



فصلنامه ی فرهنگی ، اجتماعی ، اقتصادی
سال سوم ، شماره یازدهم ، پاییز ۱۳۸۵

با آثاری از:

علی آ محمدی / سجاد آید نلو

خسرو احتشامی هونه گانی / دکتر نعمت ا... اکبری

دکتر محمود جلالی / دکتر هادی خانیکی

دکتر محسن رنایی / دکتر وحید قاسمی

محمد تقی فاضل میبیدی

علی مزروعی / دکتر عطاء ا... مهاجرانی

دکتر مهدی نوریان

و

گفتگو با استاد عباسعلی پورصفا، نقاش معاصر

NO. 11 QUARTERLY
DARICHE
Cultural, Social and Economical
Quarterly





فصلنامه‌ی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
سال سوم، شماره یازدهم، پاییز ۱۳۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د ریچه

فصلنامه‌ی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

سال سوم - شماره یازدهم - پاییز ۱۳۸۵

اصفهان، خیابان چهارباغ، پاساژ کازرونی، ساختمان کانون حسنات

تلفن: ۲۲۰۳۱۰۰ (خط ۱۱) - نمابر ۲۲۰۲۰۳۶

www.hasanat.ir E-mail: info@hasanat.ir

صاحب امتیاز: کانون نشر و ترویج فرهنگ اسلامی حسنات اصفهان

مدیر مسئول: حسین ملایی

جانشین مدیر مسئول: دکتر ابراهیم جعفری

سردبیر: مجید زهتاب

شورای نویسندگان: دکتر نعمت‌الله اکبری، دکتر سید ابراهیم جعفری، دکتر محمود جلالی

غلام رضا دوازده امامی، دکتر محسن رنایی، مجید زهتاب

دکتر عبدالحسین ساسان، دکتر مصطفی عمادزاده،

دکتر وحید قاسمی، دکتر اصغر محمود آبادی، دکتر محمد رضا نصر

اجرا: موسسه فرهنگی هنری سپاهان سینا

ویرایش: مجید زهتاب

امور روابط عمومی: نغمه دادور

طراح و گرافیک: علیرضا ورشاهی

گروه صفحه‌آرایی: سحر اسدی، راحله اثنی عشری، صفورا خسروی

اثر صفحه‌ی سوم جلد / استاد عباسعلی پور صفا

لیتوگرافی: نقش

امور چاپ: هشت بهشت

مقالات ارسالی به فصلنامه بازگردانده نمی‌شود.

فصلنامه در ویرایش مطالب آزاد است.

نقل مطالب با ذکر ماخذ بلامانع است.

آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.

بها: ۸۰۰ تومان



• سر آغاز: از برای حق صحبت سالها... / مجید زهتاب

• بازتاب رویکرد کلان‌سیاسی در صنعت گردشگری / دکتر وحید قاسمی، شیرین دانشگر ۴

• بررسی عوامل موثر بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی / دکتر نعمت‌الله اکبری ۱۴

• عقلانیت ایرانی و موانع توسعه‌ی اقتصادی / دکتر محسن رنایی ۲۴

• خشونت خانگی / دکتر محمود جلالی ۳۵

• رابطه‌ی نقدینگی، تورم و گرانی / علی مزروعی ۴۲

• بنیادگرایی در مواجهه با دموکراسی / محمد تقی فاضل‌مبیدی ۴۸

• فشرده‌گی زمان، اختلاط فضا و درهم‌تنیدگی زمان / دکترها دی‌خان‌نیک‌ی ۵۲

• اصفهان و شاهنامه / سجاد آیدنلو ۵۶

• بیدل و بهزاد / خسرو احتشامی‌هونه‌گانی ۶۶

• درختی‌گشایی و بسیار شاخ (گفتگو با استاد پور صفا) / مجید زهتاب ۷۰

• اصفهان جشن بی‌کران / دکتر عطاء... مهاجرانی ۷۶

• جرعه‌ها / در محضر بابا عباس‌غازی ۷۸

• تاج‌هدهد / دکتر مهدی نوریان ۸۰

• غزل امروز اصفهان ۸۴

• سیری در احوال و آثار سروش اصفهانی / علی‌محمدی ۸۶

سراغاز

مجید زهتاب

اولا" که :

این روزها اولین سالگرد شهادت سردار احمد کاظمی است، یکی از جوانترین سرداران ملی تاریخ ایران... وقتی جنگ شروع شد و مرزهای جنوب و غرب ایران در کمتر از یک هفته گاه تا ۹۰ کیلومتر به مرکز نزد یک تر شد و شکوه دیرینه و غرور ملی ایران زیر شنی تانک های یک عرب بدوی، می رفت که یک بار دیگر فرا شکند و فرو ریزد، احمد کاظمی جوان ۱۹،۱۸ ساله ای بیش نبود. پدرش در نجف آباد د آمداری می کرد و برادرش نجاری و او همزمان با تحصیل کمک کار هر دو بود.

یک بار دیگر ایران مورد تجاوز قرار گرفته بود و مانند ن برای اهل غیرت و مروت معنایی جز ذلت و تحقیر نداشت. سیل داوطلبان جنگ به سوی مرزها جاری شد و احمد قطره ای بود که به این رود جاری پیوست... و این آغاز ماجرا بود.

هفته ها و ماهها و سالها در نبردی نابرابر گذشت. جنگ با هر آنچه سلاح متعارف و غیر متعارف در زرادخانه های عالم بود علیه ایران؛ و صد ام نقطه تلاقی کمک های شرق و غرب و ایران شکوهمند و مظلوم فقط جوانانش را داشت با سینه های سبزرنگ و نشان و غیر نشان.

اینگونه بود که احمد کاظمی بی آنکه دوره‌ی نظام دیده یا دانشگاه جنگ را گذرانده باشد یا ستاره و شاخه‌ی زیتونی بر شانه داشته باشد فقط با تکیه بر رشادت و لیاقت خود پله پله تا فرماندهی لشکر ۸ نجف اشرف پیش رفت.

خط شکن ترین لشکر سپاه پاسداران، دوشادوش حسین خرازی و مرتضی قربانی، هم‌زمان و هم‌سنگران، سه سردار ملی ایران از خطه‌ی اصفهان.

... آن سالها هر خطی که احمد فرمانده‌اش بود - چه درآفند و چه در پدافند - صدام معمولاً زیده ترین لشکرها و کارآمدترین فرماندهانش را آنجا مستقر می کرد. این بود که چالش احمد در جبهه‌ها معمولاً با قدرتمندترین لشکر صدام یعنی لشکر گارد ریاست جمهوری و ژنرالهایی چون ماهر عبدالرشید و عدنان خیرالله بود. ژنرالهایی که بارها نیروهای احمد را پشت دروازه‌های بصره و العماره به چشم دیده و پشتشان لرزیده بود ژنرالهایی که بارها با دادن هزاران کشته و اسیر از چنگال او نیمه جانی به در برده بودند. احمد خواب را از چشم متجاوزان گرفته بود ...

و اینگونه بود که برخلاف یک روال جاری صد‌ها ساله، این تنها جنگی بود که گرچه تمامی سرزمین ایران شقایق پوش شد ولی یک وجب از این خاک به تاراج بیگانه نرفت.

ثانیا" که :

اصفهان ماه گذشته در سوک یکی دیگر از قهرمانان ملی خود نشست. دکتر لطف الله هنرفر، اولین فارغ التحصیل دکتری تاریخ و جغرافیای دانشگاه تهران و بنیان گذار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان و رییس دانشمند و مقتدر اداره‌ی باستان شناسی اصفهان، کسی که عمری دراز را در عشق به ایران گذراند، به آثار تاریخی اصفهان عشق ورزید، یک یک آنها را شناسایی و مرمت کرد. برای اولین بار تمامی کتیبه‌های قدیمی ابنیه تاریخی را خواند و ترجمه کرد و مآخذ آن را مشخص کرد

در سال ۱۳۳۹ قرار بود الزابت ملکه انگلیس سفری به ایران و به تبع، بازدید کوتاهی از اصفهان داشته باشد. آقای سید حسین دها استاد آن وقت به اتفاق فرماندهی لشکر اصفهان، از چند ماه قبل مأمور تمهید مقدمات این سفر و پذیرایی از شاه ایران و ملکه انگلیس در کاخ چهلستون شدند، همانجایی که از هشت سال قبل دفتر رییس اداره‌ی باستان شناسی اصفهان بود. د و فقره از این تمهیدات مورد اعتراض بی نتیجه‌ی دکتر هنرفر قرار گرفت: یکی بریدن چنارهای کهن باغ چهلستون برای چمنی که در زمستان کاشتند و هرگز سبز نشد. د و دیگر تبدیل دو اتاق از گوشواره‌های کاخ چهلستون به توالت فرنگی برای استفاده‌ی احتمالی ملکه و همراهان در مدت اقامت چند ساعته در این کاخ.

همان شب اتوبوس تی. بی. تی، مسافر شکسته و دل‌تنگی را به تهران می برد که صدای ااره در باغ چهلستون دلش را و تیشه بر کف اتاقهای شاه عباسی، غرورش را شکسته بود. صبح فردا متن استعفای لطف الله هنرفر روی میز دکتر عیسی صدیق اعلم وزیر وقت فرهنگ بود. پیش از آنکه ملکه به ایران آمده باشد.

هنرفر به اصفهان برگشت و تد ریس و تحصیل همه‌ی زندگی اش شد. ۵ سال بعد پایان نامه‌ی دکتری او با عنوان «گنجینه‌ی آثار تاریخی اصفهان» با مقدمه‌ی پروفیسور هشتروود و سعید نفیسی به چاپ رسید و جایزه‌ی سلطنتی کتاب سال را مفتخر کرد. هنرفر انتقام غرور شکسته اش را گرفته بود ...

ثالثا" که :

مهم نیست کاظمی و هنرفر یکدیگر را می شناختند یا نه. چون در این سالها یکی درگیر مسؤولیت‌های سنگین خویش بود و یکی ایام کهنوت و بازنشستگی را در کنج عزلت می گذرانید. گویا تاریخ، این دو قهرمان توأمان فراموش نماندنی اصفهان را در کنار هم نشانده باشد. یکی پیردیردانش و هنر و قلم و یکی شیرمیدانهای شجاعت و شمشیر، یکی قهرمان عرصه‌های دفاع از تاریخ و هنر و میراث فرهنگی، یکی نگهبان مرزهای جغرافیایی سرزمین مادری.

و این فرموده سعدی است که :

دو تن پرور ای شاه کشورگشای	یکی اهل بازو دوم اهل رای
ز نام آوران گوی سبقت برند	که «دانا» و «شمشیرزن» پروند
هر آن کو قلم را نورزید و تیغ	به او گر بمیرد مگو ای دریغ

دکتر وحید قاسمی

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

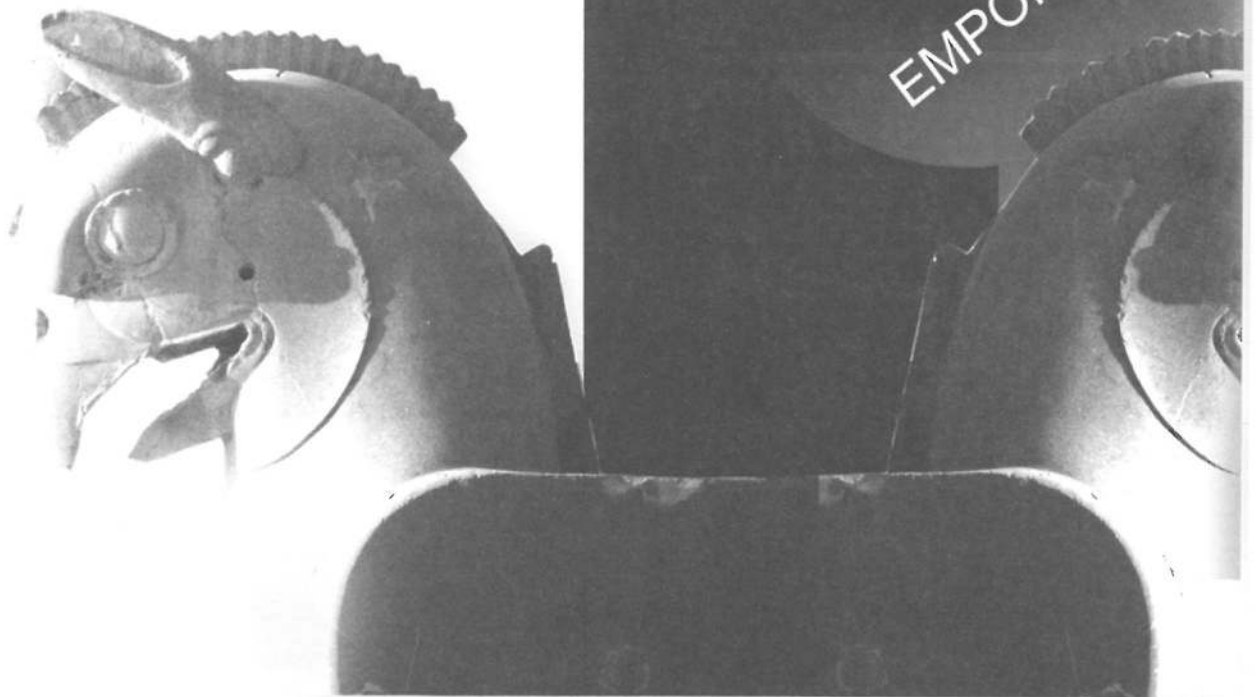
شیرین دانشگر

کارشناس علوم اجتماعی

بازتاب رویکرد کلان‌سیاسی در صنعت گردشگری ایران

چکیده

مقاله‌ی حاضر با هدف برجسته‌کردن اهمیت سیاست‌های کلان‌خارجی در صنعت گردشگری به نگارش درآمده است. نویسندگان تلاش می‌کنند تا ضمن تحلیل برخی آمار و اطلاعات، حرکت‌کننده‌ی صنعت گردشگری در ایران را در مقایسه با حرکت این صنعت در سایر نقاط جهان نشان دهند. در این میان هرچند ضعف ساختاری این صنعت در داخل کشور به‌عنوان مانعی در راه رشد آن شناخته می‌شود، اما دلیل اصلی حرکت‌کننده‌ی گردشگری این است که سیاستمداران هنوز اهمیت جایگاه این صنعت را در کنار سایر صنایع نظیر صنعت نفت برای کسب درآمد ملی باور ندارند. علاوه بر آن وضعیت خاورمیانه، درگیری‌های نظامی و داخلی در کشورهای همسایه‌ی ایران و تبلیغات سوء رسانه‌های غربی به شدت به پیکره‌ی این صنعت نحیف و ضعیف ضربه وارد کرده است.



۱- مقدمه و طرح مسأله

صنعت گردشگری طی دهه‌های اخیر به لحاظ کمی و کیفی در روندی متحول و متکامل قرار داشته‌است. تنها یک نسل قبل بود که سفرهای بین‌المللی به منظور تفریح حتی برای تعداد معدودی هم که توان مالی داشتند، یک امر لوکس یا تشریفاتی به شمار می‌آمد. اکنون در دهه‌ی آغازین قرن بیست و یکم توریسم به صورت یکی از بزرگترین صنایع جهان درآمد و درآمد‌های حاصل از آن که بیش از چند صد میلیارد دلار است، بیشتر از صنایع نفت، اتومبیل و صنایع شیمیایی به نظر می‌رسد.

تردیدی نیست که ایران کشوری وسیع، متنوع، چهارفصل، تاریخی و دارای مردمانی با فرهنگ و آگاه است. ایران از قدیمی‌ترین تمدن‌های منطقه و یکی از ده کشور بزرگ تاریخی و باستانی دنیاست. اما با این حال و با وجود تمامی جاذبه‌های گردشگری، سهم ناچیزی را در جذب گردشگر از آن خود کرده است و نتوانسته سهم مهمی از درآمد ۷۵۰ میلیارد دلاری توریسم جهانی را به خود اختصاص دهد.

در دوره‌ای که این صنعت نامرئی آرام آرام جای دیگر تولیدات را می‌گیرد و کشورهای را به تکاپو واداشته تا سهم توریسم خود را در درآمد ناخالص ملی افزایش دهند، کشور ایران هنوز بخش عمده‌ای از درآمد خود را از فروش نفت خام و گاز بدست می‌آورد و صنعت توریسم را همچنان پدیدهای لوکس به حساب می‌آورد که نتیجه‌اش حاشیه‌نشینی آن صنعت و سهم ناچیزش در درآمد ناخالص ملی است.

خبرگزاری مهر در سایت رسمی خود اعلام کرد «۱۱ درصد تولید ناخالص ملی در تمام کشورها مربوط به صنعت گردشگری است.» این خبرگزاری همچنین اعلام کرد که «میزان درآمد کل صنعت گردشگری جهان طی سال ۲۰۰۴ میلادی با بیش از ۳/۱۰ درصد رشد نسبت به سال ۲۰۰۳ میلادی به ۶۲۲ میلیارد دلار رسیده است. در سال ۲۰۰۴ میلادی نزدیک به ۷۶۳ میلیون نفر به عنوان توریست جابه‌جا شده‌اند. که بر همین اساس آمریکا با کسب درآمد ۵/۷۴ میلیون نفر رتبه‌ی اول را به خود اختصاص داده‌است.» (خبرگزاری مهر، ۵ مهر ۸۴)

اما در این میان سهم بازار گردشگری ایران در حدود ۵ درصد دنیا می‌باشد و در سال ۲۰۰۵ در رتبه‌ی ۹۲ قرار گرفته است. این در حالی است که در میان ۱۰ کشور برتر دنیا در صنعت توریسم، ۵ کشور اروپایی از جمله اسپانیا، ایتالیا، انگلیس و آلمان با اعمال سیاست‌ها، مقررات و حمایت‌های مناسب توانسته‌اند نیمی از بازار توریسم و در عین حال ۵۰ درصد درآمد حاصل از گردشگری را به خود اختصاص دهند. جالب است بدانیم که در سال ۲۰۰۵ فرانسه پذیرای ۷۶ میلیون نفر گردشگر بود و است پس از آن آمریکا با ۶۰ میلیون و اسپانیا با ۴۸/۲ میلیون نفر جهانگرد در رتبه‌های بعدی قرار دارند. در میان کشورهای آسیایی نیز، چین با پذیرش ۳۸ میلیون نفر گردشگر در سال ۲۰۰۵ در رتبه‌ی پنجم دنیا قرار دارد و این در حالی است که در همین سال ایران تنها پذیرای ۱/۵ میلیون نفر بود است. (روزنامه‌ی شرق، مورخ ۹ تیر ۸۴)

ایران با توجه به موقعیت‌های خاص و داشتن ویژگی‌های طبیعی، هنری، فرهنگی و تاریخی قابلیت کسب سهم بیشتری از درآمد توریسم را دارد. شاید در نگاه اول و در اولین برخورد با مسأله‌ی توریسم در ایران، کمبودها و ضعف‌هایی در امر هتل‌داری یا سرویس‌دهی و خدمات به گردشگران به عنوان عوامل عدم جذب توریست به ایران ذکر شود، اما با نگاهی کلان و جهانی در خواهیم یافت که در این بین مشکلاتی فراتر از مشکلات داخلی گریبان‌گیر صنعت گردشگری ایران است. در واقع می‌توان گفت که همین میزان پایین تقاضا در امر

گردشگری است که باعث عدم توسعه‌ی زمینه‌های گردشگری در ایران شده است. این مقاله با رویکردی کلان‌نگر و جهانی سعی دارد عواملی را که باعث می‌شود تا گردشگران خارجی، ایران را از لیست مقصد‌های مورد نظر خود حذف کنند، شناسایی و معرفی نماید. اهمیت شناسایی این عوامل از آن جهت است که تا زمانی که صورت مسأله‌ی صنعت گردشگری ایران به درستی مشخص نباشد، راه‌حلهای ارائه شده بر مبنای آن، به نتیجه‌ای مفید برای این صنعت ختم نخواهد شد. اما قبل از پرداختن به این عوامل باید ذکر کرد که پایه‌ای از این

ایران با وجود تمامی جاذبه‌های گردشگری، سهم ناچیزی را در جذب گردشگر از آن خود کرده است و نتوانسته سهم مهمی از درآمد ۷۵۰ میلیارد دلاری توریسم جهانی را به خود اختصاص دهد.

عوامل در مورد کشور ما به جا و اجتناب ناپذیر است. کشور ما به علت اسلامی بودن و تأکید بر حفظ ارزشهای فرهنگی در فضای اجتماعی قطعاً جایی برای پذیرایی و جلب توریستهایی که صرفاً با هدف خوش گذرانی به سفر می روند، نیست. در صنعت گردشگری ایران هدف، برقراری ارتباط سالم با سایر کشورها است. ایران می تواند پذیرای توریستهایی باشد که ارزشهای فرهنگی، اجتماعی این سرزمین را نادیده نگرفته و زیر پا نمی گذارند.

۲- تحلیل تطبیقی آمار گردشگری در ایران و جهان

۲-۱ آمار گردشگری ایران

ایران کشوری است تاریخی که در مساحتی نزدیک به ۱/۶۴۸/۱۹۵ کیلومتر مربع نزدیک به ۷۰ میلیون نفر را در خود جای داده است. بیش از نیمی از جمعیت کشور را جمعیت فعال تشکیل می دهند و در حدود ۳۹/۰۵ درصد از کل جمعیت ایران زیر ۱۴ سال سن دارند. بدین ترتیب جمعیت ایران از نظر ترکیب سنی از جمله جوانترین جمعیتها در میان کشورهای دنیا است.

توجه به توریسم به عنوان منبع درآمد ملی در ایران از سال ۱۳۱۴ تا امروز با تشکیل سازمانهایی چون «اداره امور جهانگردی» و «شورای عالی جهانگردی» زیر نظر وزارت کشور و پس از آن «سازمان جلب سیاحان» مورد توجه قرار گرفته است. پس از تشکیل «شرکت تأسیسات جهانگردی» این شرکت و سپس در اواخر عمر رژیم گذشته، «وزارت اطلاعات و جهانگردی» عهددار امور جهانگردی بودند. در واقع آمار و مدارک مربوط به توریسم از قبیل میزان درآمد ارزی، میزان تغییرات و نیز هزینهها و اعتبارات و جهت گیریها را از برنامه‌ی سوم عمرانی به بعد می توان دنبال کرد. با بررسی جهت گیریهای توسعه‌ی توریسم در سالهای قبل از انقلاب، توسعه‌ی توریسم خارجی و تحصیل درآمد ارزی بیشتر بود. برای مثال (رک: جدول شماره ۱۱ هزار نفر از ۱۳۵۱-۱۳۴۷) هدف اصلی توسعه‌ی توریسم، افزایش جهانگردان از ۲۹۸ هزار نفر به ۵۲۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۱ و طولانی کردن متوسط اقامت آنها به میزان حداقل ۸ روز است. در برنامه‌ی پنجم هدف، افزایش تعداد ۴۱۵ هزار نفر به ۹۲۵ هزار نفر در سال آخر برنامه است

و افزایش متوسط اقامت به میزان ۱۴ روز مد نظر بود. کمبود امکانات مالی، مجهز نبودن راههای مسیر جهانگردان، کمبود هتل های بزرگ و فقدان آژانس های ورزیده باعث شد. هدف تعیین شده در برنامه‌ها به طور کامل و دلخواه جامه عمل نپوشد. سهم جهانگردی در درآمد ارزی کشور بین سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹ با احتساب نفت، حدود ۱/۵ تا ۲ درصد بوده است. پس از انقلاب ورود توریسم بین المللی به کشورافت شدیدی پیدا کرد.

بر اساس ارقام مندرج در جدول سالانه این افت بین سالهای ۵۷ تا ۶۲ از نظر تعداد نفرات ۱۱/۹ درصد و به لحاظ درآمد ارزی ۱۲/۸ درصد بود. علل عمده‌ی این افت شدیدی پس از انقلاب را باید در گرونی ارزشهای حاکم بر جامعه و وقوع جنگ تحمیلی دانست. پس از پایان جنگ در سال ۱۳۶۷ وضعیت جهانگردی در ایران رو به بهبود گذاشت به نحوی که تعداد جهانگردان که در سال ۱۳۶۱ بالغ بر ۶۸۵۹ نفر می شد در سال ۱۳۶۸ به ۹۳۹۵۳ نفر رسید. این تعداد با ۷۲ درصد افزایش در سال ۱۳۶۹ به ۱۶۱ هزار نفر رسید. از سال ۱۳۶۹ تعداد جهانگردان خارجی و درآمد ارزی حاصله از توریسم، از رقم پیش بینی شده در برنامه‌ی اول فراتر رفت. بر اساس آمارهای منتشر شده در برنامه‌ی ریزی و امور فنی معاونت سیاحتی و زیارتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در سال ۱۳۷۰ تعداد ۲۴۰ هزار جهانگرد خارجی از کشورمان بازدید نمود. هاند که درآمد ارزی حاصله بیش از ۱۰۵ میلیون دلار بود. در سال ۱۳۷۱ نیز این روند صعودی ادامه یافته به نحوی که تعداد جهانگردان خارجی که در این سال از کشور بازدید نمود هاند به ۲۷۵ هزار نفر رسید که رشدی معادل ۱۰/۷ درصد نشان می دهد. درآمد ارزی سال ۱۳۷۱ با رقم ۱۲۰ میلیون و ۵۹۷ هزار دلار نسبت به سال پیش از رشدی معادل ۱۴/۷ درصد برخوردار بوده است. روند ورود توریست هابه ایران با آرامش حاکم بر کشور پس از جنگ رو به صعود می گذارد. به طوری که پایان دهه ۷۰ و در سال ۱۳۷۹ شاهد ورود بیش از یک میلیون و ۱۳۴ هزار نفر به ایران بودیم که حاصل آن رقمی نزدیک به ۶۷۱ میلیون دلار بوده است.

بر اساس آمار WTO در سال ۱۳۸۱ از میزان یک میلیون و پانصد و هشتاد هزار نفر توریست وارد شده به ایران که درآمد ارزی حاصل از آن نزدیک به ۷۹۲ میلیون دلار بوده است، ۴۲۹ هزار نفر از طریق هوایی، ۱۱ هزار نفر از طریق دریای یک میلیون و ۱۴۰ هزار نفر از طریق جاده به ایران وارد شدند





در همین جا لازم است نکته‌ای در خصوص با ورود توریست‌ها به ایران و آمار آن ذکر شود. آمار که عموماً به عنوان آمار توریست ذکر می‌شود، آمار است که نیروی انتظامی ایران با توجه به ورود و خروج مرزها تهیه می‌کند و گزارشی از آن به سازمان گردشگری و میراث فرهنگی ارائه می‌کند و آن سازمان نیز این آمار را به عنوان آمار رسمی توریست در ایران عنوان می‌کند. اما نکته‌ای که جای بحث دارد این است که طبق آمار سازمان گردشگری بر فرض مثال در سال ۱۳۸۰ از میزان یک میلیون و ۴۰۰ هزار نفر توریست وارد شده به ایران تنها ۴۰۰ هزار نفر به هتل‌های ایران وارد شده‌اند. این مسأله نکته‌ی بسیار مهمی را در امر آمارگیری در زمینه‌ی توریست روشن می‌کند و آن این‌که آمار منتشره از سوی سازمان گردشگری در واقع آمار واقعی تعداد توریست وارد شده به ایران نیست. در این شیوه حتی افرادی که از مرزهای شمال غربی ایران صبح‌ها وارد ایران می‌شوند و تا عصر به دست فروشی مشغول‌اند و عصر دوباره از مرز ایران خارج می‌شوند، جزو این آمار به حساب می‌آیند. به تفصیل بیشتر، یعنی این فرد به تعداد مرتبه‌ای که در طول سال به ایران وارد شده و از آن خارج می‌شود عدد آمار توریستی به ایران را بالا می‌برد.

این مسأله را از نکته‌ی دیگری نیز می‌توان پی برد و آن شیوه‌ی ورود این افراد به داخل کشور است. براساس آمار WTO در سال ۱۳۸۱ از میزان یک میلیون و پانصد و هشتاد هزار نفر توریست وارد شده به ایران که درآمد ارزی حاصل از آن نزدیک به ۷۹۲ میلیون دلار بوده است، ۴۲۹ هزار نفر از طریق هوایی، ۱۱ هزار نفر از طریق دریا و یک میلیون و ۱۴۴ هزار نفر از طریق جاده به ایران وارد شده‌اند. واضح است که درصد بسیار کمی از افرادی که از طریق جاده وارد ایران شده‌اند، جزو آمار واقعی توریست قرار می‌گیرند. چون اکثر این افراد کسانی هستند که از طریق مرزهای ایران یا عراق یا افغانستان برای مقاصد دیگری و نه گردشگری وارد ایران شده‌اند. شایان ذکر است که آمار گردشگری خارجی وارد شده به هتل‌های ایران در همین سال معادل ۳۲۲ هزار نفر بوده است. در چشم‌انداز ۲۰ ساله‌ی گردشگری ایران پیش‌بینی

صنعت گردشگری

وروش و توسعه‌ی آن به نگاه و توجه خاص سیاستمداران احتیاج دارد.

سیاستمداران کشور ما حتی اگر نخواهند از جنبه‌ی فرهنگی و

اجتماعی به این مقوله توجه کنند، به خاطر درآمد حاصل از این صنعت و تأثیر آن

در ترازهای اقتصادی کشور همواره در روابط دیپلماتیک شان با دیگر کشورها باید این صنعت را نیز مد نظر قرار دهند.

کرد هاند که تعداد توریستهای وارد شده به کشور به ۲۰ میلیون نفر برسد. بر این اساس پیش‌بینی می‌شود رقمی معادل ۴ میلیون نفر گردشگر در سال ۱۳۸۸ از ایران بازدید کنند.

گروه جدول شماره ۱

تعداد گردشگران ورودی به ایران و درآمد ارزی ناشی از آن

سال	گردشگر خارجی ورود به ایران	ورودی به هتل ایران	درآمد ارزی ناشی از توریسم به میلیون دلار
۱۳۴۴	۱۳۵۹۰۸۴		

سال	گردشگر خارجی ورود به ایران	ورودی به هتل ایران	درآمد ارزی ناشی از توریسم به میلیون دلار
۱۳۴۵	۱۹۶۷۰۵۸		



جدول شماره ۲
آمار تعداد توریست وارده به ۲۵ کشور
جهان در زمینه جذب گردشگر.

رتبه	توریست وارد شده به میلیون نفر			تغییرات (%)			درصد از کل توریستهای جهانی	ورودی توریست به کشورها به ازای هر ۱۰۰ نفر
	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۰/۲۰۰۱	۲۰۰۲/۲۰۰۳	۲۰۰۳/۲۰۰۴		
جهان	۷۰۰	۶۹۰	۷۳۳	۲/۹	-۱/۵	۱۰/۷	۱۰۰	۱۱
فرانسه	۷۷۳	۷۵۰	۷۵۱	۲/۴	-۲/۶	-۰/۱	۹/۸	۱۲۴
اسپانیا	۵۲۳	۵۱۸	۵۳۶	۴/۵	-۰/۸	۳/۴	۷/۰	۱۳۳
آمریکا	۴۳۶	۴۱۲	۴۶۱	-۷/۱	-۵/۴	۱۱/۸	۶/۰	۱۶
چین	۳۸	۳۳۰	۴۱۸	۱۱/۰	-۱۰/۴	۲۶/۷	۵/۵	۳
ایتالیا	۳۹۸	۳۹۶	۳۷۱	۰/۶	-۲/۵	-۷/۴	۴/۹	۷۴
انگلستان	۲۴۲	۲۴۷	۲۷۸	۵/۹	۲/۲	۱۲/۳	۳/۶	۴۶
هنگ کنگ	۱۶۶	۱۵۵	۲۱۸	۲۰/۷	-۶/۲	۴۰/۴	۲/۹	۳۱۸
مکزیک	۱۴۷	۱۸۷	۲۰۶	-۰/۷	۵/۱	۱۰/۵	۲/۷	۲۰
آلمان	۱۸۰	۱۸۴	۲۰۱	۰/۶	۲/۴	۹/۵	۲/۶	۲۴
استرالیا	۱۸۶	۱۹۱	۱۹۴	۲/۴	۲/۵	۱/۵	۲/۵	۳۳۷
کانادا	۲۰۱	۱۷۵	۱۹۲	۱/۹	-۱۲/۶	۹/۲	۲/۵	۵۹
ترکیه	۱۲۸	۱۳۳	۱۶۸	۱۸/۶	۴/۳	۲۶/۱	۲/۲	۲۴
مالزی	۱۲۳	۱۰۶	۱۵۷	۴/۰	-۲۰/۴	۴۸/۵	۲/۱	۷۷
اوترکین	۱۰۵	۱۲۵	۱۵۶	۱۴/۶	۱۹/۰	۲۴/۹	۲/۰	۳۳
لهستان	۱۴۰	۱۳۷	۱۴۳	-۷/۸	-۱/۹	۴/۲	۱/۹	۳۷
برتغال	۱۴۲	۱۴۰	۰۰	۰/۹	-۱/۵			۱۳۱
سپارستان	۰۰	۰۰	۱۲۲				۱/۶	۱۲۲
تایلند	۱۰۸	۱۰۰	۱۱۷	۷/۳	-۸/۰	۱۶/۵	۱/۵	۱۸
برتغال	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۶	-۴/۳	۰/۵	-۰/۸	۱/۵	۱۱۰
هلند	۹۶	۹۲	۹۶	۱/۰	-۴/۳	۵/۱	۱/۳	۵۹
روسیه	۷۸	۸۵	۹۲	۷/۳	۷/۳	۷/۵	۱/۲	۶
مراکش	۷۵	۷۳	۸۶	۵/۱	-۲/۴	۱۷/۰	۱/۱	۳۳
مالکزی	۶۶	۶۳	۸۳	۱۴/۴	-۳/۸	۳۶/۹	۱/۱	۱۸۶
کره	۶۹	۷۴	۷۹	۶/۱	۶/۷	۶/۸	۱/۰	۱۶۶
ایرلند	۶۵	۶۸	۷۰	۱/۹	۴/۴	۳/۲	-۰/۹	۱۶۶

منبع: سازمان گردشگری جهانی (WTO)

۲-۲) آمار جهانی و مقایسه آن با ایران

همانطور که در جدول شماره ۲، مشاهده می شود تعداد توریستهای جهانی در سال ۲۰۰۴ بالغ بر ۷۶۳ میلیون نفر بود است. به طوریکه به ازای هر ۱۰۰ نفر از کل جمعیت دنیا، ۱۱ نفر توریست به مسافرت پرداخته اند. (WTO) پیش بینی می شود تا سال ۲۰۲۰ این تعداد توریست جهانی به بیش از یک میلیارد و ۶۰۰ هزار نفر برسد. (خبرگزاری مهر، ۵ مهر ۸۴) کشورهای توریست پذیر آمریکایی و اروپایی و حتی آسیایی و آفریقایی سالانه چیزی معادل جمعیت کشورشان توریست می پذیرند، عموم کشورهای توریست پذیر فقط در یک فصل سال به صورت عمده توان توریست پذیری دارند. (باهر، ۱۳۷۴، ص ۹۷)

همانطور که در مقدمه ذکر شد سهم بازار گردشگری

سال	گردشگر خارجی ورود به ایران	ورودی به هتل ایران	درآمد ارزی ناشی از توریسم به میلیون دلار
۱۳۴۶	۲۱۱۸۲۴		
۱۳۴۷	۲۹۸۴۱۱		
۱۳۴۸	۲۴۱۱۹۸		
۱۳۴۹	۳۲۲۶۲۲		
۱۳۵۰	۳۵۰۱۳۵		
۱۳۵۱	۴۱۱۵۰۶		
۱۳۵۲	۳۶۰۵۱۴		
۱۳۵۳	۴۱۲۷۰۲		
۱۳۵۴	۵۸۸۷۶۷		
۱۳۵۵	۶۵۷۹۰۰		
۱۳۵۶	۶۷۸۱۵۷		
۱۳۵۷	۵۰۲۲۷۸		
۱۳۵۸	۱۴۷۵۳۲		۶۴
۱۳۵۹	۱۵۳۶۱۲		۶۲
۱۳۶۰	۱۶۷۴۶۳		۷۲
۱۳۶۱	۶۱۵۹		۲۷
۱۳۶۲	۱۰۲۴۲۲		
۱۳۶۳	۱۳۱۳۰۸		۳۵
۱۳۶۴	۸۹۴۲۵		۳۲
۱۳۶۵	۸۵۸۰۱		۲۹
۱۳۶۶	۶۸۴۲۴		۲۸
۱۳۶۷	۷۰۷۴۰		۲۹
۱۳۶۸	۹۳۹۵۳		۳۸
۱۳۶۹	۱۶۱۹۴۵		۶۵
۱۳۷۰	۲۴۹۱۰۳		۱۰۵
۱۳۷۱	۲۷۵۷۲۰		۱۲۰
۱۳۷۲	۳۱۱۲۴۳		۱۳۱
۱۳۷۳	۳۶۰۶۵۸		۱۵۵
۱۳۷۴	۴۸۸۹۰۸		۲۰۵
۱۳۷۵	۵۷۳۴۴۹		۲۶۱
۱۳۷۶	۷۶۴۰۹۲		۳۵۲
۱۳۷۷	۱۰۰۷۵۹۷		۴۶۴
۱۳۷۸	۱۳۲۰۹۰۵		۵۸۶
۱۳۷۹	۱۳۱۴۷۲۲		۶۷۱
۱۳۸۰	۱۴۰۲۱۶۰	۴۱۳۶۴۵	۷۰۱
۱۳۸۱	۱۵۸۴۹۲۲	۳۲۲۶۸۰	۷۹۲
۱۳۸۲	۱۵۰۰۴۳۹	۳۱۲۸۳۶	۷۵۰
۱۳۸۳	۱۶۹۱۲۹۷	۳۱۲۸۳۶	۸۲



۲-۳) ترکیه

کشور ترکیه در شمال غربی ایران، بین دریای سیاه در شمال، دریای مدیترانه در جنوب، دریای اژه در غرب و دریای مرمره در شمال غربی واقع شده است. این کشور در میان کشورهای در حال توسعه از نظر جلب جهانگرد، کشوری موفق محسوب می شود.

ترکیه با ۷۷۹/۴۵۲ کیلومتر مربع مساحت و نزدیک به ۷۰ میلیون نفر جمعیت، کشوری است کوهستانی با فلات های مرتفع و رود های فراوان. بهره مندی این سرزمین از دریاها، سواحل گسترده، زیبایی های طبیعی، پیشینه ی کهن تاریخی و سرمایه گذاری های عظیم در زمینه ی جهانگردی موجب شده است که ترکیه تعداد قابل توجهی از جهانگردان گیتی را به خود جلب کند. (محلای، ۱۳۸۰، ص ۹۱)

مؤسسه ی آماری ترکیه به تازگی اعلام کرده است که درآمد حاصل از صنعت توریسم ترکیه در سه ماهه ی دوم سال ۲۰۰۶ برابر با ۳/۶ میلیارد دلار به ثبت رسیده که در مقایسه با همین دوره در سال گذشته ۱/۸ درصد، کاهش یافته است. (روزنامه ی شرق، ۲۵ مرداد ۸۵) کشور ترکیه در سالهای اخیر برای کسب درآمد از صنعت توریسم صرفاً به نمایش قصرها و مساجدش اکتفا نکرده است. بازار، مقصد اول و آخر بسیاری از گردشگران آسیایی و اروپایی و آمریکایی است. ترکیه که در چند سال اخیر توانسته بازار پوشاک اروپا و آمریکا را در رقابتی تنگاتنگ با چین به دست آورد، همچنان مورد استقبال گردشگران است. تا آنجا که جدا از هزینه های اقامت و خوراک و گشت و گذار، اروپایی ها و آمریکایی ها درصدی از پول خود را در بازارهای پوشاک این کشور خرج می کنند. اما بیش از بازارهای سنتی مثل بازار ادویه و یا بازارهای سرپوشیده سنتی که از شال ابریشمی دارند تارومیزی های سوزن دوزی، رستوران های قدیمی و اماکنی که پشتوانه تاریخی داشته باشند، مورد توجه گردشگران قرار می گیرند و وزارت فرهنگ و توریسم ترکیه در این شکار سلیقه، می داند که چگونه با حفظ آثار تاریخی خود، در کنار آنها رستوران های گرانقیمت را راه اندازی کند تا در قبال هر وعده شام و هنرنمایی نوازندگان ترکیه ای بیش از ۲۰۰ دلار از گردشگران بگیرد و خاطره ی یک شب در مکانی تاریخی را به آنها تحویل دهد. (همان)

در ایران حدود ۵ درصد دنیا می باشد و در سال ۲۰۰۵ در رتبه ی ۹۲ قرار گرفته است.

با این شرایط مشخص می شود که جاذبه های ایران و قرار گرفتن در بین ۱۰ کشور دنیا از لحاظ دارا بودن جاذبه های تاریخی، طبیعی، فرهنگی و ... هیچ نقش و اثری در جذب گردشگران ورودی به کشور ایران ندارد و تاکنون مسئولین نتوانسته اند از این جاذبه ها استفاده ی لازم را به عمل آورند. این در حالی است که کشورهای دیگر - که به اندازه ی کشور ما آثار تاریخی و منابع طبیعی هم ندارند - توانسته اند شرایط را به گونه ای برای گردشگران خارجی فراهم کنند که آمار ورودی های آنها روز به روز در حال افزایش باشد و از این طریق درآمد زیادی برای کشورشان کسب کرده اند.

بر فرض مثال، قطر در سال ۲۰۰۵ پذیرای حدود ۶۵۰ هزار توریست بود است که اکثریت آنها به قصد تجارت و بعضی هم به قصد تفریح به آنجا رفته بودند. قطر برنامه ریزی کرده است تا سال ۲۰۱۰، ۴/۱ میلیون نفر توریست را به خود جذب کند و متوسط اقامت را از ۱/۵ به ۴ روز افزایش دهد. (دیانتی، گسترش صنعت، شماره ی ۴۳)

در این میان دبی بیشترین و مدرن ترین مراکز اقامتی و تفریحی را در خاورمیانه ساخته است. امارت متحده ی عربی در سال ۲۰۰۴ پذیرای نزدیک به ۹ میلیون نفر توریست بود است که در ازای هر ۱۰۰ فرد مقیم در دبی، ۳۳ نفر جهانگرد نیز در دبی به سر می برده اند. (WTO) در میان ۲۵ کشور اول دنیا در صنعت توریسم، کشور مالزی بیشترین میزان رشد را از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۴ داشته است، چیزی نزدیک به ۴۸/۵ درصد رشد. می توان گفت آمارهای ارائه شده از سوی مالزی از د و برابر شدن تعداد جهانگردان این کشور خبر می دهد. آمارها نشان دهند که این موضوع است که با وجود قابلیت ها و جاذبه های کم گردشگری در این کشورها، مسئولین آنها زمینه ی تسهیلات و اقدامات و سیاستگذاری های مناسبی را برای ورود گردشگران فراهم کرده اند (سایت وزارت صنایع و معادن، ۱۲ مهر ۸۳) در این بین برای توجه بیشتر به آمار و ارقام و مقایسه ی برخی از کشورها با ایران، کشورهای ترکیه، مالزی و فرانسه را مورد توجه قرار داده و آنها را مختصراً بررسی کردیم.

◆
قدرت های
جهان با توجه
به مسایل هسته ای
و همچنین حمایت
ایران از فلسطین و
آگاهی از سود آور
و کم خرج بودن
این صنعت نسبت
به دیگر صنایع
با تبلیغات سوء
سعی در مخدوش
کردن چهره ی
ایران وضعیف کردن
این صنعت
در کشورمان را
دارند



کشور ترکیه در سال ۲۰۰۴ پذیرای ۱۶ میلیون توریست بود که نسبت به سال قبل یعنی ۲۰۰۳ که ۱۳ میلیون توریست را در خود جای داد، ۲۶ درصد رشد داشته است. در سال ۲۰۰۴ به ازای هر ۱۰۰ نفر ترکیه‌ای، ۲۴ توریست به کشور ترکیه وارد شد هاند که رقم قابل ملاحظه‌ای است. (WTO, ۲۰۰۵)

کشور ترکیه در حال حاضر با حذف تشریفات ویزا برای اتباع ۱۲۵ کشور، هر ساله پذیرای میلیونها توریست و گردشگر است. تا ۱۰ سال آینده این کشور آسیایی - اروپایی به اتحاد اروپا خواهد پیوست و در آن زمان روند توسعه و پیشرفت این کشور غیر قابل مهار خواهد بود.

۲-۴) مالزی

کشور مالزی با جمعیتی حدود ۲۹ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ و مساحتی نزدیک به ۳۲۹/۷۵۸ کیلومتر مربع در جنوب شرقی آسیا قرار گرفته است. این کشور در طی سالهای گذشته روند رو به رشدی را در جذب توریست از سراسر جهان داشته است. در سال ۲۰۰۴ بارشدهی نزدیک به ۴۸ درصد توانسته ۱۵ میلیون نفر جمعیت را به کشور خود وارد کند.

در سال ۲۰۰۳ از مجموع ۱۰ میلیون نفر توریست وارد شده به این کشور آسیایی، نزدیک به ۹ میلیون نفر از شرق آسیا بودند و جالبتر این که از این میان، ۷ میلیون نفر از آنها از طریق راه‌های زمینی وارد این کشور شده‌اند.

این کشور با این که ۶۰/۴ درصد از جمعیتش مسلمان و دین رسمی‌اش اسلام است اما فارغ از ایدئولوژی اسلام زمینه‌های بسیاری را برای تفریح توریست‌هاش ایجاد کرده است. - حتی اگر این امکانات با اصول اولیه اسلام مغایرت داشته باشد. به فرض مثال وجود پلاژهای مختلط در کنار ساحل از جمله‌ی این امکانات است. - بیشترین میزان توریست‌های وارد شده به مالزی در طی سالیان اخیر، توریست‌های فرهنگی بود هاند که برای تفریح و استفاده از امکانات تفریحی به این کشور سفر کرده‌اند.

۲-۵) فرانسه

کشور فرانسه با مساحتی معادل ۵۴۳/۹۶۵ کیلومتر مربع و جمعیتی نزدیک به ۶۰ میلیون نفر یکی از بهترین جایگاه‌ها را در امر جذب توریست، بین کشورهای دیگر دارد. این کشور در سال ۲۰۰۴ رقمی نزدیک به ۷۵ میلیون نفر توریست را در خود پذیرفته و باعث شده تا در سال ۲۰۰۴

رتبه‌ی اول را به عنوان بالاترین رقم تعداد توریست کسب کند. یعنی این کشور به ازای هر ۱۰۰ نفر شهروند فرانسوی در سال ۲۰۰۴ پذیرای ۱۲۴ نفر توریست خارجی بود هاست. فرانسه در سال ۲۰۰۳ نیز پذیرای ۷۵ میلیون نفر توریست بود که تعداد زیادی از آنها (۶۸ میلیون نفر)، افرادی بودند که از اروپا وارد این کشور شدند.

۳- برخی عوامل مؤثر بر عدم جذب توریست به ایران (۱-۳) وجود درگیری در خاورمیانه و شایعه‌ی ناامنی در ایران امروزه یکی از مهمترین مسایل مورد نظر برای جهانگردان امنیت جانی و اقتصادی آنهاست. جهانگردان پول می‌دهند و خواهان حضور در مکانی هستند که کوچکترین خطری به لحاظ جانی و اقتصادی برای آنها نداشته باشد. آنها خواهان آرامش هستند و در این بین حتی کوچکترین شایعه‌ها هم می‌تواند باعث شود تا آنان به راحتی کشوری را از لیست مقصد‌های خود حذف کنند.

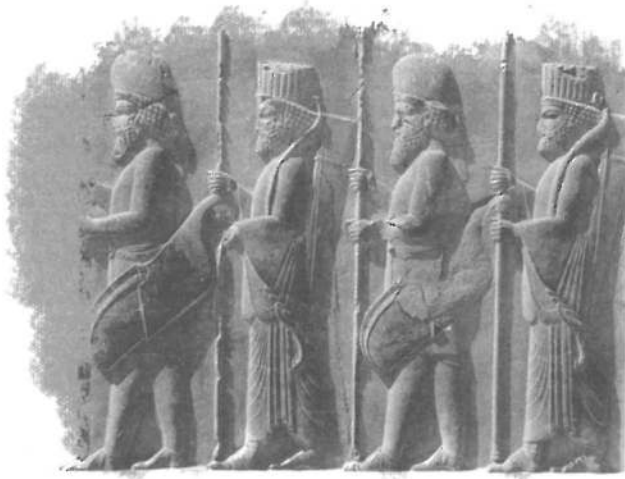
کشور ایران، طی سالیان مختلف از جمله کشورهای بوده که جهانگردان ذهنیت خوبی نسبت به امنیت آن نداشته‌اند و عوامل بسیاری همواره به این ذهنیت دامن زده است. حتی اگر نخواهیم سیر تاریخی آن را - حداقل از زمانی که آمار تعداد توریست‌ها را در دست داریم - مورد بررسی قرار دهیم، نشان دادن این عوامل در زمان حاضر نیز کار چندان سختی نمی‌نماید.

آمارها می‌گویند در سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۲ در امر صنعت توریسم دچار رکود زیادی شد هیم که البته طبیعی است. در زمانی که کشور درگیر جنگ بود، تعداد کم توریست‌های ورودی کاملاً منطقی به نظر می‌رسد اما بعد از سال ۱۳۷۰ و با پایان جنگ و روی آوردن آرامش به فضای کشور شاهد روند رو به رشدی در زمینه‌ی ورود توریست به ایران بود هیم. با این حال هیچ‌زمان تعداد توریست‌های ورودی ایران به تعدادی که شایسته‌ی قابلیت‌ها و جاذبه‌های ایران باشد نرسیده است. در پاسخی به چرایی این امر، اولین مانعی که البته بزرگترین مانع به نظر می‌رسد بیم از خطرات جانی برای توریست‌هاست. به نظر می‌رسد شایعه‌ی عدم امنیت در ایران به عنوان مانعی بزرگ و سدی عظیم در راه ورود توریست به این کشور است. چنین ذهنیتی را می‌توان از جانب د و عامل عمده دانست:

الف) وجود درگیری در خاورمیانه و ناامنی در منطقه مرزهای ایران از سمت شرق به افغانستان و از سمت غرب

کشور ایران، طی سالیان مختلف از جمله کشورهای بوده که جهانگردان ذهنیت خوبی نسبت به امنیت آن نداشته‌اند و عوامل بسیاری همواره به این ذهنیت دامن زده است.





چراکه حضور مستقیم بازدید کنندگان و گردشگران خارجی در یک کشور علاوه بر توسعه اقتصادی و تبادل فرهنگی، آن کشور را به عنوان یک قطب امن گردشگری به جهانیان معرفی می کند.

۲-۳) عدم تبلیغات ایران درباره ی جاذبه های گردشگری در این کشور

امروزه در صنعت گردشگری باید از تبلیغات به عنوان مهمترین ابزار و به صورت حرفه ای استفاده کرد. زیرا موفقیت تبلیغ برای ارزش های فرهنگی و گردشگری کشور مبتنی بر درک صحیح و حرفه ای از تبلیغات و ارزش های آن است. تبلیغات حرفه ای می تواند به عنوان ابزار برنده ای برای پیشرفت اهداف فرهنگی در داخل و خارج مد نظر قرار گیرد و در غیر این صورت، هدر دادن وقت، سرمایه و انرژی است. در دنیای امروز باید با این دید به این امر نگریده شود که تبلیغات هزینه بر نبوده، بلکه نوعی سرمایه گذاری بنیادی و اصولی برای پیشبرد اهداف سازمانی و ملی است و در صورت اجرای صحیح و اصولی می تواند دستاورد های ارزشمندی را به همراه داشته باشد. در این رابطه، هدف و وظیفه ی تبلیغات افزایش بازاریابی و در واقع بازاریابی است و هرگونه بی توجهی و عدم بهره برداری صحیح از این ابزار، نه تنها عدم موفقیت را در پی داشته، بلکه موجبات عقب ماندن از رقابت ها و سبقت های بازاریابی جهانگردی و در نهایت شکست و ورشکستگی در دنیای بازاریابی صحیح و اصولی در عرصه ی بین المللی را در پی خواهد داشت.

سوء تبلیغاتی که توسط رسانه های مختلف جهان درباره ی ایران انجام می شود و تصویری که آنان از ایران در رسانه های خود نشان می دهند کفایت تا ایران را به عنوان کشوری پر از خشونت معرفی کند.

به عراق می رسد، کشورهایی که در طی سالهای گذشته دستخوش دگرگونی و آشوب های زیادی بودند. در این بین تا حدودی طبیعی می نماید که توریست ها خطراتی را برای سفر به ایران برای خود احساس کنند. مسایل خلیج فارس، نزدیکی به افغانستان که مرکز طالبان بود است، درگیری عراق و نزدیکی به منطقه درگیری فلسطین و اسرائیل، باعث شده تا ضرب امنیت منطقه بالاخص ایران تا حدودی بسیار پایین بیاید به طوری که حتی شرکت های بیمه در اروپا برای بیمه های کالاها و افرادی که به ایران سفر می کنند مقدار بیشتری پول به عنوان حق بیمه دریافت می کنند که این خود نشان دهنده ی عدم اطمینان به امنیت این منطقه است.

ب) تبلیغات سوء

سوء تبلیغاتی که توسط رسانه های مختلف جهان درباره ی ایران انجام می شود و تصویری که آنان از ایران در رسانه های خود نشان می دهند کفایت تا ایران را به عنوان کشوری پر از خشونت معرفی کند. تبلیغاتی از این دست باعث دفع بسیاری از توریست ها می شود. توریست هایی که مهمترین دلیلشان برای عدم حضور در ایران بیم از خطر جانی است. قدرت های جهان با توجه به مسایل هسته ای و همچنین حمایت ایران از فلسطین و آگاهی از سود آور و کم خرج بودن این صنعت نسبت به دیگر صنایع باین گونه تبلیغات سعی در مخدوش کردن چهره ی ایران و ضعیف کردن این صنعت در کشورمان را دارند.

امروزه کارشناسان بر این باورند که رشد و توسعه ی اقتصادی پدید آمده ای کاملاً امنیت محور بوده و یکی از بخش های اقتصادی که در صورت عدم وجود امنیت به شدت آسیب می بیند صنعت گردشگری است. در همین راستا جمعی از کارشناسان گردشگری تأیید کردند که میان گردشگری و ثبات و توسعه ی امنیت رابطه ای تعریف شده وجود دارد. آنها بر این باورند که در ایران امنیت کافی برای گردشگران وجود دارد اما مشکل اصلی در حوزه ی جذب گردشگران به نبود تبلیغات از سوی ایران و تبلیغات سوء کشورهای دیگر علیه ایران باز می گردد.

توسعه ی صنعت در هر کشوری، نشانگر ثبات امنیت ملی در آن کشور است. نقش و تأثیر صنعت جهانگردی در ترسیم امنیت ملی یک کشور چنان است که اکثریت کشورهای توسعه یافته، با وجود دارا بودن منابع کلان اقتصادی و درآمد، ترجیح می دهند به روی صنعت توریسم متمرکز شوند،

اما چیزی که در این بین می‌تواند نسبت به دیگر جنبه‌های تبلیغاتی ایران، اثرات و نتایج بهتری داشته باشد، تبلیغ بر روی جنبه‌های فولکوریک ایران است. به نظر می‌آید که تأکید بر جنبه‌های باستانی کشور ایران نمی‌تواند خیلی باعث جذب گردشگران باشد. چراکه بر فرض مثال، بناهایی شبیه به مساجد ما در شوروی سابق و همچنین در شهرهایی مثل شهر دوشنبه، سمرقند و بخارا نیز هست. یا مناطقی شبیه به جاذبه‌های طبیعی ما در ترکیه نیز وجود دارد. اما چیزی که تقریباً در هیچ کجای دنیا پیدا نمی‌شود - و همین کمیاب بودنش باعث جذب گردشگران می‌شود - جاذبه‌های مردمی کشور ماست. با همه‌ی این احوال در حال حاضر، هنوز تبلیغات درستی به منظور معرفی آثار و جاذبه‌های تاریخی، طبیعی و فرهنگی ایران به مردم کشورهای دیگر صورت نگرفته و همین امر باعث عدم آشنایی سایر کشورها نسبت به ایران و همچنین مانع ورود جهانگردان خارجی به کشورمان شده است. بسیاری از مردم کشورهای جهان به ویژه نسل جوان آنها، از جاذبه‌های ایران اطلاعات ناچیزی دارند.

بهره‌برداری از امکانات بالقوه‌ی ایران تا زمانی امکان‌پذیر است که بتوانیم این امکانات، منابع و قابلیت‌ها را با روش‌های خاص و تبلیغات گسترده، به مردم جهان معرفی کنیم و در این زمینه تبلیغ است که نقش اصلی را به عهده دارد. البته مدت کوتاهی است که معرفی و تبلیغ جاذبه‌های ایران از طریق تیزرهای ۳۰ ثانیه‌ای در شبکه‌های BBC و CNN آغاز شده اما به نظر کافی نمی‌آید. به خصوص زمانی که در ریابیم کشور ترکیه به منظور تبلیغ جاذبه‌های توریستی خود، یک شبکه‌ی تلویزیونی ماهواره‌ای را به صورت ۲۴ ساعته به خدمت گرفته است که به طور شبانه روزی برنامه‌های متنوعی را در جهت جلب گردشگران خارجی پخش می‌کند. به منظور افزایش ورود توریست به ایران و ارتقای صنعت گردشگری در بخش تبلیغات جهانی باید ۲۰ میلیارد تومان اعتبار هزینه شود و این به گونه‌ای است که در حال حاضر تنها ۷ میلیارد تومان در بخش تبلیغات هزینه شده است (سایت وزارت صنایع و معادن، ۱۲ مهر ۸۳).

۳-۳) عملکرد سفارتخانه‌ها

راه توریست‌ها برای ورود به کشور از سفارتخانه‌ها می‌گذرد و دولت هم به سفراش به عنوان بلند پایه‌ترین نمایندگان خود اختیارات زیادی اعطا کرده و آنها مستقیم و غیرمستقیم نقش بازر را در پذیرش گردشگران ایفا می‌کنند. لذا سفرا باید بار عایت تمامی جوانب مسایل داخلی،

خارجی و منطقه‌ای به گردشگران بنگرند. چراکه اجرایی شدن «دیپلماسی گردشگری» تأثیر بسیار مستقیمی در مسایل اقتصادی، سیاسی فرهنگی و اجتماعی خواهد داشت.

وجود موانع سخت در ریش راه صنعت توریسم و همچنین عدم خلاقیت در برابر گردشگران خارجی که در سالهای اخیر تمایل به دیدار از ایران داشته‌اند، موجب شده ایران نتواند به اهد افش در برنامه‌های ۵ ساله‌ی دوم و سوم توسعه در خصوص جذب توریست دست یابد و همچنان در این عرصه ناتوان باشد.

این که تا چه حد سفرا و افراد تصمیم گیرنده در وزارت خانه‌ها نسبت به ورود گردشگران خارجی نظر مثبت دارند، بر ما مشخص نیست. و باز این که نسبت به مزایای این صنعت ارزان که امروزه پس از نفت و خود روسازی در حال تجلی است چه میزان آگاهی دارند بر ما معلوم نیست. آنها باید دریابند که با توجه به این که میانگین سنی کشور ما جوان است و باید سالانه ۹۶۰ هزار فرصت شغلی در کشور ایجاد شود و از آنجا

که ورود هر توریست به ایران مساوی با ایجاد ۸ تا ۹ فرصت شغلی - مستقیم، غیرمستقیم، القایی و اشتغال ساختمانی - است. لذا مخالفت نسبت ورود به گردشگران نه تنها معنایی ندارد بلکه مخالف مصالح ملی است. باید اذعان داشت که در سالهای اخیر نه تنها استراتژی و برنامه‌ی مشخص و جامعی در دفتر خارج از کشور در خصوص توریسم مشاهده نکردیم، بلکه شاهد پسرقت، فراموشی، غبار خوردن و حتی بی‌اعتنایی نسبت به این صنعت درآمدزا بودیم. با این حال وقت آن رسیده که دفتر خارج از کشور نگرش خود را نسبت به جهانگردانی که عمدتاً محققان، دست‌آوردان فرهنگ و عاشقان سیر و سیاحت و دیدار از جاذبه‌های تاریخی ایران هستند، تصحیح کنند. باید به این نکته واقف باشند که هر کس قصد مسافرت به ایران را دارد، به طور بالقوه پیکری است بسیار مؤثر در انعکاس و ترویج فرهنگ غنی ایران و حتی می‌تواند تبلیغات منفی که علیه ایران در جریان است را به لحاظ جهت تأثیر گذاری بکوبد و این گناها را از شناسان گردشگری از جمله موانع ورود توریست به ایران را متغیر بودن نحوه‌ی اجرای قوانین در سفارتخانه‌ها می‌داند. او می‌گوید: به فرض مثال اگر یک فرانسوی از سفارتخانه‌ی ایران در فرانسه درخواست ویزا نماید، نزد یک به ۳ ماه باید در نوبت قرار داده شود

امروزه در صنعت گردشگری باید از تبلیغات به عنوان مهمترین ابزار و به صورت حرفه‌ای استفاده کرد. زیرا موفقیت تبلیغ برای ارزش‌های فرهنگی و گردشگری کشور مبتنی بر درک صحیح و حرفه‌ای از تبلیغات و ارزش‌های آن است.



تا مراحل قانونی نظیر چک شدن نامش در بلک لیست (Black List) انجام شود و در نهایت با گذراندن این مراحل پس از نزدیک به ۳ ماه می‌تواند ویزا بگیرد. اما اگر همین فرد فرانسوی از سفارتخانه‌ی ایران در دمشق خواستار ویزا برای ورود به ایران باشد حتی می‌تواند ۳ روزه ویزا بگیرد.

بسیاری از قوانین خاص گرد شگران در سفارتخانه‌ها، جدای از مراحل قانونی به شدت تحت تأثیر روابط آن زمان و کشور است. در صورتی که ایران با کشوری روابط دیپلماتی خوبی نداشته باشد سفارتخانه‌ی ایران در آن کشور، مقررات سختگیرانه‌تری را برای ورود اتباع آن کشور به ایران اعمال خواهد کرد.

۳-۴) روابط دیپلماتیک ایران با سایر کشورها

عامل دیگری که در جذب گرد شگران خارجی به ایران تأثیر بسزایی دارد نوع نگرش سیاستمداران به این بخش از فعالیتها و روابط دیپلماتیک آنها در سطح جهانی است. در صورتی که سیاستمداران به عنوان نمایندگان کشور ایران که مهمترین تأثیر را در نگاه جهانی به ما دارند، به صنعت گرد شگری به عنوان کالایی لوکس و غیر ضروری نگاه کنند و در روابط خود با کشورهای دیگر این بخش را لحاظ نکنند لطمه‌های جبران ناپذیری را به بدنه‌ی این بخش وارد خواهند کرد.

هرزمانی که ایران به عنوان کشوری صلح دوست شناخته شده و روابط دیپلماتیک خوبی با دیگر کشورها داشته، میزان ورود گرد شگران خارجی سیر صعودی داشته است. در دوره‌ی ۸ ساله‌ی ریاست جمهوری آقای خاتمی که با شعار گفتگوی تمدن‌ها و هدف تنش زدایی بین ایران و دیگر کشورها روبه‌رو بودیم، به علت روابطی که ایران در طی این ۸ سال سعی کرد با دیگر کشورها برقرار کند ذهنیت منفی نسبت به آن کمتر شد و ما شاهد رشد ورود تعداد توریست و گرد شگر به ایران بودیم. در مقابل، این نیز بسیار طبیعی به نظر می‌آید که در زمان حاضر که ایران درگیر مسایل هسته‌ای است و تبلیغات منفی نسبت به ایران شتابی بیش از پیش گرفته باروند رو به نزول ورود تعداد گرد شگر خارجی رو به رو باشیم به هر حال و با توجه به تمامی این جنبه‌ها، چیزی که به روشنی قابل رؤیت است این است که صنعت گرد شگری و روش و توسعه‌ی آن به نگاه و توجه خاص سیاستمداران احتیاج دارد. سیاستمداران کشور ما حتی اگر نخواهند از جنبه‌ی فرهنگی و اجتماعی به این مقوله توجه کنند، به

خاطر درآمد حاصل از این صنعت و تأثیر آن در ترازهای اقتصادی کشور همواره در روابط دیپلماتیک شان با دیگر کشورها باید این صنعت را نیز مد نظر قرار دهند.

سخن پایانی

این مقاله به اهمیت بازنگری سیاستهای کلان خارجی در رابطه با رونق هر چه بیشتر صنعت ضعیف توریسم در ایران می‌پردازد. شاید وجود درآمدهای سرشار نفتی مهمترین عامل بی‌توجهی به این صنعت، در کشور باشد. برخی مطالعات انجام شده درباره‌ی تأثیر و تأثر میان گرد شگران خارجی و ایرانیان تأیید کنند هی این مطلب است که اثرات مثبت ناشی از بهبود نگرش گرد شگران به مردم ایران و فرهنگ آنان بسیار قویتر از اثرات منفی است که وجود گرد شگران با فرهنگ متفاوت بر جامعه ایرانی خواهند گذاشت.

گرد شگری در سطح بین‌المللی به عنوان یکی از مهمترین مکانیسم‌هایی است که می‌تواند گفتگوی بین فرهنگی را عینیت بخشد. در شرایطی که جهان بیش از هر زمان دیگری نیازمند صلح و آرامش است، توجه سیاستمداران به گرد شگری به عنوان صنعتی که می‌تواند بخش مهمی از درآمد ملی را به خود اختصاص دهد، به رونق اقتصادی یاری می‌رساند و شرایط واقعی‌تری را برای تحقق عدالت اجتماعی فراهم می‌آورد. این امر منجر به توجه بیشتر سیاستمداران به اثرات مثبت یا منفی سخنان و رفتارهای ایشان در سطح بین‌المللی در خصوص این صنعت خواهد شد.



منابع:

- ۱- باهر، حسین: جایگاه ایرانگردی و جهانگردی در برنامه ریزی ملی، مجموعه‌ی مقالات سمینار اصفهان و جاذبه‌های ایرانگردی، چاپ داد اصفهان ۱۳۷۴.
- ۲- پانتهی، نوشین: خاورمیانه از نفت به توریسم روی می‌آورد. مجله‌ی گسترش صنعت، سال ۱۳۸۵، شماره‌ی ۴۳، صفحات ۳۲-۳۷.
- ۳- روزنامه‌ی شرق، تاریخ ۹/تیر/۱۳۸۴ و ۲۵/مهر/۱۳۸۵
- ۴- سایت خبرگزاری مهر، تاریخ ۵/مهر/۱۳۸۴
- ۵- سایت سازمان گرد شگری جهانی: www.wto.com
- ۶- سایت وزارت صنایع و معادن، تاریخ ۱۲/مهر/۱۳۸۳
- ۷- محلاتی، صلاح‌الدین: درآمدی بر جهانگردان، دانشگاه شهید بهشتی، تهران ۱۳۸۴.

بزرگی عوامل موثر بر؛ تقاضای اجتماعی آموزش عالی

دکتر نعمت ا... اکبری

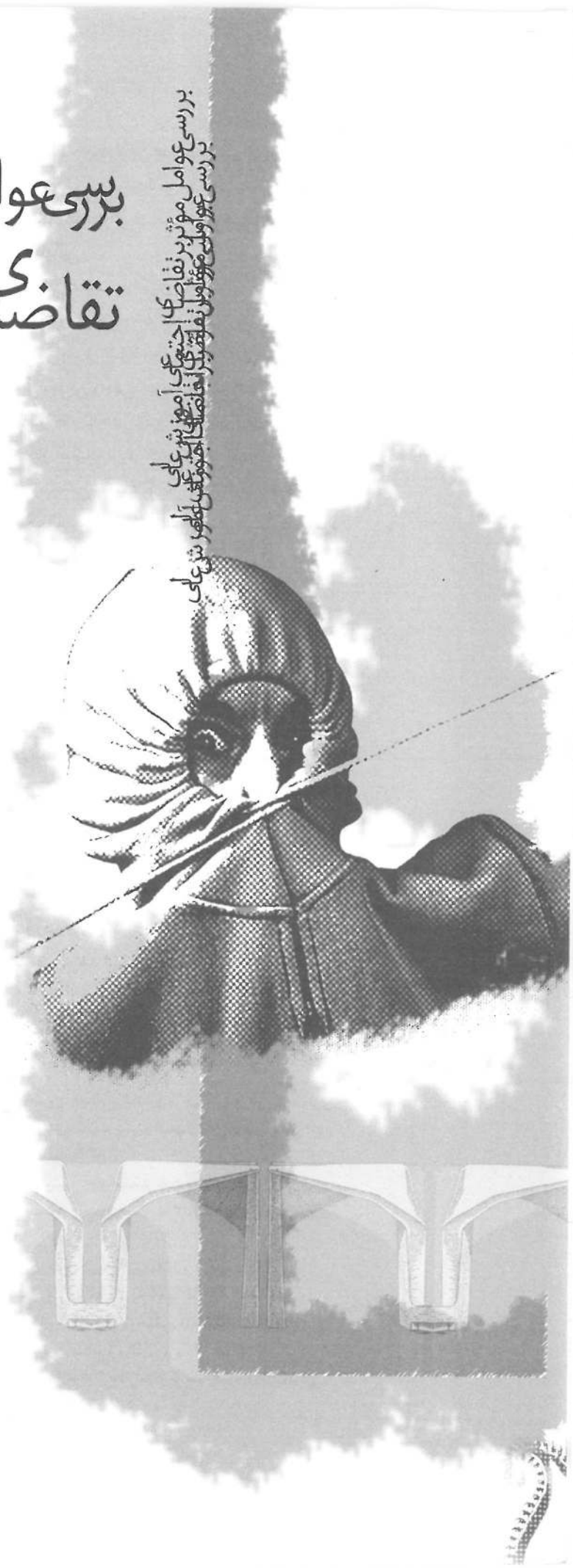
عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان

چکیده

پیشرفت و اعتلای هر کشوری به کمیت و کیفیت دانشگاههای آن وابسته است. در واقع دانشگاهها نقش بسیار مهمی در پیشبرد علوم و فناوری دارند و جوامعی که بتوانند در ایجاد و انتقال فناوری گامهای مؤثری بردارند، بی شک در بلندمدت به رشد و توسعه اقتصادی قابل توجهی دست خواهند یافت. تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی که به تمایل جوانان برای راه یافتن به دانشگاه اطلاق می شود، امروزه با آهنگ فزاینده ای در حال افزایش است و جامعه باید بتواند حتی المقدور به چنین تقاضایی پاسخ مناسب دهد. علاوه بر این، جامعه باید بتواند براساس اهداف توسعه ای خود، تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی را به سمت و سوی مورد نظر هدایت نماید. در این راستا، نظام آموزشی دو رسالت عمده برعهده دارد. از یک سو باید به تقاضاهای موجود افراد برای راه یافتن به رشته های گوناگون تحصیلی در دانشگاه پاسخ منطقی بدهد و از دیگر سو، باید بتواند جوانان را به طرف افق های تازه و در جهت تأمین نیازهای آتی کشور رهنمون سازد.

هدف اساسی این مقاله، ارائه ی تحلیلی نظری از مبانی تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی است. در این تحقیق به عواملی که تقاضای اجتماعی را تحت تأثیر قرار می دهند پرداخته خواهند شد. این عوامل عبارتند از: ویژگیهای فردی متقاضیان، محیط مدرسه، امکانات و عرضه ی خدمات آموزشی و شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه. در پایان نیز پس از جمع بندی نتایج، پیشنهادهایی ارائه می گردد.

بررسی عوامل موثر بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی
بررسی عوامل موثر بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی



در جهان هرگونه فایده‌ی اقتصادی که نصیب افراد می‌گردد؛ دستاورد‌هایی هستند که از منابع سرمایه‌ای سرچشمه می‌گیرند. منابع سرمایه‌ای پیرامون انسان به سه دسته‌ی اصلی تقسیم‌بندی می‌شوند: الف - منابع سرمایه‌ی طبیعی، ب - منابع سرمایه‌ی فیزیکی، ج - منابع سرمایه‌ی انسانی. در گذشته‌ی انسان، مهم‌ترین منابع سرمایه‌ی، منابع طبیعی پیرامون او بودند و از عصر نوسنگی به این سو در کنار منابع طبیعی، منابع سرمایه‌ی فیزیکی انسان را یاری نمود هاند و هر چه به عصر حاضر نزدیکتر می‌شویم، در کنار د و منبع سرمایه‌ی طبیعی و فیزیکی، منابع سرمایه‌ی انسانی از اهمیت بیشتری برخوردارند، چندان که نقش انسان در فرایند تولید و تعامل با پیرامون از حالت فیزیکی خارج شده به منابع سرمایه‌ی انسانی نیازمند تر گردیده است. منابع سرمایه‌ی انسانی عبارت است از: دانش، مهارت، تجربه، توان، خلاقیت و سلامت که به وسیله‌ی آموزش و بهداشت در نیروی انسانی ایجاد می‌گردد. این سرمایه از راه‌های مختلف حاصل می‌شود: آموزش‌های ضمن خدمت، آموزش‌های رسمی و کلاسیک، انتقال شفاهی آموخته‌ها، وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها. امروزه همگان پذیرفته‌اند که در فرآیند توسعه، سرمایه‌ی انسانی نقش کلیدی را بازی می‌کند و از همین رشته‌هایی از قبیل اقتصاد آموزش، اقتصاد کار و اقتصاد بهداشت و ... به شدت مورد توجه قرار گرفته است.

برای تشکیل سرمایه‌ی انسانی در جوامع، راه‌های گوناگون و حتی دوره‌های زمانی متفاوتی مطرح است. لذا امروزه باید تشکیل سرمایه‌ی انسانی را از دوران بارداری آغاز کرد و تا اواخر عمر از آن مراقبت نمود. بخش قابل توجهی از تشکیل سرمایه‌ی انسانی در هر شکل یا دوره‌ی زمانی که مطرح باشد، مربوط به دوران آموزش عالی است که با تقاضای اجتماعی افراد برای آموزش شروع و با عرضه‌ی نیروی انسانی متخصص خاتمه می‌یابد که در این مسیر دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی هر کشوری نقش بسیار مهمی را ایفا می‌نمایند. اهمیت این بخش از تشکیل سرمایه‌ی انسانی - یعنی آموزش عالی - در هر جامعه، برنامه‌ریزان کشورها را بر آن داشته تا با صرف هزینه‌های مالی فراوان و انجام مطالعات و

تحقیقات علمی به هدایت و برنامه‌ریزی دقیق در این بخش بپردازند چرا که جوامعی که بتوانند از طریق آموزش عالی در ایجاد و انتقال فناوری گام‌های مؤثری بردارند بی‌شک در بلندمدت به رشد و توسعه‌ی اقتصادی قابل توجهی نیز دست خواهند یافت.

با توجه به تحولات صورت گرفته در جوامع امروز، تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی که در قالب تقاضای افراد جامعه برای دریافت خدمات آموزش عالی مطرح می‌شود به سرعت روبه‌گسترش است و در نتیجه برنامه‌ریزان سعی می‌کنند حتی المقدور به چنین تقاضاهایی پاسخ‌دهی مناسب دهند. در این مقاله سعی داریم به بررسی عوامل مؤثر بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی پرداخته و حتی المقدور عوامل اصلی مؤثر بر تقاضای اجتماعی را توضیح دهیم. به‌طور کلی تقاضاهای اجتماعی برای آموزش عالی متأثر از د و دسته عوامل است. دسته اول عوامل قابل کنترل و دسترس هستند، مانند: انگیزه‌ی فرد، سعی و تلاش او، هزینه‌های صورت گرفته، برنامه‌ریزی درسی و آموزشی مناسب و ... این قبیل عوامل معمولاً در اختیار فرد متقاضی یا داوطلب می‌باشد. دسته دوم؛ عوامل غیرقابل دسترس یا برون‌زا هستند، مانند: عرضه‌ی خدمات و امکانات آموزشی، ظرفیت پذیرش دانشگاه‌ها، هوش و استعداد، فرایند گزینش و ...

حال اگر عوامل مؤثر بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی را بدون توجه به درون‌زا و برون‌زا بودن آنها مورد توجه قرار دهیم؛ می‌توان چهار دسته از عوامل را بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی مؤثر دانست:

۱- عوامل و ویژگی‌های فردی.

۲- عوامل اجتماعی - فرهنگی - محیطی.

۳- عوامل و امکانات آموزشی.

۴- عوامل اقتصادی.

که این عوامل در نمودار (۱) نشان داده شده است. البته شایان ذکر است که تمامی این عوامل را نمی‌توان در مدل‌های تخمین بررسی نمود، به لحاظ آن که مقادیر کمی آنها در دسترس نیست.

۱- اثر ویژگی‌های فردی و خانوادگی بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی

ویژگی‌های فردی و خانوادگی شامل، توانایی‌های فکری و ذهنی، ویژگی‌های تحصیلی، انگیزه و علائق فرد، وضعیت خانواده



باتوجه

به تحولات

صورت گرفته در

جوامع امروز،

تقاضای اجتماعی

برای آموزش

عالی که در قالب

تقاضای افراد

جامعه برای

دریافت خدمات

آموزش عالی

مطرح می‌شود

به سرعت

روبه‌گسترش

است.



و جنسیت می باشد.

۱-۱) اثر تواناییهای فکری و ذهنی

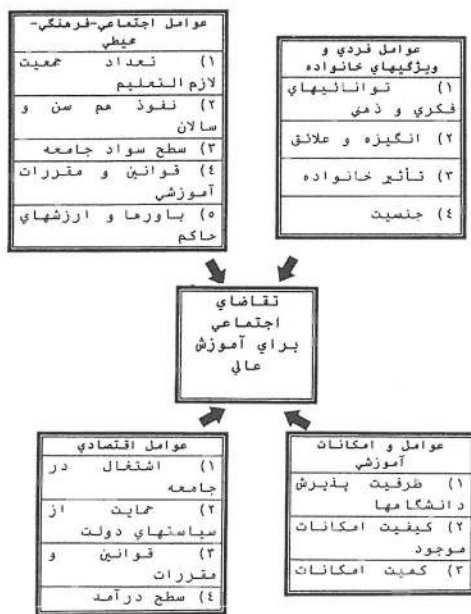
تواناییهای فکری و ذهنی فرد به عنوان یک عامل مؤثر بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی مطرح است، به ویژه زمانی که تقاضاگران اجتماعی را به د و گروه د اطلب و پذیرفته شده دسته بندی نماییم. تقاضای اجتماعی قابل تأمین (پذیرفته شدگان) به شدت تحت تأثیر این عامل قرار دارد. به طوری که اگر سلسله مراتب آموزشی را از پایین به بالا مورد توجه قرار دهیم، افرادی توانسته اند به مراتب بالای آموزش دست یابند که از تواناییهای فکری و ذهنی بالاتری برخوردارند و در نتیجه افرادی که از تواناییهای بالاتری برخوردارند معمولاً تقاضای اجتماعی بیشتری را برای ادامه تحصیل دارند و مد راج مختلف علمی را با سرعت بالاتری طی می نمایند. اگر معدل آموزشی افراد را به عنوان شاخص جانشین برای تواناییهای ذهنی و فکری در نظر بگیریم، با مراجعه به وضعیت پذیرفته شدگان دانشگاهها، در سالهای گذشته به خوبی ملاحظه می گردد که بین تعداد پذیرفته شدگان و معدل دوره ی متوسط افراد رابطه ی مستقیم وجود دارد. به طوری که بیشترین درصد قبولی (۶۰ درصد) مربوط به دارندگان معدل ۲۰ - ۱۹ و کمترین درصد قبولی (۱/۸ درصد) مربوط به دارندگان معدل ۱۰/۹۹ - ۱۰ است.

۱-۲) اثر علایق و آمال دانش آموزان

علایق و آمال افراد، یکی د یگر از عوامل مؤثر در تقاضای اجتماعی برای آموزش به شمار می آید. در واقع، علایق در کنار تواناییها و امکان دستیابی - که سه عامل مهم از خصوصیات فردی را تشکیل می دهد - نقش مهمی در تقاضای اجتماعی برای آموزش دارد. علایق ممکن است فطری و یا اکتسابی باشند. فرد ممکن است ذاتاً به رشته ای علاقه مند باشد و از کود کی به آن رشته اظهار علاقه کند و در بزرگی در همان زمینه به تحصیل بپردازد و پیشرفت قابل توجهی داشته باشد. از سوی دیگر ممکن است محیط اجتماعی، مدرسه و یا خانواده ه در فرد ایجاد انگیزه و علاقه نماید و او را به رشته ای و یا زمینه ای هدایت کند. در کشورهایی که آزمونهای ورودی، راه یابی به دانشگاه را محدود نمی سازد افراد براساس علایق و آمال خود در رشته های گوناگون ثبت نام می کنند و به تحصیل علم می پردازند.

اما در کشورهایی که ورود به دانشگاه از طریق موفقیت در آزمون سراسری است، بجز افراد بسیار توانا که با قدرت و اطمینان می توانند رشته ی مورد علاقه ی خود را انتخاب و در آن ثبت نام نمایند، اکثر دانش آموزان در محدوده های که انتخاب کرده اند و رایانه برای آنها تعیین رشته کرده است پذیرفته می شوند. بنابراین آزادی عمل دانش آموزان محدود می شود. در این حالت ثبت نام و راه یابی به دانشگاه کاملاً براساس علایق و آمال دانش آموزان نمی باشد.

نمودار (۱) عوامل مؤثر بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی



۱-۳) اثر جنسیت

تفاوتهای جنسی در انتخاب نوع و مدت دوره ی آموزش مؤثر است. در بسیاری از جوامع در حال توسعه، هنوز انتظارات والدین از دختران و پسران متفاوت است. پسران تربیت می شوند تا خارج از محیط خانه به کار مشغول شوند و بر سطح درآمد خانوار بیفزایند بنابراین به آموزش آنها توجه بیشتری می شود. در حالی که دختران باید در خانه به نگهداری از کودکان و یا تولید محصولات خانگی کمک کنند. بدین ترتیب، آموزش دختران از اولویت پایین تری برخوردار است. از میان عوامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی که مانع ثبت نام زنان در آموزش عالی و بر تقاضای اجتماعی زنان برای آموزش عالی گردیده است، سه عامل از اهمیت بالاتری برخوردار است: اول؛ نرخ پایین ثبت نام

امروزه باید تشکیل سرمایه ی انسانی را از دوران بارداری آغاز کرد و تا اواخر عمر از آن مراقبت نمود.



(Pascharopoulou Sanyal, 1981).

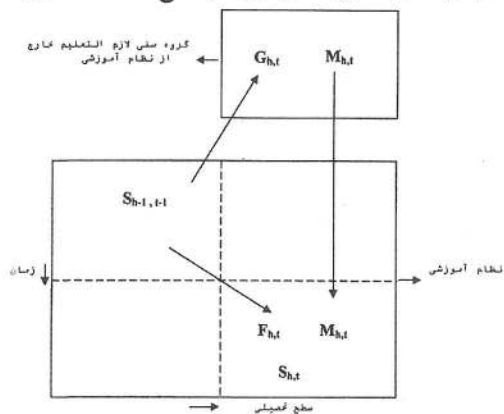


۲- اثر عوامل اجتماعی، فرهنگی و محیطی بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی

۱-۲) اثر جمعیت لازم‌التعلیم

رشد جمعیت در هر جامعه متأثر از سه عامل زاد و ولد، مرگ و میر و مهاجرت می‌باشد و تحولات جمعیتی نیز متأثر از همین عوامل است. تعداد متولدین و در پی آن تعداد افراد لازم‌التعلیم و تغییرات ایجاد شده در گروه‌های سنی می‌تواند با ضرایب متفاوتی بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی در حال و آینده مؤثر واقع شود. بنابراین رابطه‌ی مستقیمی بین جمعیت کشور، نرخ زاد و ولد، نمودار لازم‌التعلیم و تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی وجود دارد. فرایند تحولات جمعیت لازم‌التعلیم و ورود و خروج آنها را می‌توان با استفاده از الگوی ارائه شده توسط ساخاراپولوس نشان داد (Psacharopoulos & Soumelis, 1979).

نمودار (۲) فرایند عبور دانش‌آموزان از مقاطع مختلف تحصیلی



رشد جمعیت
در هر جامعه
متأثر از سه عامل
زاد و ولد،
مرگ و میر
و مهاجرت می‌باشد
و تحولات جمعیتی
نیز متأثر از
همین عوامل
است.

دختران در مقطع متوسطه، دوم؛ افت و ترک تحصیل دختران در مقطع متوسطه، سوم؛ عدم راه‌یابی و دستیابی دختران به شغل مناسب پس از اتمام تحصیلات عالی (کا- ساپاراتو و همکاران ۱۳۷۷). لیکن این وضع در حال تغییر است. برای مثال نرخ مشارکت دختران در آموزش عالی، با سطح توسعه‌ی کشور و رشد جامعه‌ی شهری آنها ارتباط دارد. هر قدر جمعیت ساکن در شهرها، بیشتر باشد نرخ مشارکت دختران در آموزش عالی از رشد فزاینده‌ی بر خوردار خواهد بود و هر اندازه کشورها از رشد اقتصادی و تحولات بیشتری بهره‌برده باشند، نقش زنان و حضور گسترده‌ی آنها در جامعه ملموس‌تر خواهد شد. با وجود این، هنوز در اکثر کشورهای در حال توسعه، درصد بیشتری از پسران به آموزش عالی و مقاطع بالاتر آن روی می‌آورند (ساخاراپولوس، ۱۳۷۰). عموماً این تفاوتها از دوره‌ی دبیرستان آغاز می‌شود و در دانشگاه با شدت بیشتری خود را نمایان می‌سازد. در کشور ما این روند در حال معکوس شدن است و در سال تحصیلی ۸۰-۱۳۷۹ حدود ۶۰ درصد از پذیرفته‌شدگان در آزمون سراسری را دختران تشکیل داده‌اند.

۴-۱) تأثیر خانواده

نهاد خانواده در گذشته اصلی‌ترین عامل تشکیل‌دهنده ویژگیهای مختلف فرد محسوب می‌گردد. هر چند امروزه خانواده به میزان گذشته بر تشکیل شخصیت فرد مؤثر نمی‌باشد ولی همچنان سهم بسزایی در تشکیل شخصیت بر خوردار است. تقاضا برای آموزش عالی، انتخاب نوع رشته و طول دوره‌ی آموزشی به شدت تحت تأثیر شرایط فرهنگی، اجتماعی و زمینه‌های اقتصادی خانواده قرار دارد.

معمولاً فرزندان آن خانواده‌های فقیر و کم درآمد ترک تحصیل کرده و تحصیلات خود را به مدت طولانی ادامه نمی‌دهند. سابقه‌ی فرهنگی و اجتماعی فرد بر انتخاب رشته‌ی آنها مؤثر است. افراد متعلق به خانواده‌های کم‌درآمد تمایل بیشتری دارند که وارد بازار کار شوند. با اینکه در حین تحصیل، به کار نیز مشغول هستند که خود عاملی است برای بازماندن از ادامه‌ی تحصیل. همچنین دختران خانواده‌های مرفه، نه تنها به طور نابرابر نسبت به دختران خانواده‌های فقیر وارد دبیرستان و دانشگاهها می‌شوند بلکه تا مدتی بالاتر ادامه تحصیل می‌دهند.

مدیریت و ارتباطات مدیران با معلمان و کارکنان و دانش‌آموزان و بالعکس) می‌باشد. بی‌شک فضای فیزیکی مؤسسات آموزشی در جذب جوانان تأثیر بسزایی دارد. از طرف دیگر، هر قدر رابطه‌ی مدیران با معلمان و کارکنان مدرسه صمیمی‌تر و هر اندازه رفتار معلمان و مدیران با دانش‌آموزان مناسب‌تر باشد محیط مدرسه مطبوع‌تر و شرایط جذب کودکان و تأثیر در آنها سهل‌تر خواهد بود. مدیران با نحوه‌ی اعمال مدیریت خود و معلمان با ایجاد فضای رقابتی و تشویق می‌توانند جوانان را در مسیر ترقی و پیشرفت قرار دهند. اجرای برنامه‌های آموزشی به طور منظم و نظارت بر کار معلمان و پیشرفت دانش‌آموزان، می‌تواند در آنها ایجاد انگیزه نمایند و موجب موفقیت‌های بیشتر آنها در آینده باشد. چنانچه بپذیریم که در مؤسسات آموزشی علاوه بر مباحث علمی، مسایل رفتاری، ارزشی و نگرشی نیز به کودکان آموزش داده می‌شود، می‌توان اذعان نمود که فضای مدرسه و همکاری مدیران و معلمان چقدر می‌تواند در رشد بالندگی کودکان تأثیر مثبت بگذارد. از طرف دیگر، کیفیت دانش‌آموزان، طبقه‌ی اجتماعی آنها، نوع شغل والدین، میزان تحصیلات آنها و بویژه تحصیلات مادر نیز می‌تواند به طور غیرمستقیم در رفتار دانش‌آموزان، محیط مدرسه و کلاس درس تأثیر مهمی داشته باشد. هر قدر فاصله‌ی طبقاتی و تفاوت‌های فرهنگی بین دانش‌آموزان محدود تر باشد، با ایجاد رقابت سالم بین آنها و بین کلاس‌های مشابه در مدرسه، می‌توان به رشد و توسعه‌ی توانایی‌های جوانان دامن زد. برعکس، جوانان برخاسته از خاستگاه‌های متفاوت فرهنگی و اجتماعی هم در صورت عدم اصلاح توسط مدرسه و کلاس درس، می‌توانند به صورت دوستان و همکلاسی‌های نامناسب، آثار سوئی در پیشرفت تحصیلی و رفتار دانش‌آموزان داشته باشند.

اینکه جوانان تا چه حد بتوانند سال‌های آموزش خود را با علاقه و با موفقیت دنبال کنند و این که در این مسیر تا چه اندازه انتخاب‌های درست انجام پذیرد، همه به محیط مدرسه، فضای کلاس و کیفیت دانش‌آموزان همسن و سال بستگی دارد (OECD, 1979).

۳-۲) اثر قوانین و مقررات در تقاضای اجتماعی برای ورود به مقاطع بالاتر آموزشی، قوانین و مقرراتی وجود دارد.

در این مدل h نمایانگر پایه تحصیلی است. در این صورت $h=1$ سال اول ابتدایی، $h=6$ سال اول راهنمایی و $h=13$ سال اول دانشگاه را نشان می‌دهد. در صورتی که $t-1$ و t به ترتیب وضعیت تحصیلی سال گذشته و کنونی را بیان نماید، $t-1$ و $Sh-1$ وضعیت دانش‌آموزان در پایه قبلی و سال گذشته را بیان می‌کند. از این تعداد، تعداد Gh, t به دلایل گوناگون مانند پایان یافتن مقطع، مردودی، انصراف از تحصیل، مهاجرت و مرگ و میر از کل $Sh-1, t-1$ حذف می‌گردد و مابقی آن یعنی Fh, t به پایه بعدی انتقال می‌یابد. لذا داریم: $Gh, t - Sh-1, t-1 = Fh, t$. در نتیجه Fh, t تعداد دانش‌آموزان پایه‌ی بعدی را تشکیل می‌دهند، در مقابل گروه دیگری مانند Mh, t به نظام آموزشی و تعداد کل دانش‌آموزان اضافه می‌شوند. این گروه کسانی هستند که به دلیل عدم مراجعه به نظام آموزشی یا ترک تحصیل موقت از نظام آموزشی خارج شده بودند. بنابراین با توجه به نمودار (۲) می‌توان تعداد خروجی‌ها و ورودی‌های نظام آموزشی را محاسبه نمود. مدل مذکور برای ورودی و خروجی برحسب جنس نیز قابل محاسبه می‌باشد. بنابراین توسعه آموزش متوسط در پی رشد جمعیت لازم‌التعلیم و گسترش نظام آموزشی - بیش از دانشگاه‌ها - یکی از عوامل مؤثر بر افزایش تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی در چند دهه‌ی اخیر در اکثر کشورها بوده است. (OECD, 1969)

همچنین باید تحولات گروه‌های سنی را در تقاضای اجتماعی آموزش عالی مورد توجه قرار داد. نظر به مطالعات صورت گرفته در مورد رابطه‌ی تقاضای اجتماعی آموزش عالی و ساختار جمعیت ایران گروه سنی ۲۹ - ۱۵ ساله بیشترین تأثیر را در تقاضای اجتماعی آموزش عالی دارند. حال اگر این گروه سنی را به سه گروه سنی ۱۹ - ۱۵، ۲۴ - ۲۰ و ۲۹ - ۲۵ ساله تقسیم‌بندی نماییم، در حال حاضر بیشترین تعداد مربوط به گروه سنی ۱۹ - ۱۵ ساله می‌باشد که در آینده به سمت دو گروه سنی دیگر تغییر خواهد یافت.

۲-۲) تأثیر محیط مدرسه و نفوذ همسن و سالان

محیط مدرسه و نفوذ همسن و سالان می‌تواند تأثیر قابل ملاحظه‌ای در تقاضای اجتماعی برای آموزش در مقاطع بالاتر داشته باشد. محیط مدرسه شامل فضای فیزیکی (وسعت مدرسه، اندازه‌ی کلاس درس، فضاهای عمومی و اجتماعی، کتابخانه، آزمایشگاه، سایت کامپیوتری، زمین‌های ورزشی) و جو سازمانی (تشکیلات مدرسه از نظر

در استانهایی

مانند هرمزگان،

سیستان و بلوچستان و

کهگیلویه و بویراحمد،

تعداد پذیرفته‌شدگان

رشته‌های مهندسی و

پزشکی به نسبت،

کمتر از استانهایی

مانند اصفهان، تهران

و شیراز است.

در صورتی که

پذیرفته‌شدگان

رشته‌های علوم انسانی

که چندان وابستگی

به امکانات آموزشی

به ویژه امکانات

کیفی ندارند،

در استانهای محروم با

استانهای برخوردار

تفاوتی ندارند.



این قوانین اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد. ارائه‌ی مدارکی مبنی بر موفقیت در مقاطع قبلی، ساده‌ترین نوع این پیش‌نیازها برای ادامه‌ی تحصیل می‌باشد. برای مثال، پیش‌نیاز پذیرش در دانشگاه، داشتن مدارک فراغت از تحصیل در مقطع دبیرستان است. گاهی علاوه بر پیش‌نیازهای اولیه، از دانشجویان مصاحبه‌ای نیز به عمل می‌آید. در بعضی از کشورها پذیرفته شدن در دانشگاه، مستلزم قبولی در آزمونهای ورودی است. هر قدر تقاضا برای ورود به دانشگاه زیاد تر گردد و هر اندازه عرضه امکانات آموزشی محدودتر باشد، آزمونهای ورودی و گزینش جدی‌تر خواهد بود.

نمود آزمونهای ورودی و یا سهولت در پذیرفته شدن در این آزمونها، امکان ورود به دانشگاه را آسان و بر تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی می‌افزاید. اما ورود به دانشگاه بدون گزینش و سنجش تواناییهای داوطلبان نیز از سوی دیگر، مشکلات و مسایلی را به وجود می‌آورد. بدین معنی که داوطلبان ورود به دانشگاه ممکن است از کیفیت یکسانی برخوردار نبود و برای ادامه‌ی تحصیل آمادگی لازم را نداشته باشند.

اگرچه حذف آزمونهای ورودی ممکن است بر میزان پذیرش در سال اول بیفزاید، لیکن عدم آمادگی دانشجویان در سالهای بعد منجر به شکست تحصیلی آنها و احتمالاً انصراف از تحصیل ایشان خواهد شد. در بسیاری از دانشگاههای اروپایی، ورودی‌های هر رشته در هر سال از حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر فراتر نمی‌رود. به هر حال هر گاه از محدودیتهای موجود برای ورود به دانشگاه کاسته شود، بی‌شک بر تقاضای اجتماعی برای ورود به آموزش عالی افزوده خواهد شد (Harnqvist, K, ۱۹۸۷, PP ۲۱۲-۲۲۰).

۲-۴) سطح سواد جامعه

یکی از عناصر تشکیل دهنده‌ی فرهنگ در هر جامعه سطح، نرخ و میانگین سواد در آن جامعه است. به طوری که در شاخص توسعه‌ی انسانی HDI مطرح شده از سطح سازمان ملل از سال ۱۹۹۰ تا به امروز، سواد جامعه به اشکال گوناگون، نرخ، سطح و طول میانگین سالهای تحصیل تشکیل دهنده‌ی یکی از سه نماگر شاخص HDI در کنار درآمد سرانه و امید به زندگی است.

بنابراین هر چه سطح سواد و طول میانگین سالهای تحصیل در جامعه بیشتر باشد، تقاضا برای آموزش بیشتر است. این مطلب را به روشنی می‌توان در استانهای ۲۸ گانه‌ی کشور دید. استانهایی که دارای میانگین یا نرخ سواد پایین‌تر هستند تقاضای اجتماعی کمتری دارند. همچنین سطح تحصیلات والدین، خصوصاً مادران تأثیر فراوانی بر تقاضای آموزش عالی فرزندان دارد (Kandel and Lasser, ۱۹۷۰).

۲-۵) باورها و ارزشهای حاکم در جامعه

ارزشها، نگرشها و باورهای حاکم در جامعه می‌توانند بر تقاضای اجتماعی برای آموزش نیز تأثیر گذارند. در جامعه‌ای که آموزش عالی و داشتن تخصص ارزشی والا به شمار می‌آید، طبیعی است که چنین نگرشی موجب افزایش تقاضای اجتماعی برای ورود به دانشگاهها خواهد بود (Anderson, ۱۹۸۳). برخی معتقدند که آموزش تحولات مهمی در شخصیت انسان به وجود می‌آورد و شناخت و جهان‌بینی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و درایت و آینده‌نگری او را تقویت می‌کند. بعضی دیگر آموزش را وسیله‌ای قلمداد می‌کنند که قادر است با انتقال دانش و ایجاد تخصص، تواناییهای فرد را گسترش داده و وی را برای بازار کار آماده نماید. هر دو این طرز تفکرها و نگرشها می‌تواند درست باشد و به نحوی به انگیزه‌هایی تبدیل شود که تقاضا برای ورود به دانشگاه را ارتقا بخشد. باورد دیگر حاکم بر جامعه، آن است که افراد تحصیل کرده عموماً مشاغل بالاتری را عهده‌دار می‌شوند. در دنیای کار، نردبان شغلی را با سرعت بیشتری می‌پیمایند و یا سریعتر در حوزه‌ی مدیریت و تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند. چنین نگرشی نیز موجب افزایش تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی خواهد شد.

از طرف دیگر در یک جامعه‌ی در حال تحول، نیروی کار موفق را افرادی تشکیل می‌دهند که مرتباً در خود سرمایه‌گذاری‌های آموزشی انجام داده، سطح تواناییها و مهارت‌هایشان را توسعه دهند.

۳- اثر عوامل و امکانات آموزشی بر تقاضای اجتماعی
کمیت و کیفیت امکانات موجود و تنوع آن از یک سو و ظرفیت پذیرش و گزینش دانش‌آموزان در مقاطع بالاتر از سوی دیگر می‌تواند آثار مهمی در تقاضای اجتماعی برای آموزش داشته باشد.



اگر

سلسله‌مراتب آموزشی را از پایین به بالا مورد توجه قرار دهیم، افرادی توانسته‌اند به مراتب بالای آموزشی دست یابند که از تواناییهای فکری و ذهنی بالاتری برخوردارند و در نتیجه افرادی که از تواناییهای بالاتری برخوردارند معمولاً تقاضای اجتماعی بیشتری را برای ادامه‌ی تحصیل دارند و مدارج مختلف علمی را با بالاترین سرعت طی می‌نمایند.



۳-۱) تأثیر کمیت و کیفیت امکانات موجود آموزشی

امروزه هر نظامی تلاش می‌کند حتی الامکان به تقاضای اجتماعی برای آموزش به نحو احسن پاسخ دهد. زیرا اکنون مسلم شده که رشد اقتصادی هر کشور در گرو نیروی انسانی تحصیل کرده و موجودی سرمایه‌ی انسانی آن جامعه می‌باشد. بنابراین امکانات آموزشی هر جامعه با توجه به میزان تقاضای اجتماعی آن توسعه می‌یابد. این توسعه از یک سو در جهت پاسخ به نیازهای دانشجویان و از دیگر سو در راستای جامعه‌ی عمل‌پوشانیدن به اهداف اجتماعی تحول‌پیدا می‌کند.

امکانات آموزشی را در هر جامعه به بخش کمی و کیفی می‌توان تقسیم‌بندی نمود. امکانات کمی مانند: تعداد مدارس در مقاطع مختلف تحصیلی، میزان تقاضای آموزشی، نسبت دانش‌آموزان به فضای آموزشی، معلم و کادر اجرایی. تعداد آموزشگاهها و هزینه‌های صورت گرفته برای آموزش از طرف خانوارها و دولت.

امکانات کیفی مانند: سطح سواد معلمان و کادر آموزشی، میزان امکانات آزمایشگاهی و کمک‌درسی، به‌کارگیری روشهای تدریس نوین و ...

تأثیر امکانات در قالب کمی و کیفی بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی به یک نحو صورت نمی‌گیرد. معمولاً امکانات کمی شرط لازم برای تقاضای اجتماعی آموزش عالی است. به طوری که به محض وجود امکاناتی مانند فضای کالبدی آموزشی، معلم و ... رشته‌های علوم انسانی گسترش می‌یابند ولی رشته‌های کاربردی و فنی مستلزم امکانات کیفی نیز می‌باشد. با توجه به آمار و اطلاعات تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی در کشور، مناطق و استانهای محروم نسبت به استانهای برخوردار دارای تقاضای اجتماعی متفاوتی در رشته‌های مختلف تحصیلی آموزش عالی هستند.

عموماً در استانهایی مانند هرمزگان، سیستان و بلوچستان و کهگیلویه و بویراحمد، تعداد پذیرفته شدگان رشته‌های مهندسی و پزشکی به نسبت کمتر از استانهای مانند اصفهان، تهران و شیراز است. در صورتی که پذیرفته شدگان رشته‌های علوم انسانی - که چند ان وابستگی به امکانات آموزشی به‌ویژه امکانات کیفی ندارند - در استانهای محروم با استانهای برخوردار تفاوتی ندارند.

۳-۲) تأثیر ظرفیت پذیرش مؤسسات آموزش عالی یکی از امکانات آموزشی، ظرفیت پذیرش دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی است. گسترش امکانات آموزشی موجب افزایش ظرفیت پذیرش دانشگاهها می‌گردد و در صورت افزایش ظرفیت پذیرش، تقاضای اجتماعی افراد برای آموزش عالی تهییج گردیده و افزایش می‌یابد.

به‌طور مثال در کشور ما کمترین ظرفیت پذیرش دانشجویان مربوط به رشته‌های هنر است در این راستا تعداد متقاضیان رشته‌های هنر نیز در حد اقل قرار دارند.

۴- عوامل اقتصادی بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی

یکی از چهار دسته عوامل مؤثر بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی، عوامل اقتصادی‌اند از قبیل: وضعیت اشتغال، سیاستهای حمایتی دولتی، سطوح درآمد افراد و ...

۴-۱) تأثیر وضعیت اشتغال

برداشت شخصی دانش‌آموزان از وضعیت شغلی در جامعه می‌تواند در انتخاب آموزشهای بعدی آنها تأثیر مهمی داشته باشد. به‌طور کلی انتخاب نوع رشته و طول دوره تحصیل دانش‌آموزان تحت تأثیر عوامل زیر قرار می‌گیرد (عمادزاده، ۱۳۷۹).

• میزان علاقه و تمایل افراد به آن رشته.

• درآمد مورد انتظار از آن شغل.

• سرعت امکان یافتن کار در این‌گونه مشاغل.

• سرعت رشد درآمدها در طی دوره اشتغال.

بدین ترتیب شاید بتوان تغییر در تقاضای اجتماعی برای دوره‌های خاصی از آموزش را، توسط امکان یافتن کار در آن شغل و بازده اقتصادی آن توضیح داد. لذا عوامل اقتصادی در تقاضای اجتماعی برای آموزش، از اهمیت بسیاری برخوردار است. بر اساس نظریه‌ی سرمایه‌ی انسانی، یک تصمیم عقلایی برای انتخاب نوع بخصوص از آموزش، عموماً به عوامل زیر بستگی دارد:

۱- هزینه‌ی مستقیم برای فرد.

۲- هزینه‌های غیرمستقیم آموزش (هزینه‌ی فرصتهای از دست رفته و یا درآمد‌های صرف‌نظر شده) در طول دوره‌ی آموزش.

۳- آینده‌ی شغلی این دوره‌ها، پس از فراغت از تحصیل

۴- رشد درآمد‌های مورد انتظار پس از فراغت از تحصیل.

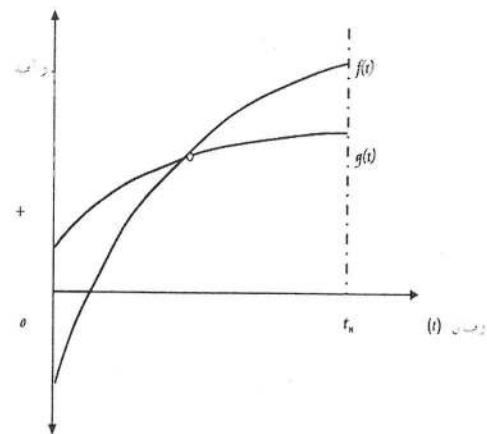


پسران تربیت می‌شوند تا خارج از محیط خانه به کار مشغول شوند و بر سطح درآمد خانوار بیفزایند. بنابراین به آموزش آنها توجه بیشتری می‌شود. در حالی که دختران باید در خانه به نگهداری از کودکان و یا تولید محصولات خانگی کمک کنند. بدین ترتیب، آموزش دختران از اولویت پایین‌تری برخوردار است.



با توجه به مسایل اقتصادی، آینده شغلی و درآمد مورد انتظار شخص از شغل به دست آمده پس از تحصیلات عالی، فرد تصمیم خواهد گرفت که ادامه تحصیل دهد یا وارد بازار کار شود. لذا فرد هنگام سرمایه‌گذاری بر روی آموزش و تحصیل باید یکی از دو جریان درآمدی که در نمودار (۳) نشان داده شده است را انتخاب نماید. نرخ درآمد فرد در صورتی که وارد بازار کار شده و به تحصیل ادامه ندهد و $F(t)$ نرخ درآمد فرد در صورت ادامه تحصیل و سرمایه‌گذاری بر روی آموزش است.

نمودار (۳) جریان درآمدی در طی زمان

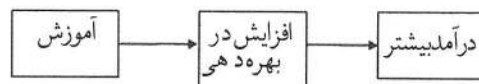


لذا اگر در طول زمان مانند T از ارزش فعلی خالص درآمد $(N.P.V)$ وارد شدن به دانشگاه بزرگتر از صفر باشد، شخص وارد دانشگاه خواهد شد.

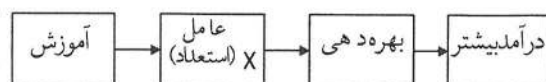
$$N.P.V = \int_0^T [F(t) - g(t)] e^{-it} dt$$

در معادله مذکور نرخ بهره است.

بنابراین منافع اقتصادی آینده در تصمیم افراد برای کسب آموزش عالی مؤثر است. یعنی آنها هزینه برای آموزش را سرمایه‌گذاری محسوب می‌کنند و در نتیجه در بسیاری از تحقیقات نشان داده شده است که درآمد بیشتر افراد تحصیل کرده نتیجه کسب آموزش بیشتر است. اقتصاددانان این فرایند را در الگوی زیر نشان می‌دهند:



و یا بر اساس نظریه آرو (Arrow, ۱۹۷۳)



به طور کلی هزینه‌های فرصتی، آینده‌ی وضعیت اشتغال

و رشد درآمد‌ها، از یک سو به روند عمومی شرایط اقتصادی و از دیگر سو به توسعه‌ی عرضه و تقاضای بازار کار افراد یا تحصیلات مشابه بستگی دارد. به هر حال فرد نمی‌تواند تصمیمات خود را در شرایط دقیق و مشخصی استوار سازد، زیرا در طی دوره‌ی آموزش و پس از فراغت از تحصیل این شرایط ممکن است تغییر نماید. از طرفی چنانچه آینده‌ی یک رشته‌ی تحصیلی بسیار امیدوارکننده باشد و اگر همه‌ی دانش‌آموزان چنین برداشتی داشته باشند و در این رشته ثبت‌نام کنند، در این صورت پس از چهار سال، عرضه‌ی نیروی کار در این رشته احتمالاً بیش از تقاضای آن خواهد بود و موجب رکود بازار کار برای آن رشته خواهد شد.

در مجموع می‌توان اظهار داشت که تقاضای اجتماعی برای دوره‌های دانشگاهی بستگی به بازار کار فارغ‌التحصیلان و میزان درآمدی دارد که آنها قادرند دریافت دارند. چرا که امروزه در کشور ما وضعیت اشتغال دانش‌آموزان دانشگاهها برای تقاضای اجتماعی آموزش به طور مشهودی مؤثر واقع شده است. با توجه به افزایش نرخ بیکاری دانش‌آموزان دانشگاهها در چند سال اخیر روند تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی در میان مردان نسبت به زنان به شدت کاهش یافته است. بنابراین شاید بیکاری فارغ‌التحصیلان آموزش عالی یکی از دلایل کاهش تقاضا برای آموزش عالی در میان مردان باشد.

۲-۴) سیاستهای حمایتی دولت

سیاست حمایتی دولت از بخش آموزش عالی در اشکال گوناگون، صورت می‌گیرد. یکی از مؤثرترین سیاستهای دولت که موجب گسترش تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی می‌گردد، آموزش رایگان و پرداخت کمک هزینه‌ی وام تحصیلی به متقاضیان آموزش عالی است.

امروزه بسیاری از کشورهای پیشرفته هر چند دارای آموزش عالی رایگان نیستند ولی سعی می‌کنند به شیوه‌های گوناگون به فراگیران دانش کمک نمایند. کشورهای در حال توسعه از زمانی که به اهمیت آموزش عالی توجه نمودند، سعی در حمایتی‌های گوناگون از آموزش عالی دارند. که عمده‌ترین آنها عبارتند از: آموزش رایگان، پرداخت کمک هزینه‌ی وام تحصیلی، بورسیه نمودن دانشجویان، استخدام فارغ‌التحصیلان دانشگاهی.

تقاضای اجتماعی برای دوره‌های دانشگاهی، بستگی به بازار کار، فارغ‌التحصیلان و میزان درآمدی آنها دارد که آنها قادرند دریافت دارند.



۳-۴) سطح درآمد

یکی دیگر از عوامل اقتصادی مؤثر بر تقاضای آموزش عالی سطح درآمد افراد یا خانوارهاست به طوری که تقاضای آموزش و به ویژه آموزش عالی رابطه معناداری با سطوح مختلف درآمدی دارد. معمولاً در دوره‌ی دبیرستان تعداد قابل توجهی از افرادی که از تحصیل باز می‌مانند، کسانی هستند که دبیرستان را برای یافتن شغل و کسب درآمد رها کرده و ترک تحصیل می‌نمایند، هر چند تئوریها و اندیشه‌ها بر این باورند که سطح آموزش بالاتر، منجر به درآمد بالاتر خواهد گردید. ولی بسیاری از مواقع شاهد خواهیم بود که افراد به لحاظ گستردگی فقر و پایین بودن سطح درآمد امکان دستیابی به ابزار آموزش و تحصیل را نخواهند داشت. چرا که دستیابی به این ابزار برای کسب درآمد بالاتر در آینده مستلزم صرف هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم است که شخص از پرداخت این قبیل هزینه‌ها ناتوان است و به همین منظور است که در اکثر کشورها آموزش در مقاطع قبل از دانشگاهها عموماً به صورت رایگان صورت می‌گیرد. تحصیل در مقاطع بالاتر و آموزش عالی نیز متأثر از سطوح مختلف درآمدی است. معمولاً خانواده‌هایی که از سطوح درآمد بالاتری برخوردارند امکان دستیابی به سطوح آموزش بالاتر مانند دانشگاهها را دارند. به ویژه زمانی که ادامه‌ی تحصیل و آموزش عالی مستلزم هزینه‌های بالا باشد. لذا در بسیاری از کشورها در کنار عوامل اجتماعی، فرهنگی (Maria E. menon, ۱۹۹۶) عوامل اقتصادی مانند سطح درآمد (Duchesne & Nonneman, ۱۹۹۸) بر آموزش عالی مؤثرند.

۵- جمع‌بندی نتایج

تقاضای اجتماعی برای آموزش که حاصل مجموع تقاضای افرادی برای تحصیلات است، عموماً تحت تأثیر ویژگیهای فردی، عوامل محیطی (محیط خانوادگی و محیط مدرسه)، امکانات نظام آموزشی، و نهایتاً شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه قرار می‌گیرد. ویژگیهای فردی همچون: جنسیت، امکان دستیابی و خاستگاه اجتماعی افراد، رابطه‌ی مستحکمی با رشته‌ی تحصیلی انتخابی وی دارد. این عوامل در واقع اساسی و پایه تقاضای فردی برای آموزش را تشکیل می‌دهند. تغییرات و تحولاتی



که این عوامل با مرور زمان پدید می‌آیند، موجب دگرگونی‌هایی در تقاضای اجتماعی برای آموزش می‌شوند و بسیاری از این عوامل را نمی‌توان از قبل پیش‌بینی نمود. اگرچه ویژگیهای فردی نقش بسیار مهمی در تقاضای اجتماعی برای آموزش دارند، لیکن این عوامل تنها بخش کوچکی از عناصر تشکیل‌دهنده تقاضای اجتماعی می‌باشند. عرضه‌ی خدمات آموزشی که تحت تأثیر نیازهای جامعه و اهداف آن توسعه و تحول می‌یابد، تأثیر بسزایی در پاسخ‌گویی به تقاضای اجتماعی دارد. ایجاد رشته‌های جدید و متنوع، تسهیل در نحوه‌ی پذیرش و گزینش، تأمین مالی نهاد های آموزشی و ارائه یارانه به آنها، اعطای وام و کمک هزینه دانشجویی و امثال آن، زمینه‌ی جذب دانش‌آموزان بیشتری را به دانشگاه فراهم می‌نماید.

پویایی هر نظام آموزشی ایجاب می‌کند که اصلاحات ساختاری در آن نظام نهادینه گردد، و بتواند با تحول و تکاملی که پدید می‌آید، نیازهای اساسی جامعه را در زمینه‌ی نیروی کار توانا و متخصص تأمین نماید. چنین نظامی قادر است با عرضه خدمات متعدد و متنوع آموزشی، تقاضای اجتماعی را به‌سوی افاق‌های تازه‌ای هدایت کند. امروزه که منابع انسانی، مهم‌ترین منبع رشد اقتصادی به‌شمار می‌آیند، نظم آموزشی هر جامعه‌ای می‌تواند نقش ارزنده‌ای را در تربیت این نیروها ایفا کند. در این صورت بین تقاضای اجتماعی برای آموزش و برنامه‌ریزی آموزش نیروی انسانی پیوند مستحکمی ایجاد می‌شود. بنابراین نظام برنامه‌ریزی آموزشی هر جامعه رسالت عمده‌ای در هدایت تقاضای اجتماعی به عهده دارد.

چنین نظامی باید بتواند در وظیفه‌ی اساسی را انجام دهد. از یک سو، باید بتواند تغییرات و تحولات در تقاضای اجتماعی را حتی المقدور پیش‌بینی کند و عرضه‌ی خدمات آموزشی را با تقاضای آن منطبق سازد. از دیگر سو برنامه‌ریزی آموزشی باید بتواند با ایجاد تحول در نظام آموزشی، تقاضای اجتماعی را در جهت‌های مورد نیاز جامعه و در راستای حصول به یک توسعه‌ی همه‌جانبه هدایت نماید. هر قدر نظام آموزشی در ایفای رسالت خود و در پاسخ‌گویی به تقاضای اجتماعی برای آموزش نقش خود را با دقت و آگاهی انجام دهد، بی‌شک قادر



1-Anderson, C.A (1983). "Social Selection in Education and Economic Development", Washington, D.C. World Bank, Education Department, P. 16-18

2-Cohn, E. & Geske, T.G (1990). "Economics of Education" third Edition Longon, Pergamon Press, pp. 216-218

3-Kandel and Lasser, G (1970). "School, Family and Peer Influences on Educational Plans of Adolescents in United states,..." Social Education, 43: 270-87

4-Harnqvist, K. (1987). "Social, Demand Models in Pascharopoulos, G (ed)". Economics of Education, New York, Pergamon, PP. 212-220

5-I. Duchesne and W. Nonneman. (1998). "The Demand For Higher Education in Belgium". Economics of Education Review, Vol 17, No. 2, PP. 211-218

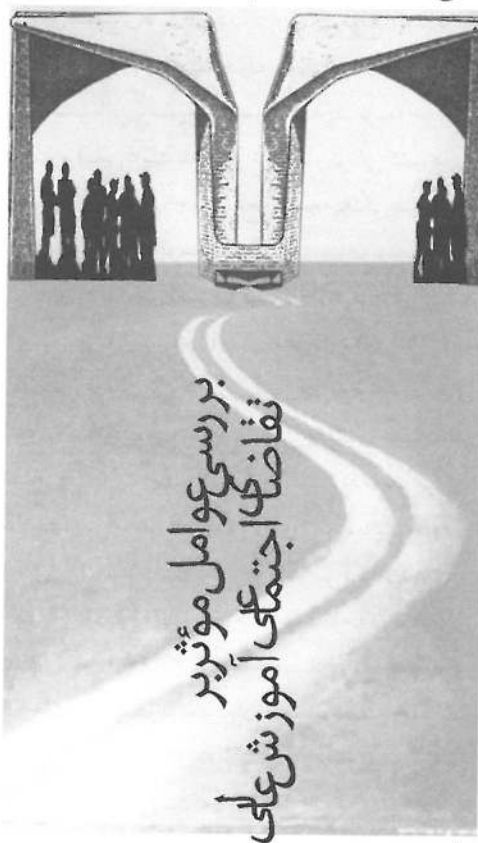
6-Maria E. Menon. (1997). "The Demand For Higher Education in Cyprus: An Educational Policy Perspective", Higher Education Policy

7-Organization For Economic Co-operation and Development (OECD), (1979), "Individual Demand for Education, General Popular, Paris, OECD, P.37

8-Psacharopoulos, G & Soumelis, C. (1979). "A Quantitative Analysis of the Demand For Higher Education". In Higher Education Review Vol. 8, PP. 159-77

9-Psacharopoulos, G. & Sanyal, B. (1981). "Higher Education and Employment", the IIEP Experience in Five Less Developed Countries, Paris, International Institute for Educational Planning" p26

خواهد بود زمینه‌ی جذب دانش‌آموزان بیشتری را برای مقاطع بالاتر تحصیلی فراهم نماید.



منابع:

- ۱- ساخاروپولوس، ج و وود هال، م: آموزش برای توسعه، تحلیلی از گزینش‌های سرمایه‌گذاری، ترجمه‌ی پریدخت وحیدی و حمید سهرابی، تهران، انتشارات سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۰).
- ۲- سهرابی، حمید: آموزش عالی و تقاضای نیروی انسانی متخصص در ایران، سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۴).
- ۳- عمادزاده، مصطفی: «تقاضا برای آموزش عالی»، مجله‌ی برنامه و بودجه، تهران، شماره‌ی ۱۷-۱۶ (۱۳۷۷).
- ۴- کاساباراتو و همکاران: سهم زنان در آموزش عالی؛ پیشرفت‌ها - محدودیت‌ها و اقدامات نویدبخش، ترجمه‌ی محمد رضا کرامتی، مؤسسه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی و مطالعات زنان، تهران (۱۳۷۷).
- ۵- گزیده‌ی مقالات، دایره‌المعارف آموزش عالی، جلد اول و دوم، مؤسسه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی (۱۳۷۸).
- ۶- وحیدی، پریدخت. تهدید، تثبیت و یا تشدید تقاضای اجتماعی آموزش عالی کدام یک، چرا و چگونه؟ ارائه شده در همایش بررسی مسایل، مشکلات و چشم‌اندازهای آتی اشتغال و دانش‌آموزان آموزش عالی در ایران، تهران (۱۳۷۹).





عقلانیت ایرانی: مؤلف توسعه افندگی

دکتر محسن زبانی

چکیده:

هدف این مقاله نگاهی به ریشه های فکری موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران است. در واقع این موانع را عمدتاً در تحولات ساختاری، در نحوه ی خردورزی ایرانی ملاحظه می کنید. مقاله، نخست با این پرسش آغاز می شود که «تعریف توسعه چیست؟» و سپس بر اساس دسته بندی انواع کالاها و توانایی کشورها در تولید آنها، کشورها را در چهار سطح از توسعه یافتگی دسته بندی می کند. بر این اساس توسعه یافتگی را به عنوان توانایی ابداع و نوآوری در فناوری تعبیر می کند. آن گاه با یادآوری این نکته که هسته ی مرکزی توسعه، عقلانیت است به مسأله ی عقلانیت به عنوان همزاد فرهنگ می پردازد. در راستای معرفی انواع و بکردهای فکری به عقلانیت می پردازد و سپس عقلانیت را - از منظر اقتصادی - به سه سطح تقسیم می کند: (عقلانیت ابزاری، عقلانیت آیینی و عقلانیت معنی داری). آنگاه با بیان مثالهایی رابطه ی این سه سطح عقلانیت را مورد بررسی قرار می دهد. در ادامه با بیان نقش و نوع عقلانیت مورد توجه در نظریه های اقتصادی، نشان می دهد که نظریه های اقتصادی تنها زمانی برای یک جامعه کاربرد دارند که مردم آن جامعه بر اساس «عقلانیت ابزاری» تصمیم بگیرند و عمل کنند. این مقاله سرانجام با این جمع بندی به پایان می رسد که بی ثباتی های بلندمدت، بی حرمتی تاریخی به قوانین، به ویژه به قوانین اساسی، فساد دولتی و عدم اعتماد به برنامه ها و سیاست های دولت، بی حرمتی به حقوق خصوصی و عدم استیفای حقوق خصوصی در مواردی که با تعرض، به ویژه تعرض از سوی دولت، روبه رو می شود و نظایر این ها، در ایران باعث شده است تا مردم در بسیاری از موارد، ورود خود را به برخی فعالیت ها - به ویژه فعالیت های بلندمدت و پرخطر اقتصادی - از نظر عقلانی بی معنی بینگارند. نویسند ه معتقد است از آن جا که عامل اولیه ی این تحول در ساختار عقلانیت ایرانیان، حکومت بوده است (رفتارها و سیاست های غیر عقلانی و بی ثبات حکومت در بلندمدت)، اصلاح آن نیز باید از حکومت آغاز شود. اما به یاد می آورد که هرگاه حکومت، خود را طی یک برنامه ریزی بلندمدت اصلاح کند، جامعه، حداقل با وقفه ای یک نسلی اصلاح خواهد شد.

* این مقاله متن ویراسته و کامل شده ی سخنرانی ای است

که با عنوان «موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران» در تاریخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۲ در تالار فجر دانشگاه شیراز ایراد شده است.

** عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

(Pascharopoulost Sanyal, ۱۹۸۱).

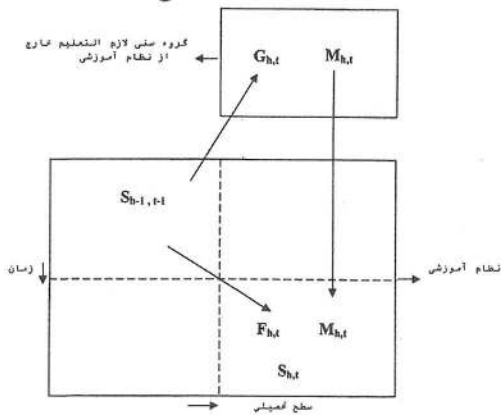


۲- اثر عوامل اجتماعی، فرهنگی و محیطی بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی

۱-۲) اثر جمعیت لازم‌التعلیم

رشد جمعیت در هر جامعه متأثر از سه عامل زاد و ولد، مرگ و میر و مهاجرت می‌باشد و تحولات جمعیتی نیز متأثر از همین عوامل است. تعداد متولدین و در پی آن تعداد افراد لازم‌التعلیم و تغییرات ایجاد شده در گروه‌های سنی می‌تواند با ضرایب متفاوتی بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی در حال و آینده مؤثر واقع شود. بنابراین رابطه‌ی مستقیمی بین جمعیت کشور، نرخ زاد و ولد، نمودار لازم‌التعلیم و تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی وجود دارد. فرایند تحولات جمعیت لازم‌التعلیم و ورود و خروج آنها را می‌توان با استفاده از الگوی ارائه شده توسط ساخاراپولوس نشان داد (Psacharopoulos & Soumelis, ۱۹۷۹).

نمودار (۲) فرایند عبور دانش‌آموزان از مقاطع مختلف تحصیلی



رشد جمعیت در هر جامعه متأثر از سه عامل زاد و ولد، مرگ و میر و مهاجرت می‌باشد و تحولات جمعیتی نیز متأثر از همین عوامل است.

دختران در مقطع متوسطه، دوم؛ افت و ترک تحصیل دختران در مقطع متوسطه، سوم؛ عدم راه‌یابی و دستیابی دختران به شغل مناسب پس از اتمام تحصیلات عالی (کا- ساپاراتو و همکاران ۱۳۷۷). لیکن این وضع در حال تغییر است. برای مثال نرخ مشارکت دختران در آموزش عالی، با سطح توسعه‌ی کشور و رشد جامعه‌ی شهری آنها ارتباط دارد. هر قدر جمعیت ساکن در شهرها، بیشتر باشد نرخ مشارکت دختران در آموزش عالی از رشد فزاینده‌ی بر خوردار خواهد بود و هر اندازه کشورها از رشد اقتصادی و تحولات بیشتری بهره‌برده باشند، نقش زنان و حضور گسترده‌ی آنها در جامعه ملموس‌تر خواهد شد. با وجود این، هنوز در اکثر کشورهای در حال توسعه، درصد بیشتری از پسران به آموزش عالی و مقاطع بالاتر آن روی می‌آورند (ساخاراپولوس، ۱۳۷۰). عموماً این تفاوتها از دوره‌ی دبیرستان آغاز می‌شود و در دانشگاه با شدت بیشتری خود را نمایان می‌سازد. در کشور ما این روند در حال معکوس شدن است و در سال تحصیلی ۸۰ - ۱۳۷۹ حد و ۶۰ درصد از پذیرفته‌شدگان در آزمون سراسری را دختران تشکیل دادند.

۴-۱) تأثیر خانواده

نهاد خانواده در گذشته اصلی‌ترین عامل تشکیل‌دهنده ویژگی‌های مختلف فرد محسوب می‌گردد. هر چند امروزه خانواده به میزان گذشته بر تشکیل شخصیت فرد مؤثر نمی‌باشد ولی همچنان سهم بسزایی در تشکیل شخصیت بر خوردار است. تقاضا برای آموزش عالی، انتخاب نوع رشته و طول دوره‌ی آموزشی به شدت تحت تأثیر شرایط فرهنگی، اجتماعی و زمینه‌های اقتصادی خانواده قرار دارد.

معمولاً فرزند آن خانواده‌های فقیر و کم درآمد ترک تحصیل کرده و تحصیلات خود را به مدت طولانی ادامه نمی‌دهند. سابقه‌ی فرهنگی و اجتماعی فرد بر انتخاب رشته‌ی آنها مؤثر است. افراد متعلق به خانواده‌های کم درآمد تمایل بیشتری دارند که وارد بازار کار شوند. با اینکه در حین تحصیل، به کار نیز مشغول هستند که خود عاملی است برای بازماندن از ادامه‌ی تحصیل. همچنین دختران خانواده‌های مرفه، نه تنها به‌طور نابرابر نسبت به دختران خانواده‌های فقیر وارد دبیرستان و دانشگاهها می‌شوند بلکه تا مدتی ارجح بالاتر ادامه تحصیل می‌دهند.

مدیریت و ارتباطات مدیران با معلمان و کارکنان و دانش‌آموزان و بالعکس) می‌باشد. بی‌شک فضای فیزیکی مؤسسات آموزشی در جذب جوانان تأثیر بسزایی دارد. از طرف دیگر، هر قدر را بطنه‌ی مدیران با معلمان و کارکنان مدرسه صمیمی‌تر و هر اندازه رفتار معلمان و مدیران با دانش‌آموزان مناسب‌تر باشد محیط مدرسه مطبوع‌تر و شرایط جذب کودکان و تأثیر در آنها سهل‌تر خواهد بود. مدیران با نحوه‌ی اعمال مدیریت خود و معلمان با ایجاد فضای رقابتی و تشویق می‌توانند جوانان را در مسیر ترقی و پیشرفت قرار دهند. اجرای برنامه‌های آموزشی به طور منظم و نظارت بر کار معلمان و پیشرفت دانش‌آموزان، می‌تواند در آنها ایجاد انگیزه نمایند و موجب موفقیت‌های بیشتر آنها در آینده باشد. چنانچه بپذیریم که در مؤسسات آموزشی علاوه بر مباحث علمی، مسایل رفتاری، ارزشی و نگرشی نیز به کودکان آموزش داده می‌شود، می‌توان اذعان نمود که فضای مدرسه و همکاری مدیران و معلمان چقدر می‌تواند در رشد بالندگی کودکان تأثیر مثبت بگذارد. از طرف دیگر، کیفیت دانش‌آموزان، طبقه‌ی اجتماعی آنها، نوع شغل والدین، میزان تحصیلات آنها و بویژه تحصیلات مادر نیز می‌تواند به‌طور غیرمستقیم در رفتار دانش‌آموزان، محیط مدرسه و کلاس درس تأثیر مهمی داشته باشد. هر قدر فاصله‌ی طبقاتی و تفاوت‌های فرهنگی بین دانش‌آموزان محدودتر باشد، با ایجاد رقابت سالم بین آنها و بین کلاس‌های مشابه در مدرسه، می‌توان به رشد و توسعه‌ی توانایی‌های جوانان دامن زد. برعکس، جوانان برخاسته از خاستگاه‌های متفاوت فرهنگی و اجتماعی هم در صورت عدم اصلاح توسط مدرسه و کلاس درس، می‌توانند به‌صورت دوستان و همکلاسی‌های نامناسب، آتارسویی در پیشرفت تحصیلی و رفتار دانش‌آموزان داشته باشند. اینک جوانان تا چه حد بتوانند سال‌های آموزش خود را با علاقه و با موفقیت دنبال کنند و این که در این مسیر تا چه اندازه انتخاب‌های درست انجام پذیرد، همه به محیط مدرسه، فضای کلاس و کیفیت دانش‌آموزان همسن و سال بستگی دارد (OECD, 1979).

۳-۲) اثر قوانین و مقررات در تقاضای اجتماعی برای ورود به مقاطع بالاتر آموزشی، قوانین و مقرراتی وجود دارد.

در این مدل h نمایانگر پایه تحصیلی است. در این صورت $h=1$ سال اول ابتدایی، $h=6$ سال اول راهنمایی و $h=13$ سال اول دانشگاه را نشان می‌دهد. در صورتی که $t-1$ و t به ترتیب وضعیت تحصیلی سال گذشته و کنونی را بیان نماید، $t-1$ و $Sh-1$ وضعیت دانش‌آموزان در پایه قبلی و سال گذشته را بیان می‌کند. از این تعداد، تعداد Gh, t به دلایل گوناگون مانند پایان یافتن مقطع، مردودی، انصراف از تحصیل، مهاجرت و مرگ و میراز کل، $Sh-1$ $t-1$ حذف می‌گردد و مابقی آن یعنی Fh, t به پایه بعدی انتقال می‌یابد. لذا داریم: $Gh, t - Sh-1, t-1 = Fh, t$ در نتیجه Fh, t تعداد دانش‌آموزان پایه‌ی بعدی را تشکیل می‌دهند، در مقابل گروه دیگری مانند Mh, t به نظام آموزشی و تعداد کل دانش‌آموزان اضافه می‌شوند. این گروه کسانی هستند که به دلیل عدم مراجعه به نظام آموزشی یا ترک تحصیل موقت از نظام آموزشی خارج شده بودند. بنابراین با توجه به نمودار (۲) می‌توان تعداد خروجی‌ها و ورودی‌های نظام آموزشی را محاسبه نمود. مدل مذکور برای ورودی و خروجی برحسب جنس نیز قابل محاسبه می‌باشد. بنابراین توسعه آموزش متوسط در پی رشد جمعیت لازم‌التعلیم و گسترش نظام آموزشی - بیش از دانشگاه‌ها - یکی از عوامل مؤثر بر افزایش تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی در چند دهه‌ی اخیر در اکثر کشورهای بوده است (OECD, 1979). همچنین باید تحولات گروه‌های سنی را در تقاضای اجتماعی آموزش عالی مورد توجه قرار داد. نظر به مطالعات صورت گرفته در مورد رابطه‌ی تقاضای اجتماعی آموزش عالی و ساختار جمعیت ایران گروه سنی ۲۹ - ۱۵ ساله بیشترین تأثیر را در تقاضای اجتماعی آموزش عالی دارند. حال اگر این گروه سنی را به سه گروه سنی ۱۹ - ۱۵، ۲۴ - ۲۰ و ۲۹ - ۲۵ ساله تقسیم‌بندی نماییم، در حال حاضر بیشترین تعداد مربوط به گروه سنی ۱۹ - ۱۵ ساله می‌باشد که در آینده به سمت دو گروه سنی دیگر تغییر خواهد یافت.

۲-۲) تأثیر محیط مدرسه و نفوذ همسن و سالان

محیط مدرسه و نفوذ همسن و سالان می‌تواند تأثیر قابل ملاحظه‌ای در تقاضای اجتماعی برای آموزش در مقاطع بالاتر داشته باشد. محیط مدرسه شامل فضای فیزیکی (وسعت مدرسه، اندازه‌ی کلاس درس، فضاهای عمومی و اجتماعی، کتابخانه، آزمایشگاه، سایت کامپیوتری، زمین‌های ورزشی) و جو سازمانی (تشکلات مدرسه از نظر

در استانهایی مانند هرمزگان، سیستان و بلوچستان و کهگیلویه و بویراحمد، تعداد پذیرفته‌شدگان رشته‌های مهندسی و پزشکی به نسبت کمتر از استانهایی مانند اصفهان، تهران و شیراز است. در صورتی که پذیرفته‌شدگان رشته‌های علوم انسانی که چندان وابستگی به امکانات آموزشی به‌ویژه امکانات کیفی ندارند، در استانهای محروم با استانهای برخوردار تفاوتی ندارند.



این قوانین اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد. ارائه‌ی مدارکی مبنی بر موفقیت در مقاطع قبلی، ساده‌ترین نوع این پیش‌نیازها برای ادامه‌ی تحصیل می‌باشد. برای مثال، پیش‌نیاز پذیرش در دانشگاه، داشتن مدارک فراغت از تحصیل در مقطع دبیرستان است. گاهی علاوه بر پیش‌نیازهای اولیه، از دانشجویان مصاحبه‌ای نیز به عمل می‌آید. در بعضی از کشورها پذیرفته شدن در دانشگاه، مستلزم قبولی در آزمونهای ورودی است. هر قدر تقاضا برای ورود به دانشگاه زیاد تر گردد و هر اندازه عرضه امکانات آموزشی محدودتر باشد، آزمونهای ورودی و گزینش جدی‌تر خواهد بود.

نیود آزمونهای ورودی و یا سهولت در پذیرفته شدن در این آزمونها، امکان ورود به دانشگاه را آسان و بر تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی می‌افزاید. اما ورود به دانشگاه بدون گزینش و سنجش تواناییهای داوطلبان نیز از سوی دیگر، مشکلات و مسایلی را به وجود می‌آورد. بدین معنی که داوطلبان ورود به دانشگاه ممکن است از کیفیت یکسانی برخوردار نبوده و برای ادامه‌ی تحصیل آمادگی لازم را نداشته باشند.

اگرچه حذف آزمونهای ورودی ممکن است بر میزان پذیرش در سال اول بیفزاید، لیکن عدم آمادگی دانشجویان در سالهای بعد منجر به شکست تحصیلی آنها و احتمالاً انصراف از تحصیل ایشان خواهد شد. در بسیاری از دانشگاههای اروپایی، ورودی‌های هر رشته در هر سال از حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر فراتر نمی‌رود. به هر حال هر گاه از محدودیتهای موجود برای ورود به دانشگاه کاسته شود، بی‌شک بر تقاضای اجتماعی برای ورود به آموزش عالی افزوده خواهد شد (Harnqvist, K, ۱۹۸۷, PP ۲۱۲-۲۲۰).

۲-۴) سطح سواد جامعه

یکی از عناصر تشکیل دهنده‌ی فرهنگ در هر جامعه سطح، نرخ و میانگین سواد در آن جامعه است. به طوری که در شاخص توسعه‌ی انسانی HDI مطرح شده از سطح سازمان ملل از سال ۱۹۹۰ تا به امروز، سواد جامعه به اشکال گوناگون، نرخ، سطح و طول میانگین سالهای تحصیل تشکیل دهنده‌ی یکی از سه نماگر شاخص HDI در کنار درآمد سرانه و امید به زندگی است.

بنابراین هر چه سطح سواد و طول میانگین سالهای تحصیل در جامعه بیشتر باشد، تقاضا برای آموزش بیشتر است. این مطلب را به روشنی می‌توان در استانهای ۲۸ گانه‌ی کشور دید. استانهایی که دارای میانگین یا نرخ سواد پایین‌تر هستند تقاضای اجتماعی کمتری دارند. همچنین سطح تحصیلات والدین، خصوصاً مادران تأثیر فراوانی بر تقاضای آموزش عالی فرزندان دارد (Kandel and Lasser, ۱۹۷۰).

۲-۵) باورها و ارزشهای حاکم در جامعه

ارزشها، نگرشها و باورهای حاکم در جامعه می‌توانند بر تقاضای اجتماعی برای آموزش نیز تأثیر گذارند. در جامعه‌ای که آموزش عالی و داشتن تخصص ارزشی والا به شمار می‌آید، طبیعی است که چنین نگرشی موجب افزایش تقاضای اجتماعی برای ورود به دانشگاهها خواهد بود (Anderson, ۱۹۸۳). برخی معتقدند که آموزش تحولات مهمی در شخصیت انسان به وجود می‌آورد و شناخت و جهان‌بینی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و درایت و آینده‌نگری او را تقویت می‌کند. بعضی دیگر آموزش را وسیله‌ای قلمداد می‌کنند که قادر است با انتقال دانش و ایجاد تخصص، تواناییهای فرد را گسترش داده و وی را برای بازار کار آماده نماید. هر دو این طرز تفکرها و نگرشها می‌تواند درست باشد و به نحوی به انگیزه‌هایی تبدیل شود که تقاضا برای ورود به دانشگاه را ارتقا بخشد. باور دیگر حاکم بر جامعه، آن است که افراد تحصیل کرده عموماً مشاغل بالاتری را عهده‌دار می‌شوند. در دنیای کار، نردبان شغلی را با سرعت بیشتری می‌پیمایند و یا سریعتر در حوزه‌ی مدیریت و تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند. چنین نگرشی نیز موجب افزایش تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی خواهد شد.

از طرف دیگر در یک جامعه‌ی در حال تحول، نیروی کار موفق را افرادی تشکیل می‌دهند که مرتباً در خود سرمایه‌گذاری‌های آموزشی انجام داده، سطح تواناییها و مهارت‌هایشان را توسعه دهند.

۳- اثر عوامل و امکانات آموزشی بر تقاضای اجتماعی
کمیت و کیفیت امکانات موجود و تنوع آن از یک سو و ظرفیت پذیرش و گزینش دانش‌آموزان در مقاطع بالاتر از سوی دیگر می‌تواند آثار مهمی در تقاضای اجتماعی برای آموزش داشته باشد.



اگر

سلسله‌مراتب

آموزشی را

از پایین به بالا

مورد توجه قرار دهیم،

افراد می‌توانسته‌اند

به مراتب بالای آموزش

دست یابند که

از تواناییهای فکری

و ذهنی بالاتری

برخورد دارند و

در نتیجه افرادی

که از تواناییهای

بالاتری برخوردارند

معمولاً تقاضای اجتماعی

بیشتری را برای

ادامه‌ی تحصیل

دارند و مدارج

مختلف علمی

را با بالاترین

سرعت

طی می‌نمایند.



۳-۱) تأثیر کمیت و کیفیت امکانات موجود آموزشی امروزه هر نظامی تلاش می کند حتی الامکان به تقاضای اجتماعی برای آموزش به نحو احسن پاسخ دهد. زیرا اکنون مسلم شده که رشد اقتصادی هر کشور در گرو نیروی انسانی تحصیل کرده و موجودی سرمایه‌ی انسانی آن جامعه می باشد. بنابراین امکانات آموزشی هر جامعه با توجه به میزان تقاضای اجتماعی آن توسعه می یابد. این توسعه از یک سو در جهت پاسخ به نیازهای دانشجویان و از دیگر سو در راستای جامعه‌ی عمل پوشانیدن به اهداف اجتماعی تحول پیدا می کند.

امکانات آموزشی را در هر جامعه به بخش کمی و کیفی می توان تقسیم بندی نمود. امکانات کمی مانند: تعداد مدارس در مقاطع مختلف تحصیلی، میزان تقاضای آموزشی، نسبت دانش آموزان به فضای آموزشی، معلم و کادر اجرایی. تعداد آموزشگاهها و هزینه های صورت گرفته برای آموزش از طرف خانوارها و دولت.

امکانات کیفی مانند: سطح سواد معلمان و کادر آموزشی، میزان امکانات آزمایشگاهی و کمک درسی، به کارگیری روشهای تدریس نوین و...

۳-۲) تأثیر ظرفیت پذیرش مؤسسات آموزش عالی یکی از امکانات آموزشی، ظرفیت پذیرش دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی است. گسترش امکانات آموزشی موجب افزایش ظرفیت پذیرش دانشگاهها می گردد و در صورت افزایش ظرفیت پذیرش، تقاضای اجتماعی افراد برای آموزش عالی تهییج گردیده و افزایش می یابد.

به طور مثال در کشور ما کمترین ظرفیت پذیرش دانشجویان مربوط به رشته های هنر است در این راستا تعداد متقاضیان رشته های هنر نیز در حد اقل قرار دارند.

۴- عوامل اقتصادی بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی یکی از چهار دسته عوامل مؤثر بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی، عوامل اقتصادی اند از قبیل: وضعیت اشتغال، سیاستهای حمایتی دولتی، سطوح درآمد افراد و...

۱-۴) تأثیر وضعیت اشتغال

برداشت شخصی دانش آموزان از وضعیت شغلی در جامعه می تواند در انتخاب آموزشهای بعدی آنها تأثیر مهمی داشته باشد. به طور کلی انتخاب نوع رشته و طول دوره تحصیل دانش آموزان تحت تأثیر عوامل زیر قرار می گیرد (عماد زاد، ۱۳۷۹).

• میزان علاقه و تمایل افراد به آن رشته.

• درآمد مورد انتظار از آن شغل.

• سرعت امکان یافتن کار در این گونه مشاغل.

• سرعت رشد درآمد ها در طی دوره ی اشتغال.

بدین ترتیب شاید بتوان تغییر در تقاضای اجتماعی برای دوره های خاصی از آموزش را، توسط امکان یافتن کار در آن شغل و بازده اقتصادی آن توضیح داد. لذا عوامل اقتصادی در تقاضای اجتماعی برای آموزش، از اهمیت بسیاری برخوردار است. بر اساس نظریه ی سرمایه ی انسانی، یک تصمیم عقلایی برای انتخاب نوع بخصوص از آموزش، عموماً به عوامل زیر بستگی دارد:

۱- هزینه مستقیم برای فرد.

۲- هزینه های غیرمستقیم آموزش (هزینه های فرصتهای از دست رفته و یا درآمد های صرف نظر شده) در طول دوره ی آموزش.

۳- آینده ی شغلی این دوره ها، پس از فراغت از تحصیل.

۴- رشد درآمد های مورد انتظار پس از فراغت از تحصیل.

تأثیر امکانات در قالب کمی و کیفی بر تقاضای اجتماعی آموزش عالی به یک نحو صورت نمی گیرد. معمولاً امکانات کمی شرط لازم برای تقاضای اجتماعی آموزش عالی است. به طوری که به محض وجود امکاناتی مانند فضای کالبدی آموزشی، معلم و... رشته های علوم انسانی گسترش می یابند ولی رشته های کاربردی و فنی مستلزم امکانات کیفی نیز می باشد. با توجه به آمار و اطلاعات تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی در کشور، مناطق و استانهای محروم نسبت به استانهای برخوردار دارای تقاضای اجتماعی متفاوتی در رشته های مختلف تحصیلی آموزش عالی هستند.

عموماً در استانهایی مانند هرمزگان، سیستان و بلوچستان و کهگیلویه و بویراحمد، تعداد پذیرفته شدگان رشته های مهندسی و پزشکی به نسبت کمتر از استانهای مانند اصفهان، تهران و شیراز است. در صورتی که پذیرفته شدگان رشته های علوم انسانی - که چندین وابستگی به امکانات آموزشی به ویژه امکانات کیفی ندارند - در استانهای محروم با استانهای برخوردار تفاوتی ندارند.

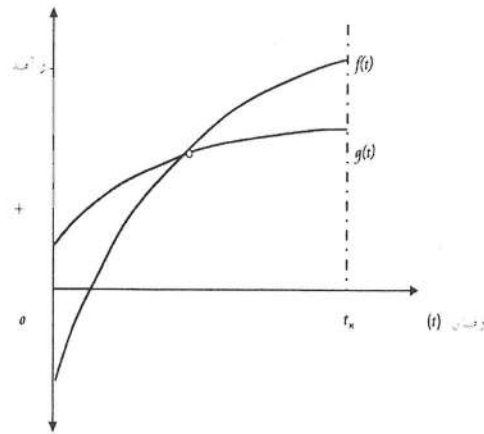


پسران تربیت می شوند تا خارج از محیط خانه به کار مشغول شوند و بر سطح درآمد خانوار بیفزایند. بنابراین به آموزش آنها توجه بیشتری می شود. در حالی که دختران باید در خانه به نگهداری از کودکان و یا تولید محصولات خانگی کمک کنند. بدین ترتیب، آموزش دختران از اولویت پایین تری برخوردار است.



با توجه به مسایل اقتصادی، آینده شغلی و درآمد مورد انتظار شخص از شغل به دست آمده پس از تحصیلات عالی، فرد تصمیم خواهد گرفت که ادامه تحصیل دهد یا وارد بازار کار شود. لذا فرد هنگام سرمایه‌گذاری بر روی آموزش و تحصیل باید یکی از دو جریان درآمدی که در نمودار (۳) نشان داده شده است را انتخاب نماید. نرخ درآمد فرد در صورتی که وارد بازار کار شده و به تحصیل ادامه ندهد و $F(t)$ نرخ درآمد فرد در صورت ادامه تحصیل و سرمایه‌گذاری بر روی آموزش است.

نمودار (۳) جریان درآمدی در طی زمان

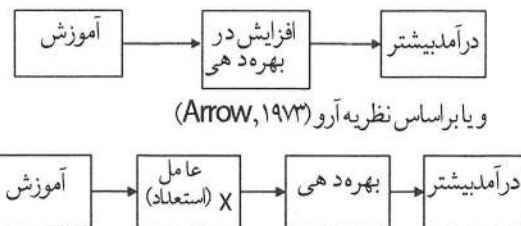


لذا اگر در طول زمان مانند T از ارزش فعلی خالص درآمد $(N.P.V)$ وارد شدن به دانشگاه بزرگتر از صفر باشد، شخص وارد دانشگاه خواهد شد.

$$N.P.V = \int_0^T [F(t) - g(t)] e^{-it} dt$$

در معادله مذکور نرخ بهره است.

بنابراین منافع اقتصادی آینده در تصمیم افراد برای کسب آموزش عالی مؤثر است. یعنی آنها هزینه برای آموزش را سرمایه‌گذاری محسوب می‌کنند و در نتیجه در بسیاری از تحقیقات نشان داده شده است که درآمد بیشتر افراد تحصیل کرده نتیجه کسب آموزش بیشتر است. اقتصاددانان این فرایند را در الگوی زیر نشان می‌دهند:



ویا بر اساس نظریه آرو (Arrow, 1973)

به‌طور کلی هزینه‌های فرصتی، آینده‌ی وضعیت اشتغال

و رشد درآمد‌ها، از یک سو به روند عمومی شرایط اقتصادی و از دیگر سو به توسعه‌ی عرضه و تقاضای بازار کار افراد یا تحصیلات مشابه بستگی دارد. به هر حال فرد نمی‌تواند تصمیمات خود را در شرایط دقیق و مشخصی استوار سازد، زیرا در طی دوره‌ی آموزش و پس از فراغت از تحصیل این شرایط ممکن است تغییر نماید. از طرفی چنانچه آینده‌ی یک رشته‌ی تحصیلی بسیار امیدوارکننده باشد و اگر همه‌ی دانش‌آموزان چنین برداشتی داشته باشند و در این رشته ثبت‌نام کنند، در این صورت پس از چهار سال، عرضه‌ی نیروی کار در این رشته احتمالاً بیش از تقاضای آن خواهد بود و موجب رکود بازار کار برای آن رشته خواهد شد.

در مجموع می‌توان اظهار داشت که تقاضای اجتماعی برای دوره‌های دانشگاهی بستگی به بازار کار فارغ‌التحصیلان و میزان درآمدی دارد که آنها قادرند دریافت دارند. چرا که امروزه در کشور ما وضعیت اشتغال دانش‌آموختگان دانشگاهها برای تقاضای اجتماعی آموزش به‌طور مشهودی مؤثر واقع شده است. با توجه به افزایش نرخ بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهها در چند سال اخیر روند تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی در میان مردان نسبت به زنان به شدت کاهش یافته است. بنابراین شاید بیکاری فارغ‌التحصیلان آموزش عالی یکی از دلایل کاهش تقاضا برای آموزش عالی در میان مردان باشد.

۲-۴) سیاستهای حمایتی دولت

سیاست حمایتی دولت و ولتی از بخش آموزش عالی در اشکال گوناگون، صورت می‌گیرد. یکی از مؤثرترین سیاستهای دولت که موجب گسترش تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی می‌گردد، آموزش رایگان و پرداخت کمک هزینه‌ی وام تحصیلی به متقاضیان آموزش عالی است.

امروزه بسیاری از کشورهای پیشرفته هر چند دارای آموزش عالی رایگان نیستند ولی سعی می‌کنند به شیوه‌های گوناگون به فراگیران دانش کمک نمایند. کشورهای در حال توسعه از زمانی که به اهمیت آموزش عالی توجه نمودند، سعی در حمایت‌های گوناگون از آموزش عالی دارند. که عمده‌ترین آنها عبارت‌اند از: آموزش رایگان، پرداخت کمک هزینه‌ی وام تحصیلی، بورسیه نمودن دانشجویان، استخدام فارغ‌التحصیلان دانشگاهی.

تقاضای اجتماعی برای دوره‌های دانشگاهی، بستگی به بازار کار، فارغ‌التحصیلان و میزان درآمدی دارد که آنها دارند دریافت دارند.



۳-۴) سطح درآمد

یکی دیگر از عوامل اقتصادی مؤثر بر تقاضا برای آموزش عالی سطح درآمد افراد یا خانوارهاست به طوری که تقاضا برای آموزش و به ویژه آموزش عالی رابطه معناداری با سطوح مختلف درآمدی دارد. معمولاً در دوره دبیرستان تعداد قابل توجهی از افرادی که از تحصیل باز میمانند، کسانی هستند که دبیرستان را برای یافتن شغل و کسب درآمد رها کرده و ترک تحصیل می نمایند، هر چند ثوریهها و اندیشهها بر این باورند که سطح آموزش بالاتر، منجر به درآمد بالاتر خواهد گردید. ولی بسیاری از مواقع شاهد خواهیم بود که افراد به لحاظ گستردگی فقر و پایین بودن سطح درآمد امکان دستیابی به ابزار آموزش و تحصیل را نخواهند داشت. چرا که دستیابی به این ابزار برای کسب درآمد بالاتر در آینده مستلزم صرف هزینههای مستقیم و غیرمستقیم است که شخص از پرداخت این قبیل هزینهها ناتوان است و به همین منظور است که در اکثر کشورها آموزش در مقاطع قبل از دانشگاهها عموماً به صورت رایگان صورت میگیرد. تحصیل در مقاطع بالاتر و آموزش عالی نیز متأثر از سطوح مختلف درآمدی است. معمولاً خانوادههایی که از سطوح درآمد بالاتری برخوردارند امکان دستیابی به سطوح آموزش بالاتر مانند دانشگاهها را دارند. به ویژه زمانی که ادامه تحصیل و آموزش عالی مستلزم هزینههای بالا باشد. لذا در بسیاری از کشورها در کنار عوامل اجتماعی، فرهنگی (Maria E. menon, ۱۹۹۶)، عوامل اقتصادی مانند سطح درآمد (Duchesne & Nonneman, ۱۹۹۸) بر آموزش عالی مؤثرند.

۵- جمع بندی نتایج

تقاضای اجتماعی برای آموزش که حاصل مجموع تقاضای انفرادی افراد برای تحصیلات است، عموماً تحت تأثیر ویژگیهای فردی، عوامل محیطی (محیط خانوادگی و محیط مدرسه)، امکانات نظام آموزشی، و نهایتاً شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه قرار میگیرد. ویژگیهای فردی همچون: جنسیت، امکان دستیابی و خاستگاه اجتماعی افراد، رابطه مستحکمی با رشته تحصیلی انتخابی وی دارد. این عوامل در واقع اساسی و پایه تقاضای فردی برای آموزش را تشکیل می دهند. تغییرات و تحولاتی

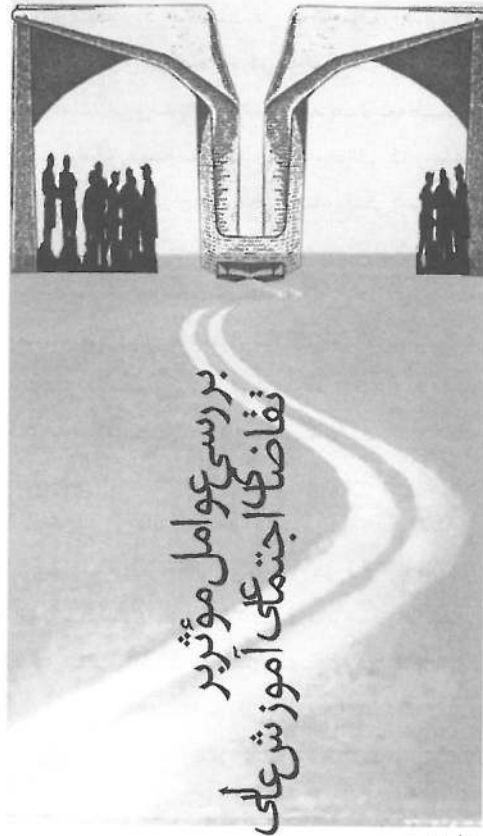
که این عوامل با مرور زمان پیدا می کنند، موجب دگرگونی هایی در تقاضای اجتماعی برای آموزش می شوند و بسیاری از این عوامل را نمی توان از قبل پیش بینی نمود. اگرچه ویژگیهای فردی نقش بسیار مهمی در تقاضای اجتماعی برای آموزش دارند، لیکن این عوامل تنها بخش کوچکی از عناصر تشکیل دهنده تقاضای اجتماعی می باشند. عرضه خدمات آموزشی که تحت تأثیر نیازهای جامعه و اهداف آن توسعه و تحول می یابد، تأثیر بسزایی در پاسخ گویی به تقاضای اجتماعی دارد. ایجاد رشته های جدید و متنوع، تسهیل در نحوه پذیرش و گزینش، تأمین مالی نهاد های آموزشی و ارائه یارانه به آنها، اعطای وام و کمک هزینه دانشجویی و امثال آن، زمینه ی جذب دانش آموزان بیشتری را به دانشگاه فراهم می نماید.

پویایی هر نظام آموزشی ایجاب می کند که اصلاحات ساختاری در آن نظام نهادینه گردد، و بتواند با تحول و تکاملی که پیدا می کند، نیازهای اساسی جامعه را در زمینه نیروی کار توانا و متخصص تأمین نماید. چنین نظامی قادر است با عرضه خدمات متعدد و متنوع آموزشی، تقاضای اجتماعی را به سوی افق های تازه ای هدایت کند. امروزه که منابع انسانی، مهمترین منبع رشد اقتصادی به شمار می آیند، نظم آموزشی هر جامعه ای می تواند نقش ارزنده ای را در تربیت این نیروها ایفا کند. در این صورت بین تقاضای اجتماعی برای آموزش و برنامه ریزی آموزش نیروی انسانی پیوند مستحکمی ایجاد می شود. بنابراین نظام برنامه ریزی آموزشی هر جامعه رسالت عمده ای در هدایت تقاضای اجتماعی به عهده دارد.

چنین نظامی باید بتواند وظیفه اساسی را انجام دهد. از یک سو، باید بتواند تغییرات و تحولات در تقاضای اجتماعی را حتی المقدور پیش بینی کند و عرضه خدمات آموزشی را با تقاضای آن منطبق سازد. از دیگر سو برنامه ریزی آموزشی باید بتواند با ایجاد تحول در نظام آموزشی، تقاضای اجتماعی را در جهت های مورد نیاز جامعه و در راستای حصول به یک توسعه همه جانبه هدایت نماید. هر قدر نظام آموزشی در ایفای رسالت خود و در پاسخ گویی به تقاضای اجتماعی برای آموزش نقش خود را با دقت و آگاهی انجام دهد، بی شک قادر



خواهد بود زمینه‌ی جذب دانش‌آموزان بیشتری را برای مقاطع بالاتر تحصیلی فراهم نماید.



منابع:

- 1-Anderson, C.A (1983). "Social Selection in Education and Economic Development", Washington, D.C. World Bank, Education Department, P. 16-18
- 2-Cohn, E. & Geske, T.G (1990). "Economics of Education" third Edition Longon, Pergamon Press, pp. 216-218
- 3-Kandel and Lasser, G (1970). "School, Family and Peer Influences on Educational Plans of Adolescents in United states,..." Social Education, 43: 270-87
- 4-Harnqvist, K. (1987). "Social, Demand Models in Pascharopoulos, G (ed)". Economics of Education, New York, Pergamon, PP. 212-220
- 5-I. Duchesne and W. Nonneman. (1998). "The Demand For Higher Education in Belgium". Economics of Education Review, Vol 17, No. 2, PP. 211-218
- 6-Maria E. Menon. (1997). "The Demand For Higher Education in Cyprus: An Educational Policy Perspective", Higher Education Policy
- 7-Organization For Economic Co-operation and Development (OECD), (1979), "Individual Demand for Education, General Popular, Paris, OECD, P.37
- 8-Psacharopoulos, G & Soumelis, C. (1979). "A Quantitative Analysis of the Demand For Higher Education". In Higher Education Review Vol. 8, PP. 159-77
- 9-Psacharopoulos, G. & Sanyal, B. (1981). "Higher Education and Employment", the IIEP Experience in Five Less Developed Countries, Paris, International Institute for Educational Planning" p26

- ۱- ساخاروپولوس، ج و وود هال، م: آموزش برای توسعه، تحلیلی از گزینش‌های سرمایه‌گذاری، ترجمه‌ی پریدخت وحیدی و حمید سهرابی، تهران، انتشارات سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۰).
- ۲- سهرابی، حمید: آموزش عالی و تقاضای نیروی انسانی متخصص در ایران، سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۴).
- ۳- عمادزاده، مصطفی: «تقاضا برای آموزش عالی»، مجله‌ی برنامه و بودجه، تهران، شماره‌ی ۱۷-۱۶ (۱۳۷۷).
- ۴- کاسابارانو و همکاران: سهم زنان در آموزش عالی؛ پیشرفت‌ها - محدودیت‌ها و اقدامات نویدبخش، ترجمه‌ی محمد رضا کرامتی، مؤسسه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی و مطالعات زنان، تهران (۱۳۷۷).
- ۵- گزیده‌ی مقالات، دایره‌المعارف آموزش عالی، جلد اول و دوم، مؤسسه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی (۱۳۷۸).
- ۶- وحیدی، پریدخت. تهدید، تثبیت و یا تشدید تقاضای اجتماعی آموزش عالی کدام یک، چرا و چگونه؟ ارائه شده در همایش بررسی مسایل، مشکلات و چشم‌اندازهای آتی اشتغال و دانش‌آموزان آموزش عالی در ایران، تهران (۱۳۷۹).





عقلا بنیاد ایرانی و مؤلف توسعه افندگی

دکتر محسن زمانی

چکیده:

هدف این مقاله نگاهی به ریشه های فکری موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران است. در واقع این موانع را عمدتاً در تحولات ساختاری، در نحوه خرید و ریزی ایرانی ملاحظه می کنید. مقاله نخست با این پرسش آغاز می شود که «تعریف توسعه چیست؟» و سپس بر اساس دسته بندی انواع کالاها و توانایی کشورها در تولید آنها، کشورها را در چهار سطح از توسعه یافتگی دسته بندی می کند. بر این اساس توسعه یافتگی را به عنوان توانایی ابداع و نوآوری در فناوری تعبیر می کند. آن گاه با یادآوری این نکته که هسته مرکزی توسعه، عقلانیت است به مسأله عقلانیت به عنوان همزاد فرهنگ می پردازد. در راستای معرفی انواع رویکردهای فکری به عقلانیت می پردازد و سپس عقلانیت را - از منظر اقتصادی - به سه سطح تقسیم می کند: (عقلانیت ابزاری، عقلانیت آیینی و عقلانیت معنی داری). آنگاه با بیان مثالهایی رابطه این سه سطح عقلانیت را مورد بررسی قرار می دهد. در ادامه با بیان نقش و نوع عقلانیت مورد توجه در نظریه های اقتصادی، نشان می دهد که نظریه های اقتصادی تنها زمانی برای یک جامعه کاربرد دارند که مردم آن جامعه بر اساس «عقلانیت ابزاری» تصمیم بگیرند و عمل کنند. این مقاله سرانجام با این جمع بندی به پایان می رسد که بی ثباتی های بلندمدت، بی حرمتی تاریخی به قوانین به ویژه به قوانین اساسی، فساد دولتی و عدم اعتماد به برنامه ها و سیاست های دولت، بی حرمتی به حقوق خصوصی و عدم استیفای حقوق خصوصی در مواردی که با تعرض، به ویژه تعرض از سوی دولت، روبه رو می شود و نظایر این ها، در ایران باعث شده است تا مردم در بسیاری از موارد، ورود خود را به برخی فعالیت ها - به ویژه فعالیت های بلندمدت و پرخطر اقتصادی - از نظر عقلانی بی معنی بینگارند. نویسنده معتقد است از آن جا که عامل اولیه این تحول در ساختار عقلانیت ایرانیان، حکومت بوده است (رفتارها و سیاست های غیر عقلانی و بی ثبات حکومت در بلندمدت)، اصلاح آن نیز باید از حکومت آغاز شود. اما به یاد می آورد که هرگاه حکومت، خود را طی یک برنامه ریزی بلندمدت اصلاح کند، جامعه، حداقل باوقفه ای یک نسلی اصلاح خواهد شد.

* این مقاله متن ویراسته و کامل شده ی سخنرانی ای است که با عنوان «موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران» در تاریخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۲ در تالار فجر دانشگاه شیراز ایراد شده است.
** عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

بحث محوری این نوشتار، موانع فرهنگی توسعه‌ی اقتصادی در ایران است، اما در تحولات ساختاری این موانع را عمدتاً در نحوه‌ی خرد ورزی ایرانی ملاحظه می‌کنید. پیش از آغاز بحث لازم است برخی مفاهیم و تعاریف به گونه‌ای روشن ارائه شوند. نخست با این پرسش آغاز می‌کنیم که تعریف توسعه چیست؟ در دو دهه‌ی اخیر به علت تحول در ماهیت فناوری، خود تعریف توسعه نیز در حال تحول و توسعه بوده است. در واقع اکنون یک تعریف یگانه و پایدار از توسعه وجود ندارد. به دیگر سخن، توسعه یک جریان تکاملی و متحول است که تعریفش هم دائماً در حال تغییر است. برای مثال، با تعریفی که در دهه‌ی هشتاد از توسعه وجود داشت، کشور شوروی سابق یک کشور توسعه یافته تلقی می‌شد. با وجود این که بخش اعظم صنایع اصلی شوروی سابق در روسیه مستقر است و امروز روسیه میراث دار اصلی صنایع عصر شوروی است، اما با تعریف امروزین توسعه، روسیه یک کشور توسعه یافته نیست و در واقع یک کشور «در حال توسعه‌ی پیشرو» یا یک کشور پیشرفته تلقی می‌شود. اگر بخواهیم تعریف گزیده‌ای از توسعه به مفهوم اقتصادی و امروزین آن ارائه کنیم، باید بگوییم کشورهایی که در قلمرو سرحدی فناوری قرار دارند یعنی در جبهه‌ی فناوری، خط شکن هستند، کشورهای توسعه یافته‌اند. در واقع تولید کالاهای مدرن و جدید نشانه‌ی توسعه یافتگی نیست، بلکه توانایی تولید فناوری و نوآوری در فناوری است که شاخص توسعه یافتگی است.

می‌توان با دسته‌بندی کالاهای کشورهای رانیز دسته‌بندی کرد. در یک دسته‌بندی بسیار کلی، تولیدات کشورهای یا به صورت کالا می‌باشند (خواه کالاهای مصرفی مثل گوشت یا دوجرخه، خواه کالاهای سرمایه‌ای مثل تراکتور یا ژنراتور) و یا به صورت فناوری هستند. البته فناوری دارای سه بُعد است. بعد دانش، بعد روش و بعد ابزار. تحول در هر کدام از این ابعاد، تحول در فناوری را به دنبال می‌آورد. گرچه مردم معمولاً با بخش ملموس فناوری یعنی بُعد ابزاری آن آشنا هستند ولی فناوری فقط ابزار نیست. از همین روست که اگر کشوری با تقلید از دیگران بتواند هواپیما بسازد، نمی‌گوییم آن کشور فناوری هواپیما را تولید کرده است بلکه فقط توانسته است

با اقتباس از فناوری تولید هواپیما، آن کالا را بسازد ولی تولید فناوری هواپیما سازی توسط دیگران انجام گرفته است.

فناوری هواپیما سازی شامل سه بعد است: بعد اول و ملموس، ابزارها هستند یعنی مجموعه‌ی تجهیزات و ابزارهایی که در خط تولید هواپیما به کار گرفته می‌شود، مانند رایانه‌ها و ربات‌ها، دستگاه‌های پرس و جوش و نظایر این‌ها. بعد دوم، روش است. فرض کنید کشوری تمام ابزارها و تجهیزات ساخت هواپیما را داشته باشد یا از خارج وارد کند آیا می‌تواند هواپیما بسازد؟ آن ابزارها باید با روش‌های مخصوص، با مهارت و فنون ویژه و با ترتیبات خاص به کار گرفته شوند. آگاهی از این روشها و فنون و توانایی کاربرد آنها نیز باید وجود داشته باشد. اما تمام این ابزار و تجهیزات و نیز روشها و فنون کاربرد آنها متکی بر بعد دیگر یعنی دانش است. اگر آن دانش زیر بنایی نباشد و فلسفه و کارکرد آن روشها و ابزارها برای استفاده کنندگان آنها روشن نباشد؛ یا نمی‌توانند هواپیما بسازند یا اگر ساخته شد، نمی‌تواند پرواز کند. بنابراین، بعد ابزار و بعد روش در فناوری‌ها، متکی بر بعد دانش هستند.



اگر امروز
کشوری بتواند
هواپیما تولید کند
و یا اگر بتواند
ماهوره هم به
فضا بفرستد یا
مستقلاً نیروگاه
اتمی بسازد،
الزاماً توسعه یافته
تلقی نمی‌شود.
چرا که فناوری
ماهوره یا فناوری
اتمی، چندین
دهه پیش توسط
دیگر کشورها
تولید شده است.
زمانی شما در
قلمرو سرحدی
فناوری هستید و
توسعه یافته‌اید
که بتوانید فناوری
جدید تولید کنید.



فناوری‌های موجود را باز تولید کنند. مثلاً فناوری تولید اتومبیل بنزینی سالهاست که در جهان ابداع و معرفی شده است. حال کشوری که بتواند همان فناوری را خودش باز تولید کند و مورد استفاده قرار دهد - نه این که فناوری را عیناً وارد کند - (در حال توسعه پیشرو) یا پیشرفته محسوب می‌شود. البته نه این که اگر یک کشور در مورد یک یا چند کالا چنین کرد، آن را پیشرفته محسوب کنیم. باید در تمامی یا بیشتر زمینه‌ها این توانایی را کسب کند تا آن را پیشرفته محسوب کنیم. نهایتاً کشورهایی که بتوانند فناوری‌های نو تولید کنند و هر روز با معرفی روشها و فناوری‌هایی جدید برای تولید کالاهای قدیمی یا معرفی کالاهای جدید، مرزهای فناوری را توسعه بخشند، کشورهای توسعه یافته محسوب می‌شوند. بنابراین اگر امروز کشوری بتواند هواپیما هم تولید کند آن کشور نمی‌تواند مدعی توسعه یافتگی باشد. چون هواپیما کالایی است که قبلاً فناوری آن تولید شده است. حتی اگر امروز کشوری بتواند ماهواره به فضا بفرستد یا مستقلاً نیروگاه اتمی بسازد، الزاماً توسعه یافته تلقی نمی‌شود. چرا که فناوری ماهواره یا فناوری اتمی، چندین دهه پیش توسط دیگر کشورها تولید شده است. زمانی شما در قلمرو سرحدی فناوری هستید و توسعه یافته‌اید که بتوانید فناوری جدید تولید کنید.

پس توسعه یافتگی یعنی توانایی ابداع و نوآوری در خود فناوری و نه توانایی تولید کالای پیشرفته. چرا که تولید کالاهای پیشرفته تولید مظاهر توسعه است. به عبارت دیگر اگر توانایی تولید خود فناوری، ابداع و نوآوری در خود فناوری - نه فقط کالاهای محصول فناوری - در کشوری وجود داشته باشد آن کشور را توسعه یافته می‌نامیم. یعنی آن کشور توانایی خط شکنی در حوزه‌ی فناوری را دارد. البته لازم نیست کشور توسعه یافته خودش در تمام حوزه‌های فناوری خط شکن باشد. بلکه کافی است در قلمرو سرحدی فناوری قرار داشته باشد.

کدام کشورها هستند که در قلمرو سرحدی فناوری قرار دارند؟ کشورهایی که یا خودشان توانایی تولید فناوری جدید را دارند و یا هرگاه در یکی از کشورهای قلمرو سرحدی، ابداع جدیدی در فناوری صورت بگیرد این توانایی را دارند که از آن ابداع، اقتباس کرده و آن را در سازمان اقتصادی خود به نحو احسن به کار بگیرند. مثلاً اگر امروز در ژاپن ابداع جدیدی در حوزه‌ی ریزفناوری

(نانو تکنولوژی) رخ بدهد و در صنایعشان آن ابداع را به کار گیرند، ما توان استفاده‌ی فوری از آن ابداع را در صنایع خود نداریم، خیلی از کشورهای دیگر هم این توان را ندارند، اما آمریکاییان یا آلمانی‌ها این توان را دارند. به‌طور متقابل هم اگر آلمان در فناوری ماهواره یا اتومبیل نوآوری، اختراع یا ابداعی انجام دهد کشورهای دیگر مثل آمریکا، ژاپن یا کشورهای اروپایی این امکان یا توانایی را دارند که این ابداع را بگیرند و در صنایع خودشان از آن استفاده کنند.

به این مجموعه کشورها که توانایی اقتباس فوری فناوری تازه کشف شده و مرزی و خط شکنانه را دارند می‌گوییم کشورهایایی که در قلمرو سرحدی قرار دارند. البته کشورهایایی که در قلمرو سرحدی هستند هر کدام به فراخور ظرفیت‌ها و امکانات اقتصادیشان سعی می‌کنند که تنها در یک یا چند زمینه متخصص شوند. گرچه توانایی زیربنایی عمومی آنها در همه‌ی زمینه‌ها بالاست. این تعریف ویژه از توسعه یافتگی تعریف نسبتاً جدیدی است و در دهه‌ی نود یا حداقل از سال ۱۹۹۰ به بعد مطرح شده است. با این تعریف، روسیه یک کشور خط شکن در فناوری نیست. روسیه تلاش بسیاری می‌کند تا بتواند فناوری‌های نو و جدید را اقتباس و استفاده نماید، اما دیگر توانایی ابداع فناوری‌های نو را ندارد. امروزه حتی داشتن فناوری پرتاب ماهواره یا فناوری اتمی، توسعه یافتگی نیست زیرا این فناوری‌ها مربوط به چهل سال قبل است.

پیش از ادامه‌ی بحث لازم است به چند نکته توجه کنیم. نخست این که ما معمولاً توسعه یافتن را معادل با غربی شدن می‌دانیم و هرگاه از توسعه یافتگی گفت و گو می‌کنیم تصویری که در ذهنمان می‌آید غربی شدن است. توسعه یافتن الزاماً با غربی شدن یکی نیست، اگرچه توسعه یافتن - مثل هر پدیده‌ی دیگری - ویژگی‌هایی عمومی دارد که به هر کشوری که در این فرآیند قرار بگیرد، تحمیل می‌شود، اما این پدیداری ویژگی‌های توسعه یافتگی، معادل غربی شدن نیست.

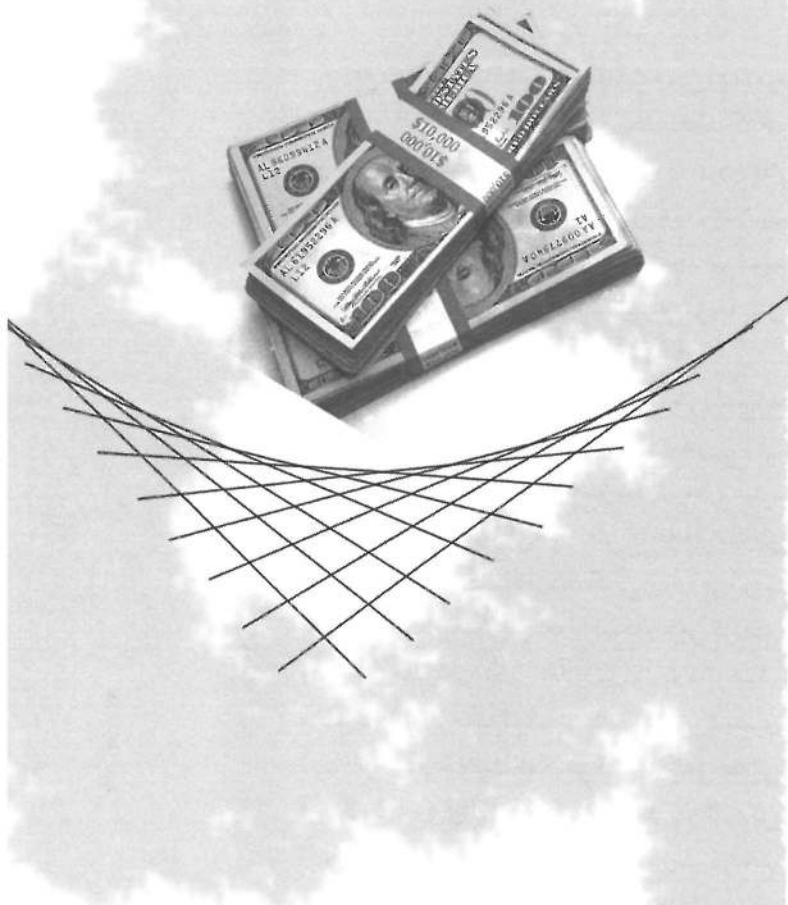
نکته‌ی دیگر این است که برای توسعه یافتن معمولاً از یک فرآیند گذار عبور می‌کنیم. وقتی می‌خواهیم از شرایط فعلی به شرایط جدید منتقل شویم برخی ساختارها باید ویران و ساختارهای جدیدی جایگزین شود. عبور از این مسیر را فرایند گذار می‌نامیم. از آنجا که در حوزه‌های اجتماعی، هر تحولی بانوعی مقاومت رو به روی می‌شود به‌طور طبیعی این



عقل

یک پدیده‌ی تاریخی و تکاملی است. عقل موجودی است رشد یابنده که بر بستری از تجارب تاریخی و اجتماعی رشد می‌کند. عقل ابزار رشد آگاهی انسانی است و خود نیز از رشد آگاهی انسان تغذیه می‌کند و فریه می‌شود.





گذار با تنش نیز همراه خواهد بود. بنابراین نباید تنش‌هایی که در جوامع در حال توسعه و از جمله جامعه‌ی ما ملاحظه می‌شود را غیرطبیعی تلقی کنیم. از نظر روانشناسان حتی در شرایط عادی هم اندکی نابهنجاری، بهنجار است. این یک قاعده‌ی روانشناختی است. حال وقتی می‌خواهیم از یک فرایند گذار عبور کنیم این وضعیت دیگر عادی هم نیست و بنابراین بیش از اندکی نابهنجاری، بهنجار است. پس تنش‌هایی که در جوامع در حال گذار پیش می‌آید را باید طبیعی بگیریم و بدانیم که این تنشها ذاتی فرایند عبور به سمت توسعه یافتگی است.

نکته‌ی بعدی این است که توسعه نباید با مظاهر توسعه خلط شود. این نکته به طور ضمنی در تعریف توسعه می‌آید، اما در اینجا هم به گونه‌ای دیگر به بیان آن می‌پردازیم. ممکن است کشوری مظاهر توسعه را بگیرد و مورد استفاده قرار دهد، اما استفاده از مظاهر توسعه دلیل توسعه یافتگی نیست. سوار شدن بنز، استفاده از موبایل، ماهواره داشتن، نیروگاه اتمی داشتن و نظایر آن، از مظاهر توسعه هستند اما خود توسعه یافتگی نیست.

توسعه یافتگی پیش از هر چیز روند و فرآیندی ذهنی است. یعنی پیش از آن که به واقع توسعه بیابیم ذهنمان متحول می‌شود و توسعه می‌یابد. پس از آن، مظاهر مادی و بیرونی توسعه را هم می‌گیریم. این ذهن سازگار با آن مظاهر باعث می‌شود که زندگی سازگاری داشته باشیم. در جوامع ما (در حال توسعه) معمولاً مظاهر توسعه پیش از توسعه ذهنی ما، وارد کشور و زندگی ما می‌شوند اما چون ذهن‌های ما تحول لازم را پیدا نکرد است، ناسازگاری‌هایی پدید می‌آید. البته آرام آرام بر اثر فشار تحولات بیرونی، ذهن‌ها نیز متحول می‌شوند.

و سرانجام، نکته‌ی آخر، این که هسته‌ی مرکزی توسعه به مفهوم جدیدن آن، عقلانیت است. یعنی همه چیز در این فرایند، گرد محور عقلانیت می‌چرخد. این نکته‌ای است که می‌خواهیم بر آن تأکید داشته باشیم. باید توجه داشت که در عالم طبیعی انسانی (نه عالم مجردات)، مغز خالص داریم، ذهن ناب هم داریم اما عقل خالص نداریم. عقل یک پدیده‌ی تاریخی و تکاملی است. عقل پدیده‌ای است رشد یابنده که بر بستری از تجارب تاریخی و اجتماعی رشد می‌کند عقل ابزار رشد آگاهی انسانی است و خود نیز از رشد آگاهی انسان تغذیه می‌کند و فریه می‌شود. در

واقع آگاهی انسان حاصل انباشت عقلانی تجارب گذشته‌ی اوست که با عنوانی چون فرهنگ و دانش آنها را به کار می‌گیرد. اما این آگاهی تاریخی - که اکنون به فرهنگ یادانش تبدیل شده است - به نوبه‌ی خود بر نحوه‌ی به کارگیری عقل توسط آدمیان نیز تأثیر می‌گذارد. عقل مانند نردبانی است که ما را به بام می‌رساند، اما به بام که رسیدیم و تجارب و افق‌های تازه‌ای فراروی ما گشوده شد، نردبان تازه‌ای با کارکردها و توانایی‌های متفاوت از گذشته می‌سازیم.

به دیگر سخن می‌توان گفت فرهنگ و عقلانیت همزادند، فرهنگ انباشت تجارب گوناگون تاریخی بشریت است. یعنی به تدریج که تجربه‌های بشری برهم انباشته و نهادینه می‌شوند، به صورت یک فرهنگ از تجربه‌های مثبت و منفی درمی‌آید. عقلانیت کمک می‌کند که این تجربه‌های تاریخی به صورت منطقی انباشته شوند و تجربه‌های بعدی بهتر از تجربه‌های قبلی باشد. اما هر یک از این تجربه‌ها نیز در جای خود سطح عقلانیت ما را بهبود می‌بخشد. پس انباشت تجربه‌های تاریخی بشر، به کمک عقلانیت او بهبود می‌یابد و عقلانیت نیز به کمک تجارب بشری تحول می‌یابد.

ممکن است
کشوری مظاهر
توسعه را بگیرد و
مورد استفاده قرار
دهد، اما استفاده
از مظاهر توسعه
دلیل توسعه یافتگی
نیست. سوار شدن
بنز، استفاده از
موبایل، ماهواره
داشتن، نیروگاه
اتمی داشتن و
نظایر آن، از مظاهر
توسعه هستند اما
خود توسعه یافتگی
نیست





در واقع فصل ممیز ما انسانها از حیوانات همین دو مفهوم فرهنگ و عقلانیت است که دو روی یک سکه‌اند. اگر هم در منطق می‌گویند فصل ممیز انسان از حیوان، قوه‌ی نطق اوست، اصلی‌ترین بخش این قوه‌ی نطق، همان عقلانیت است. بنابراین ما با فرهنگ‌سازی از حیوانات جدا می‌شویم و این فرایند روز به روز از طریق عقلانیت بهبود می‌یابد. پس فرهنگ و عقلانیت دو هم‌زاد تاریخی بشریتند.

اکنون اگر بخواهیم فرهنگ یک جامعه را بررسی کنیم باید رویه‌های گوناگون فرهنگ را مطالعه کنیم. مثلاً اسطوره‌سازی، فرهنگ شفاهی، خرافات، شایعه‌سازی، باورهای دینی، باورهای ملی و سایر ویژگی‌های ذهنی آن جامعه را. در این صورت با حوزه‌های گسترده و ناهمگونی رویه‌رو می‌شویم. در بررسی موانع فرهنگی توسعه این سکه را برمی‌گردانیم. وقتی ماد و مفهوم فرهنگ و عقلانیت را داریم که برهم اثر متقابل دارند و فرهنگ کمک می‌کند تا عقلانیت بشری شکوفاتر شود و عقلانیت کمک می‌کند تا تکامل عقلانی فرهنگ، تجربه‌های آینده بشری بهبود یابد، پس اگر یکی از این دو هم‌زاد را بررسی کنیم دیگری را هم بررسی کرده‌ایم. اکنون ما به جای این که بر مفاهیم و جلوه‌های مختلف فرهنگ متمرکز شویم بر عقلانیت متمرکز می‌شویم تا از این طریق در یابیم که مثلاً چرا ما ملتی اسطوره‌سازیم؟ چرا هنجار‌گریزیم؟ چرا در شکل‌دهی همکاری‌های جمعی ناتوانیم و فعالیت انفرادی را ترجیح می‌دهیم؟ مثلاً بیش از نود درصد کارگاه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی ما کوچک می‌یاسند، یعنی با کمتر از پنج نیروی کاری کار می‌کنند، چرا میل به فعالیت‌های بزرگ مقیاس در ایران اندک است؟ به همین ترتیب چرا منفعت کوتاه مدت را بر بلند مدت ترجیح می‌دهیم، و نظایر این‌ها.

داستان عقلانیت، داستان بلندی است که اکنون قصد و مجال پرداختن به آن نیست. این که، چه رفتاری را عقلانی (نه عقلایی) بنامیم بستگی به نگاه هستی‌شناختی ما دارد. مثلاً سه رویکرد مهم به عقلانیت، عبارتند از رویکردهای اخلاقی، منفعت‌انگارانه و ابزارگرایانه. در رویکرد اخلاقی، ما زمانی عقلانی رفتار کرده‌ایم که در مورد هر مسأله «بهترین کاری که می‌توان انجام داد» را انجام دهیم. معیار بهترین کار نیز اخلاق است. اما این پرسش که «کار اخلاقی چیست؟» همچنان باقی می‌ماند و پاسخ‌های متفاوت می‌گیرد.

در رویکرد منفعت‌انگارانه، رفتار عقلانی رفتاری است که

متضمن منافع ما باشد در واقع رفتار عقلانی نوعی رفتار محتاطانه است که بتواند زیان را از ما دفع کند. اسپینوزا، کانت و بنتام چنین رویکردی به عقلانیت داشته‌اند. اما در رویکرد ابزارگرایانه‌ی عقلانیت، عقل ابزاری است که ما را در کشف بهترین راه‌های دست‌یابی به اهدافمان یاری می‌رساند، صرف نظر از این که هدف ما تأمین منافع خودمان باشد یا هدف دیگری را دنبال کنیم. در این رویکرد، عقل پیشاپیش نمی‌گوید چه کاری درست است یا ما باید در پی چه اهداف و اعمالی باشیم، اهداف ما از پیش از منشأ دیگری (مطابق منافع یا مصلحت ما، مطابق ارزشهای ما و...) تعیین می‌شود و عقل همچون ابزاری است که آن را به کار می‌گیریم تا از بهترین راه (سریع‌ترین، کم‌هزینه‌ترین، مطمئن‌ترین، اخلاقی‌ترین و...) به اهداف خود دست یابیم.

دکارت فیلسوفی بود که بنیان عقلانیت کهن را زیر سؤال برد و بنیاد راهی را نهاد که بعداً فیلسوفان انگلیسی عقلانیت تجربی را بر آن بنا کردند. ماکس وبر نیز تقسیم‌بندی‌های متعددی برای عقل قائل می‌شود. او عقلانیت را به دو بخش عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌کند و آن‌گاه عقل عملی را به سه حوزه‌ی عقلانیت ابزاری، عقلانیت انتخاب و عقلانیت ارزش تجزیه می‌کند.

در اواخر قرن بیستم نیز کارل پوپر عقل‌گرایی انتقادی را مطرح کرد. از دیدگاه او گزاره‌ای عقلانی است که قابل نقد و در نتیجه قابل ابطال باشد. او با همین رویکرد، مکتب ابطال‌گرایی را در فلسفه‌ی علم بنیاد می‌نهد. در میان فیلسوفان اسلامی نیز عقلانیت انشعابات متعددی دارد. فارابی و ابن‌سینا از نخستین فیلسوفان مسلمانی هستند که در این باب قلم زد هاند.

اما برداشت عامه‌ی مردم در این زمینه خیلی ساده‌تر و روشن‌تر است. مردم کاری را عقلا نه می‌دانند که عاشقانه یا از روی دیوانگی نباشد. از منظر آنان کار عاشقانه امری است که به گونه‌ای افراطی بر احساس استوار است. و دیوانگی نیز امری است که خارج از عرف عقلا انجام شود. بنابراین در حوزه‌ی فهم عمومی، وقتی شما دیوانگی نکنید و عاشقانه نیز عمل نکنید، عقلانی رفتار کرده‌اید.

باز می‌توان از دسته‌بندی‌های دیگری در مورد عقلانیت گفت و گو کرد، اما تقسیم‌بندی‌ای که اکنون می‌خواهیم



ارائه کنیم، تقسیم بندی تازه‌ای است که اصولاً به ماهیت و منشاء انواع عقل نمی‌پردازد و عقل را از منظر کارکرد های آن تقسیم‌بندی و در واقع سطح بندی می‌کند. این تقسیم بندی در سالهای اخیر و به ویژه در علم اقتصاد کاربرد روز افزونی پیدا کرده است.

عقلانیت را در حوزه‌ی اقتصاد به سه سطح یا سه لایه تقسیم می‌کنیم. عقلانیت ابزاری، عقلانیت آیینی و عقلانیت معنی داری. مفهومی که در بیشتر علوم اجتماعی و از جمله علم اقتصاد در مورد عقلانیت استفاده می‌شود سطح رویین عقلانیت است که همان عقلانیت ابزاری است. عقلانیت ابزاری به معنی انتخاب بهینه از میان ابزارهای مختلف است برای رسیدن به یک هدف مشخص.

مثلاً شما قصد دارید سرمایه‌گذاری کنید تا فلان کالا را تولید کنید می‌کوشید از میان روشها و گزینه‌های موجود، بهترین گزینه (سریع‌ترین، کم هزینه‌ترین و...) را انتخاب کنید. پس انتخاب بهترین ابزار برای رسیدن به هدف، مشخصه‌ی عقلانیت ابزاری است. این سطح رویین عقلانیت است که در همه‌ی علوم - و از جمله در علم اقتصاد - وقتی صحبت از عقلانیت می‌شود بر این سطح عقلانیت انگشت گذارده می‌شود.

اما سطح دوم عقلانیت، عقلانیت آیینی است، به این مفهوم که ما هنجارها، آیینها، سنتها، و قواعد اجتماعی را آزادانه و با نوعی احساس شهودی عقلانی انتخاب و مراعات کنیم. توجه کنیم وقتی عمل ما عقلانی از نوع آیینی است که ارزشها، سنتها و قواعد اجتماعی را با نوعی تحلیل آگاهانه یا احساس عقلانی شهودی بپذیریم و مراعات کنیم و این پذیرش و مراعات از روی اجبار نباشد. بنابراین بسیاری از قواعد و روشهایی که ما با اجبار قانون و پلیس رعایت می‌کنیم، مبتنی بر انتخاب عقلانی نیست. البته مجموعه‌ای از قواعد هستند که به مرور زمان تبدیل به عادات می‌شوند، این عادات اگر از فرایند انتخاب آگاهانه عقلانی گذر کرده باشند جزو اعمال عقلانی ما تلقی می‌شوند، در غیر این صورت، نه. پس مراعات آگاهانه و عاقلانه یا شهودی اما آزادانه‌ی هنجارها، سنتها و آیینها، رفتاری است که مبتنی بر عقلانیت آیینی است.

مثلاً شما هنگام عبور از چهارراه پشت چراغ قرمز می‌ایستید. این کار می‌تواند به علت حضور پلیس باشد

یا به علت عادت یا این که با یک احساس شهودی و استدلال ناخودآگاه درونی باشد. وقتی شما سر چهارراه رسیدید، یک لحظه به خود می‌گویید که اگر من در این چهارراه از چراغ قرمز عبور کنم و آنگاه رانندگان دیگر هم که از طرفین چهارراه می‌آیند همین فکر را بکنند و همه عبور کنند، همه می‌آییم وسط چهارراه و گره می‌خوریم و بنابراین خود من هم دیرتر به مقصد می‌رسم و زیان می‌کنم. اکنون اگر فرد این تحلیل را به گونه‌ای شهودی و در ناخودآگاه خود داشته باشد (نمی‌گوییم بنشیند و دقیقاً فکر کند) و احساس کند و معتقد شود که اگر قوانین را رعایت کند نهایتاً خود او نیز سود می‌کند، او بر اساس عقلانیت آیینی استدلال و رفتار کرده است.

سطح سوم یا سطح زیرین عقلانیت، «عقلانیت معنی داری» است که بنیادی‌ترین سطح عقلانیت است. شما هرکاری را در زندگی می‌خواهید انجام دهید پیش از هرگونه محاسبه، معنی داری اش را می‌سنجید یعنی - حتی ناخودآگاه - پیش خود بررسی می‌کنید که این کار به شما و زندگی شما معنی می‌بخشد یا نه؟ شما اگر درون زندان و بیرون زندان برایتان بی تفاوت باشد، یعنی بیرون زندان هم شرایط همان اندازه برای شما نگران‌کننده و اضطراب‌آور باشد که داخل زندان، بیرون زندان هم شرایط زندگی همانقدر برای شما تنگ باشد که داخل زندان، این جاست که عقلانیت معنی داری به شما می‌گوید، بی معنی است که شما بکوشید و وکیل بگیرید تا آزاد شوید. اگر عقل معنی داری، فرد را توجیه کرد و آزادی از زندان برایش معنی دار بود، آنگاه می‌کوشد تا با استفاده از عقل ابزاری، بهترین راه بیرون آمدن از زندان را بیابد.

بنابراین عقلانیت معنی داری سطح زیرین عقلانیت است که اگر فرد را برای ورود به عرصه‌های مختلف زندگی توجیه نکند، زندگی فرد فلج می‌شود و نمی‌تواند هیچ تصمیمی بگیرد. بعد از آن که فرد تصمیم به ورود به انجام عملی را گرفت، تازه بحث نحوه‌ی انجام آن مطرح می‌شود که باید بر اساس د و گونه عقل آیینی و ابزاری عمل کند.

اکنون این جاست که مفهوم دیوانگی یا عشق معنی عقلانی می‌دهد.

دیوانگی عشق



مثلاً کسانی که آگاهانه در راه هدف مشخصی کشته می‌شوند و جانشان را فدا می‌کنند در واقع در پیش خود به این نتیجه رسیده‌اند که اگر به آن هدف دست نیابند زندگیشان معنی ندارد. پس مبارزه می‌کنند و کشته می‌شوند. یا کسی که صبورانه سالها زندان را تحمل می‌کند یا کسی که سالها در انزوا و خلوت بدون انتظار مادی می‌نشیند و می‌نویسد، می‌خواند و کار می‌کند و بسیاری از مواقع نیز زندگی سطح پایین و دشواری دارد، این‌ها همه دارای یک منطق عقلانی هستند. گرچه این کارها از دید مردم عادی، دیوانگی یا عاشقی تلقی می‌شود. در واقع در این موارد فرد در زندگی اش به نقطه‌ای رسیده است که اگر به هدف مورد نظرش دست نیابد معنی داری زندگی اش زیر سؤال می‌رود، در این صورت به گونه‌ای عمل می‌کند که برای خودش عقلانی و معنی‌دار است اما ما فکر می‌کنیم عاشقانه رفتار کرده یا دیوانگی کرده است. اما او از منظر عقل معنی‌داری، عاقلانه رفتار کرده است، چون بدون انجام آن عمل زندگی‌اش بی‌معنی بود.

اکنون می‌توان رابطه‌ی این سه سطح عقلانیت را با مثالی روشن‌تر کرد. چهارراهی را در نظر بگیرید که اتومبیل‌های زیادی از آن عبور می‌کنند. همه افرادی که با این اتومبیل‌ها می‌روند مبدأ و مقصدی معین دارند و از این حرکت، هدف ویژه‌ای را دنبال می‌کنند. فرض کنید من می‌خواهم از خانه حرکت کنم و به سرکار بروم و در مسیر خود نیز باید از این چهارراه عبور کنم. عقلانیت ابزاری به من می‌گوید بهترین راه و ابزار برای رسیدن به مقصد چیست. می‌گوید با اتوبوس بروم بهتر است یا تاکسی یا پیاده. و می‌گوید چه ساعتی از روز و چه سرعتی برای من بهتر است. بنابراین عقل ابزاری می‌گوید که چگونه بروم که زودتر و کم‌هزینه‌تر و مطمئن‌تر به مقصد برسی.

اکنون ببینیم در این مثال سطح دوم عقلانیت چیست؟ اگر من بر اساس همان استدلال ناخودآگاه و شهودی خود به این نتیجه برسم که در مسیر رفتن به محل کار و عبور از چهارراه مورد نظر، قواعد رانندگی را رعایت کنم و پشت چراغ خطر بایستم، من بر اساس عقل آیینی عمل کرده‌ام. یعنی آیین‌ها، قواعد و هنجارها را به صورت آگاهانه و عقلانی مراعات کرده‌ام. استدلال این سطح از عقلانیت مستقل از سطح عقل ابزاری است. ممکن است من بر اساس عقل ابزاری تصمیم بگیرم که با اتوبوس بروم یا پیاده بروم، اما در هر کدام از آن حالت‌ها ممکن است به قوانین رانندگی

♦
در نظام اقتصادی قدیم ایران، به دلیل اختلال در عقلانیت معنی‌داری، سرمایه‌ها مدفون می‌شد، چون هیچ قانون و قاعده‌ای حاکم نبود، شاه قاندهای مطلق و قاعده‌های مطلق بود.

احترام بگذارم یا ننگذارم. البته این مراعات آیین‌ها در بلندمدت می‌تواند به عادات رفتاری تبدیل شود که در واقع معنی توسعه یافتگی نیز همین است (یعنی درونی شدن هنجارها).

اما سطح سوم یا لایه‌ی زیرین عقلانیت، یعنی عقلانیت معنی‌داری چه می‌کند؟ وقتی از خانه می‌خواهیم حرکت کنیم معنی‌دار بودن این حرکت را با عقل معنی‌داری می‌سنجیم. این که اصولاً من برای چه از خانه بیرون می‌آیم، یا اصولاً چرا باید سرکار بروم، استخدا شوم، حرص بخورم و اعصابم را خرد کنم؟ این جاست که عقلانیت معنی‌داری به کار می‌افتد. یعنی اگر من برای حرکت معنی‌داری نیابم اصولاً حرکت نخواهم کرد. بیشتر تصمیمات بزرگ را ما در زندگی خود بر اساس عقل معنی‌داری می‌گیریم. اصولاً برخی تصمیمات با عقل ابزاری قابل تحلیل نیستند. به‌ویژه وقتی اطلاعات ما در مورد پدیده‌های ناچیز است ما نمی‌توانیم بر اساس عقل ابزاری (که عقلی حسابگر است) تصمیم بگیریم. مثلاً در مورد ازدواج، محاسبات عقل ابزاری کافی نیست. بنابراین از عقل معنی‌داری کمک می‌گیریم و به‌طور کلی معنی‌دار بودن یک انتخاب را می‌سنجیم. تصمیماتی مانند مهاجرت، ازدواج، بچه دار شدن، خودکشی و نظایر آنها معمولاً به کمک عقل معنی‌داری اتخاذ می‌شوند.

اکنون بازگردیم به علم اقتصاد تا ببینیم کارکرد این انواع عقلانیت کجاست و چه توضیحی از این انواع عقلانیت می‌توان برای اقتصاد ایران و رفتار اقتصادی مردم ایران به دست آورد. در علم اقتصاد فرض می‌شود که یک حکومت مقتدر قانونمند و منظم بر جامعه حاکم است که امنیت را برقرار می‌کند، حقوق مالکیت را تعریف و تضمین می‌کند، بر هنجارها نظارت می‌کند، پلیس قوی و کارآمد دارد، دستگاه دادگستری توانمند و کارآمد دارد، استانداردها را به خوبی تعریف و بر آن‌ها نظارت می‌کند و... در واقع در پشت تمام نظریه‌های علم اقتصاد، پیش‌فرضه‌هایی وجود دارد که معمولاً به صراحت ذکر نمی‌شوند. اما آن پیش‌فرضه‌ها در واقع همین شرایط مقدّماتی یا شرایط لازم را برای اقتصاد تعریف می‌کنند. در حقیقت علم اقتصاد به‌طور تلویحی فرض می‌کند که وقتی در جامعه‌ای آن شرایط مقدّماتی برقرار باشد، دو سطح زیرین عقلانیت (یعنی عقل آیینی و معنی‌داری)



مردم را به خوبی توجیه می‌کند. به زبان دیگر در جامعه‌ای که حکومت شرایط یاد شده را به گونه‌ای درخور برقرار کند، افراد احساس تعلق و معنی داری می‌کنند. همچنین در چنین جامعه‌ای به علت شکل‌گیری عادات رفتاری منطبق با قوانین و هنجارها، نوعی اقتدار و تقدس تاریخی برای قوانین و هنجارها پدیدار می‌شود. اگر فردی نیز نخواهد هنجارها را رعایت کند، دولت قوی و دادگستری و پلیس قوی او را مجبور به رعایت هنجارها می‌کنند. بر این اساس در نظریه‌ی اقتصاد فرض می‌شود که اگر مقدمات و پیش شرط‌های یاد شده برای جامعه‌ای وجود داشته باشد، به طور طبیعی عقلانیت معنی داری و آیینی، مردم را به مشارکت اجتماعی و مراعات هنجارهای عمومی ترغیب می‌کنند. بنابراین آنچه می‌ماند این است که مردم در تصمیمات خود بر اساس عقل ابزاری عمل کنند تا رشد اقتصادی محقق شود.

در این صورت نظریه‌ی اقتصادی نشان می‌دهد که اگر مردم بر اساس عقلانیت ابزاری تصمیم بگیرند و عمل کنند، رفتار آن‌ها در مورد مصرف، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، صادرات، واردات، عرضه، تقاضا و نظایر این‌ها چگونه است. و نیز نشان می‌دهد که برای دست‌یابی به رشد یا ثبات اقتصادی و یا توزیع بهتر درآمد‌ها، دولت می‌تواند چه سیاست‌هایی را اعمال کند.

در کشورهای توسعه یافته عملاً آن‌د و سطح عقلانیت آیینی و معنی داری مستقر است. یعنی به علت استقرار و شفافیت قوانین، به علت روشن و تعریف شده بودن حقوق بخش خصوصی در برابر دولت، به علت پاسخگو بودن صاحبان قدرت، به علت کارآمد بودن دستگاه‌های دولتی و به علت ثبات نسبی سیاسی و اجتماعی، مردم برای فعالیت‌های خود هم احساس معنی داری می‌کنند هم مراعات آیین‌ها را سودمند می‌یابند. بنابراین می‌توان گفت عقل معنی دار و آیینی مردم در بیشتر امور آنان را توجیه می‌کند. این است که وقتی عقلانیت ابزاری آنها به کار می‌افتد و مردم شروع می‌کنند به سرمایه‌گذاری و حسابگری و دودوتا چهارتا کردن، اقتصاد شروع می‌کند به تحرک و موتور رشد اقتصادی روشن می‌شود. اما در کشورهایی مثل ایران و سایر کشورهای جهان سوم و سطح اول عقلانیت مختل است.



تصمیماتی مانند مهاجرت، ازدواج، بچه‌دار شدن، خودکشی و نظایر آنها معمولاً به کمک عقل معنی داری اتخاذ می‌شوند.





البته سطح این اختلال متفاوت است و بستگی به مجموعه عوامل و ساختارهای سیاسی و حقوقی جامعه دارد. اما باید توجه داشت که هر لایه ای از لایه های زیرین عقلانیت مختل شود لایه های بالایی آن هم مختل خواهد شد. وقتی عقل معنی داری مختل شود، د سطح دیگر عقلانیت نیز مختل می شود.

اکنون به نظر می رسد بی ثباتی های بلند مدت، بی حرمتی تاریخی به قوانین به ویژه به قوانین اساسی، فساد دولتی و عدم اعتماد به برنامه ها و سیاست های دولت، بی حرمتی به حقوق خصوصی و عدم استیفای حقوق خصوصی در مواردی که با تعرض، به ویژه تعرض از سوی دولت، روبه رو می شود و نظایر این ها، باعث شده است تا مردم در بسیاری از موارد، اقدام و ورود خود را به برخی فعالیت ها - به ویژه فعالیت های بلند مدت و پرخطر - بی معنی بینگارند. این در واقع عقل معنی داری آنان است که آن ها را بی انگیزه ساخته است. درخواست های انبوه جوانان برای مهاجرت به خارج و مهاجرت نخبگان و انتقال سرمایه های ایرانیان به خارج و نظایر این ها، در واقع حاکی از این است که عقل معنی داری آنان، توجیهی برای ماندن آنان در ایران ندارد.

در نظام اقتصادی قدیم ایران، به دلیل اختلال در عقلانیت معنی داری، سرمایه ها مدفون می شد و هر کس پول یا سرمایه ای داشت انگیزه ای نداشت که این پول و سرمایه را از مخفی گاه بیرون بیاورد و با آن کار اقتصادی کند، چون هیچ قانون و قاعده ای حاکم نبود. شاه قانده مطلق و قاعده ای مطلق بود. هر وقت می خواست می گرفت یا می بخشید. هر رژیمی می آمد این حق را داشت که همه ی اموال دیگران را غصب کند و به هر کس بخواهد ببخشد. بنابراین برای صاحبان ثروت یا خلاقیت «معنی» نداشت که ثروت و خلاقیت خود را در راه رشد جامعه به کارگیرند. در واقع عقل معنی داری آنان، این فعالیت ها را توجیه نمی کرد. به دیگر سخن، هرگاه در جامعه ای این احساس پیدا می شد که افراد به زبان حال بگویند: «دیگی که برای من نجوشد - خواهم سرسگ در آن بجوشد» این وضعیت به منزله ای آن است که عقلانیت معنی داری آنان توجیه نیست و بنابراین انگیزه ای برای ورود به فعالیت، مشارکت، همیاری و خطر کردن برای جامعه ای که در آن زیست می کنند ندارند.

♦
درخواست های
انبوه جوانان برای
مهاجرت به
خارج و مهاجرت
نخبگان و انتقال
سرمایه های
ایرانیان به خارج
و نظایر این ها،
در واقع حاکی
از این است که
عقل معنی داری
آنان، توجیهی
برای ماندن آنان
در ایران ندارد.

در دودهی اخیر، بی ثباتی های بی وفایی ها و بی قانونی ها - به ویژه از سوی آنان که باید محور ثبات و قانون مداری باشند - جامعه ی ایران را به سوی نوعی سردرگمی و بی هنجاری برد هاست. به گونه ای که عقل معنی داری مردم - به ویژه در تصمیمات اساسی - سردرگم و در واقع مختل شده است. به دیگر سخن عقل معنی داری مردم به سرعت و به راحتی نمی تواند برای آن ها دستور حرکت صادر کند. در چنین شرایطی بسیاری از فعالیت ها پیشاپیش بی معنی انگاشته می شوند. به همین علت بسیاری از سیاست ها و برنامه های دولت در این سالها با ناکامی روبه رو شده است. چراکه دولت بر اساس نظریات اقتصادی اقدامی را انجام می داده است اما مردم بر اساس آنچه نظریه پیش بینی می کرد هاست عمل نمی کردند. چرا که پیش بینی های نظریه های اقتصادی با این فرض است که عقل معنی داری مردم توجیه است و فقط کافی است ما بسترهای پر منفعتی را آماده کنیم تا آنان بر اساس عقل ابزاری خود دست به اقدام بزنند. مثلاً تجربه ی سیاست های تعدیل اقتصادی پس از جنگ تحمیلی و بخش اعظم سیاست های تشویقی پس از جنگ در حوزه ی اقتصاد، نوعی تشویق فعالیت اقتصادی بر اساس عقلانیت ابزاری بود. در واقع به مردم اعلان شد که ما تسهیلات بانکی ارزان می دهیم، تخفیف ویژه می دهیم، معافیت مالیاتی می دهیم، معافیت صادراتی می دهیم و نظایر این ها، و شما بیاید از این تسهیلات استفاده کنید و سرمایه گذاری کنید. ولی چرا این همه سیاست تشویقی و وامهای کم بهره و معافیت ها به نتیجه نرسید؟ در واقع چرا بذر سرمایه در خاک ایران، محصول اشتغال به بار نمی آورد. بیست سال است که سرمایه می کاریم تا اشتغال در رو کنیم اما سال به سال حجم بیکاری در کشور ما بیشتر می شود. به یاد داشته باشیم در سالهای پس از انقلاب به اندازه ی کل تاریخ پیش از آن نفت فروخته ایم. یعنی از کشف نفت در ایران تا پایان رژیم سابق جمعاً سی میلیارد بشکه نفت فروخته ایم، در این بیست و چند سال نیز به همان مقدار نفت فروخته ایم. بخش بزرگی از این در آمد ها نیز به صورت اعتبارات عمرانی بخش دولتی یا وام به بخش خصوصی، صرف سرمایه گذاری شده است. اما چرا این همه سرمایه که در خاک کردیم، جواب نداد؟



پاسخ این است که این خاک مهیا نیست. بذرها پاشیده می‌شود، آبیاری هم می‌شود اما جنس خاک به گونه ای است که بذرها را نابود می‌کند. شرایط عمومی اقتصادی و حقوقی و سیاسی در ایران به گونه‌ای است که عقل حکم می‌کند افراد وارد فعالیت‌های بلند مدت - که سرمایه‌ی آنها را زمین گیر می‌کند - نشوند و چنین می‌شود که اگر هم وامی می‌گیرند در مسیری به کار می‌برند که به محض تحول شرایط بتوانند سرمایه‌ی خود را از آفات حفظ کنند و این بدین معنی است که سرمایه‌ها را در فعالیت‌های زمان بر و دیر بازده به کار نمی‌گیرند. یک مثال بسیار خوب در زمینه‌ی عدم توجیه عقلانیت معنی داری برای فعالیت اقتصادی خلاقانه و بزرگ مقیاس در ایران، مسأله‌ی سرمایه‌داران ایرانی مقیم خارج از کشور است. نرخ بهره در ایران یکی از بالاترین نرخ‌های بهره در دنیا است. حتی اگر نرخ تورم را از نرخ بهره کم کنیم، باز نرخ بهره‌ی خالص سرمایه (یعنی نرخ‌ی که بانک‌های خصوصی به حساب‌های پس‌انداز می‌پردازند منهای نرخ تورم) در ایران از نرخ بهره در کشورهای اروپایی و آمریکایی بیشتر است. عقل ابزاری حکم می‌کند که برای کسب بیشترین بازدهی از سرمایه، سرمایه‌ها را به جایی ببریم که بیشترین بهره به آن پرداخت می‌شود. پس عقل ابزاری حکم می‌کند که سرمایه‌داران ایرانی خارج از کشور (که چند صد میلیارد دلار سرمایه دارند) حتی اگر می‌خواهند خودشان در خارج زندگی کنند، پول‌هایشان را در بانک‌های ایران سپرده‌گذاری کنند. اما آنان چنین نمی‌کنند. ترجیح می‌دهند به پولشان بهره‌ی کمتری تعلق بگیرد اما به ایران نیاورند. در واقع عقل معنی داری آنها به آنان می‌گوید هرگونه مشارکت و فعالیت در ایران بی‌معنی است، صرف‌نظر از مقدار سود آن. اگر انبوهی از فارغ‌التحصیلان ایرانی تقاضای مهاجرت به خارج از کشور را دارند و اگر تعداد زیادی از شرکتهای ایرانی در دوی فعالیت می‌کنند، در واقع علت آن این است که - صرف‌نظر از این که در ایران چه منافعی به آنان می‌رسد یا نمی‌رسد - عقل معنی داری آنان توجیهی برای ماندن در ایران ندارد.

ممکن است بپرسید پس آیا عقل معنی داری کسانی که سرمایه دارند و در ایران نیز ماندن دارند، توجیه است. باید گفت البته اگر آنها از ایران نرفته‌اند حتماً به این علت

بوده‌است که از نظر عقل معنی داری، رفتن از ایران برای آنها بی‌معنی بوده‌است و ماندن در ایران برایشان معنی دارتر بوده‌است. اما اگر در ایران می‌مانند الزاماً به این معنی نیست که در فرایند رشد کشور مشارکت می‌کنند. در واقع همان عللی که عقل معنی داری عدای را توجیه کرد‌ه‌است که از ایران بروند، عقل معنی داری آنان که مانند هاند را توجیه می‌کند که در حوزه‌ی تولید و سرمایه‌گذاری‌های بلند مدت و پرخطر وارد نشوند و بروند سراغ فعالیت‌های زود بازده و کوتاه مدت و کم‌خطر. بنابراین صرف‌نظر از این که چقدر دولت به بخش تولید کمک کند یا پارانه بدهد یا وام ارزان بدهد، عقل معنی داری سرمایه‌دار ایرانی به او می‌گوید اصولاً کار تولیدی بی‌معنی است، چنین می‌شود که مدیر تولید کننده‌ی واقعی تبدیل می‌شود به مدیری مترصد، فرصت‌جو و فرصت‌طلب که آماده‌است ببیند کجا سود باد آورده نهفته‌است تا سرمایه‌اش را همان‌جا ببرد و به سرعت سودی کسب کند و دوباره سرمایه‌اش را جمع کند.

بنابراین یکی از دلایلی که مدیران ایرانی در دودهی‌های اخیر شدیداً به سمت تجارت و خدمت‌روی آوردند این بوده‌که سرمایه‌هایشان را بسیار بکنند تا از آسیب‌پذیری دور بمانند. در واقع عقل معنی داریشان به آنها می‌گوید علیرغم همه‌ی تسهیلات و امکاناتی که دولت به سرمایه‌گذاری در تولید می‌دهد، فعالیت در عرصه‌های تولیدی بی‌معنی است. در واقع در اقتصاد، مدیران به سه دسته‌ی کلی تقسیم بندی می‌شوند. نخست مدیران عادی یا معمولی که یک مسیر یکنواخت را در فعالیت خود طی می‌کنند. یعنی ابداع و نوآوری ندارند و خطر نیز نمی‌کنند فقط وضعیت فعلی خود را حفظ می‌کنند. دوم مدیران کارآفرین (یا مدیران شومپیتری) که هم‌خطر پذیرند و هم نوآور و خلاق. اینان با دست‌زدن به خلاقیت در تولید و با ورود به حوزه‌های تازه‌ای از تولید و با ابداع فناوری‌های جدید، فرصت‌های سودآور تازه‌ای در اختیار اقتصاد قرار می‌دهند. در واقع هم خودشان سود می‌برند و هم فرصت‌های سودآور جدیدی برای دیگران فراهم می‌کنند. دسته‌ی سوم مدیران مترصد یا فرصت‌جو (یا کیزنری) هستند که فقط کاشف فرصت‌های سودآور هستند. یعنی خودشان خلق فرصت نمی‌کنند فقط فرصت‌های سودآور موجود را کشف می‌کنند



عقل یک پدیده‌ی تاریخی و تکاملی است. عقل موجودی است رشد یافته که بر بستری از تجارب تاریخی و اجتماعی رشد می‌کند. عقل ابزار رشد آگاهی انسانی است و خود نیز از رشد آگاهی انسان تغذیه می‌کند و فریه می‌شود



و فعالیت خود را به سوی آن می‌برند. مثلاً امروز معلوم می‌شود که سود در بازار آهن است این مدیران سرمایه‌های خود را به بازار آهن می‌برند و فردا به بازار سود آور دیگر.

البته یک اقتصاد متعادل نیاز به هر سه دسته مدیر دارد. اما رشد اقتصادی و جهش اقتصادی نیازمند وجود انبوهی از مدیران خلاق و کارآفرین است که نوآور و خطرپذیرند. این‌ها هستند که فرصت‌های جدید فراروی تولید، سرمایه‌گذاری و صادرات را کشف می‌کنند و با خطر کردن، سرمایه خود را به آن سوی می‌برند و بازارهای جدید را تسخیر می‌کنند. اما به نظر می‌رسد اقتصاد ایران روزبه‌روز از مدیران کارآفرین خالی‌تر و از مدیران معمولی یا مدیران مترصد، پرت‌تر می‌شود. به همین علت علی‌رغم این‌همه تزریق سرمایه به اقتصاد ایران، اقتصاد از بن بست فعلی - یعنی حلقه‌ی طولانی تورم قیمت همراه با رکود تولید - بیرون نمی‌آید. چرا که عقل معنی‌داری توجیه ندارد که مدیران به سوی فعالیت‌های کارآفرینانه بروند. بنابراین مدیران کارآفرین هم اگر در ایران می‌مانند، تبدیل می‌شوند به مدیران مترصد یا مدیر معمولی که تا وقتی پول نفت به اقتصاد تزریق می‌شود، کارشان سود آور است ولی اگر پول نفت به اقتصاد تزریق نشود همه‌ی این‌ها نیز شکست می‌خورند.

مسئله‌ی عقلانیت آیینی نیز در ایران وضعیتی همانند عقل معنی‌داری دارد که به علت گستردگی و پیچیدگی مسأله، اکنون وارد آن نمی‌شوم. اما به گونه‌ای خلاصه می‌توان گفت که عقل آیینی بخش بزرگی از مردم ایران در دهه‌های اخیر به گونه‌ای تحول یافته‌است که رعایت هنجارها و قواعد عمومی برای آنها عقلانی نیست. در جامعه‌ای رشوه‌دادن عقلانی است در این جا رشوه دادن در جامعه‌ای در صف ایستادن و رعایت حقوق دیگران توجیه عقلی دارد در جامعه ما خارج از نوبت به هدف رسیدن توجیه عقلی دارد، و نظایر این‌ها. روزانه می‌توانیم هزاران مورد از رفتار مردم را در کوچه و بازار مشاهده کنیم که حاکی از این است که عقل آیینی مردم توجیهی برای رعایت هنجارها ندارد.

اکنون می‌توان به سخن آغازین بازگشت که گفتیم فرهنگ و عقلانیت در روی یک سکه‌اند. هرکدام را بنگریم به دیگری نگرسته‌ایم. در واقع اگر امروز مجبوریم اطراف چهارراه‌ها را نرده بکشیم تا مردم از خط عبور پیاده عبور کنند، اگر امروز بزهکاری اجتماعی به سرعت در حال

رشد است، اگر امروز مردم به هم اعتماد نمی‌کنند

و سرمایه‌ی اجتماعی در حال کاهش است، اگر امروز ارزشهای مذهبی در میان جوانان کم رنگ شده‌است، و هزار نمونه دیگر از رفتارهایی که انتظارش را نداریم اما شاهدیم، همه‌ی این‌ها باز می‌گردند به تحول در ساختار عقلانیت جامعه. در واقع بسیاری از رفتارهایی که در شرایط طبیعی و متعادل، عقلانی است، در شرایط غیر طبیعی، غیر عقلانی است و برعکس.

همچنین گفتیم که توسعه بر بستر عقلانیت امکان شکل‌گیری دارد و توسعه یافتگی را نیز حضور در قلمرو سرحدی فناوری تعریف کردیم. حضور در قلمرو سرحدی فناوری نیازمند ابداع در فناوری و تسخیر حوزه‌های جدید است و این نیاز به انبوه مدیران کارآفرین دارد که هم نوآور باشند و هم خطر کنند و گفتیم در شرایطی که عقلانیت معنی‌داری جامعه مختل می‌شود نه تنها مدیران کارآفرین پدید نمی‌آیند بلکه مدیران کارآفرین موجود نیز به مدیران فرصت‌جو تبدیل می‌شوند. بنابراین جامعه‌ای که عقلانیت معنی‌داری اش مختل شده است، شرایط اساسی برای حرکت به سوی توسعه را از دست می‌دهد.

به عنوان جمع‌بندی باید گفت از آن جا که عقل و عقلانیت پدید‌دهنده‌ی تاریخی و اجتماعی هستند پس در یک بستر تاریخی و اجتماعی رشد می‌کنند و تحول می‌یابند. متأسفانه عدم تعادل موجود در عقلانیت امروز ایرانیان، به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. رفتارهای ما مبتنی بر هر نوعی از عقل باشد، به صورت عادات رفتاری و از طریق فرایند شرطی شدن به نسل بعدی منتقل می‌شود. بنابراین اعوجاج عقلانیت امروز به نسل بعدی نیز منتقل می‌شود. این بدین معنی است که موتور تحول و توسعه به راحتی و با برنامه‌ریزی یک دولت و در یک نسل روشن نمی‌شود. دوران درازی از تمرین و تجربه لازم است تا عادات رفتاری یک نسل عوض شود. از آن جا که عامل اولیه‌ی این تحول در ساختار عقلانیت ایرانیان، حکومت بوده‌است (رفتارها و سیاست‌های غیر عقلانی و بی‌ثبات حکومت در بلندمدت)، اصلاح آن نیز باید از حکومت آغاز شود. اما به یاد داشته باشیم که هرگاه حکومت، خود را طی یک برنامه‌ریزی بلندمدت اصلاح کند، آنگاه جامعه، حداقل با وقفه‌ای یک نسلی اصلاح خواهد شد.



کشورهایی که در قلمرو سرحدی فناوری قرار دارند یعنی در جبهه‌ی فناوری، خط شکن هستند، کشورهای توسعه یافته‌اند. در واقع تولید کالاهای مدرن و جدید نشانه‌ی توسعه یافتگی نیست، بلکه توانایی تولید فناوری و نوآوری در فناوری است که شاخص توسعه یافتگی است.



خشونت خانگی

دکتر محمود جلالی

استاد یاز گروه حقوق دانشگاه اصفهان

نسوین حسن پور

کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی

مقدمه

از آنجاکه در بسیاری از جوامع زنان در معرض خشونت خانگی قرار دارند، اعمال خشونت علیه تمامیت جسمانی و روانی آنان در خانواده واقعیتی است که باید مورد توجه و بررسی جدی قرار گیرد. برخورد قانونگذار با خشونت‌های جسمی و روانی در برخی موارد، متفاوت می‌باشد. در اکثر موارد قانونگذار بدون توجه به جنسیت بزه دیده و عامل خشونت، به عملی وصف کیفری بخشیده و در مواردی، وضعیت زن بزه دیده را موجب تخفیف یا معافیت از مجازات دانسته است و گاه نیز در جرم انگاری اعمال خشونت، تنها نسبت به زن روی آورده است.

واژه‌ی خشونت خانگی، بزه وابسته به جنسیت خاص محسوب می‌گردد که مردان نسبت به زنان روا می‌دارند. خشونت در خانواده یا خشونت خانگی، خشونتی است که در محیط خصوصی به وقوع می‌پیوندد و اصولاً میان افرادی رخ می‌دهد که به سبب صمیمیت، ارتباط خونی یا قانونی، با یکدیگر پیوند خورد ه‌اند. یک زن شاید بیش از هر شخص دیگری، توسط همسر فعلی یا سابق خود، آسیب دیده یا مورد ضرب و جرح و یا قتل قرار گرفته است.^۱ ضربات و حملات جسمی، علاوه بر خشونت بدنی، موجب تحقیر آنان می‌شود. البته خشونت‌های روانی، همچون توهین، تهدید و غیره به تنهایی نیز می‌تواند علیه زنان تحقق یابد. با در نظر گرفتن توضیحاتی که مطرح گردید، با اعتراف به این که زنان نیز ممکن است مرتکب خشونت علیه مردان گردند، در این مقاله سعی بر آن است تا خشونت‌های رفتاری زوج، عوامل زمینه‌ساز آن در خانواده، آمار برخی از مصادیق خشونت‌های خانگی، جرم‌زایی قانونگذار با تصویب ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی، علل مخفی ماندن این گونه خشونت‌ها و پیشنهادهایی در جهت رفع خشونت خانگی ارائه گردد.



انواع خشونت در خانواده

خشونت خانگی می‌تواند در سه حالت خشونت جسمی، روانی و جنسی بروز نماید:

الف) خشونت جسمی در خانواده: هر چند گرفتن آمار تام در مورد وسعت و گستردگی خشونت‌ها به لحاظ بالا بودن رقم مخفی این‌گونه اعمال اندک است، با این وجود از همین اطلاعات اندک می‌توان دریافت که دامنه‌ی این جرم بسیار گسترده می‌باشد. طبق آمار، حد اقل یک بار در طول زندگی مشترک حدود ۳۰٪ از خانواده‌ها، خشونت‌های فیزیکی جدی و حاد و در ۱۰٪ از خانوارها، خشونت‌های منجر به صدمات موقت و یا دائم و جدی گزارش شده است. براساس نظرسنجی از قضات با تجربه در دادگاه‌های کیفری، وجود رابطه‌ی خویشاوندی در اکثر پرونده‌های کیفری قتل عمدی که بزه‌دیدگان آنها زن بوده است، به چشم می‌خورد و اکثر زنان در یک خشونت خانگی به ویژه توسط شوهران یا خویشان نزدیک خود، به قتل می‌رسند.^۲

ب) خشونت جنسی در خانواده: این امکان می‌تواند وجود داشته باشد که انواع مختلف خشونت‌های جنسی نسبت به زنان در خانواده صورت گیرد. در اینجا نمونه‌هایی از آن را بیان می‌نماییم.

۱- نزدیکی به عنف یا همسر: تهاجمات جنسی شوهر، ممکن است باعث مشکلات فراوانی برای زن گردد. این شکل از خشونت در بعضی موارد ریشه در فرهنگ و عقاید غلط دارد. عددهای از مردان در ایران، تصور می‌کنند که زن جزو اموال آنهاست و زنی که بیمان زناشویی بسته در هر زمان شوهر از او بخواهد، باید به عمل جنسی تن در دهد و رضایت خود زن، هیچگاه برای انجام عمل لازم نیست. البته گاهی مردان تنها برای پاسخ دادن به نیازهای جنسی خود به این عمل مبادرت نمی‌ورزند، بلکه آن را به عنوان ابزاری برای تحقیر، توهین به زن و نشان دادن قدرت مردانه‌ی خود مورد استفاده قرار می‌دهند. به این شکل، زن را از نظر روانی آزرده می‌نمایند.

۲- نزدیکی به شیوه‌های غیر متعارف: نزدیکی به شیوه‌های غیر متعارف و غیر طبیعی، ریشه در انحراف جنسی دارد. فروید بنیانگذار روانکاوی با ارائه‌ی نظریه‌های خود

در مورد پدیده‌های جنسی و نقش آن در سلوک و رفتار انسان، نخستین فردی بود که محافل پزشکی و علمی دنیا را متوجه این‌گونه اعمال و رفتارها باریشه‌ی انحراف جنسی نمود.^۳

۳- سوءاستفاده‌ی جنسی از دختران خردسال: سوءاستفاده‌ی جنسی از کودکان به ویژه دختران در خانه، یکی دیگر از جلوه‌های خشونت‌های جنسی است که بزه‌دیدگان آن دختران خردسال می‌باشند. یکی از ویژگی‌های این گونه آزارهای جنسی که به طور معمول از سوی پدر، پدر بزرگ، عمو، دایی یا سایر اقوام نزدیک صورت می‌گیرد، تکرار شدن آن در طول زمان است. به طوری که در اکثر موارد، بزه‌دیدگان چندین مرتبه مورد خشونت و آزار قرار می‌گیرند تا زمانی که این عمل شنیع بر سایر افراد خانواده روشن گردد.^۴

ج) خشونت روانی در خانواده: خشونت روانی می‌تواند ناسزاهای مکرر لفظی، تحت نظر قرار دادن و ایجاد محدودیت شدید در تماس‌های تلفنی و رفت‌وآمد‌های روزانه، تهدید به ترک خانه، تهدید به خودکشی، تهدید به آزار و اذیت فرزندان، تهدید به طلاق و تهدید به ازدواج مجدد، تهدید به کشتن فرزندان و اقوام و خویشان زن، متهم کردن به بی‌مبارلاتی در مسایل ناموسی، شک و بددلی و محدودیت از منابع مالی و مادی و... را شامل گردد. به نظر برخی زنان توهین‌ها و ظلم‌های بی‌درپی که احساسات را به طور تکان دهنده‌ای تحریک می‌کند، دردناکتر از حملات جسمی و جنسی می‌باشد؛ زیرا امنیت و اعتماد به نفس زنان را به طور مؤثری کاهش می‌دهد. در گزارشی در مورد زنان آمده است: بدترین نوع ضربه‌ی جسمی، به تنهایی خشونت نمی‌باشد، بلکه شکنجه‌ی روحی و زندگی در ترس و وحشت بزرگترین و بدترین نوع خشونت به شمار می‌رود.

در میان شهرهای ایران، زاهدان و سمنان در بالاترین و پایین‌ترین درجه‌ی خشونت روانی علیه زنان قرار دارند.^۵

عوامل خشونت خانگی در حوزه‌های مختلف

خشونت افراد مذکر در خانواده‌های ایرانی نسبت به فرزندان دختر و زنان، یک اصل پذیرفته شده است. دختران ایرانی به نسبت اقلیمی که در آن زندگی می‌کنند، درجات متفاوتی از محرومیت و رفتار خشونت آمیز افراد خانواده را تحمل می‌کنند. در پاره‌ای از شهرهای دور افتاده‌ی ایران حتی خروج دختران از

خشونت در خانواده یا خشونت خانگی، خشونتی است که در محیط خصوصی به وقوع می‌پیوندد و اصولاً میان افرادی رخ می‌دهد که به سبب صمیمیت، ارتباط خونی یا قانونی، با یکدیگر پیوند خورد دارند.



روستایی و عشایری، ویژگی‌های فرهنگی و قومی خاصی دارند و رسوم متفاوتی در میان آنها رایج است. ۲- تفاسیر سنتی از دین: برداشت‌های خشونت‌آمیز نسبت به زنان، بازتابی است از ارزش‌ها و عقاید اعضای یک اجتماع که اغلب چندین نسل را در بر می‌گیرد. برخی عملکردهای دیدگاه سنتی درباره‌ی نگاه اسلام نسبت به زن را می‌توان تأثیرگذارترین عامل به‌شمار آورد که ذهنیت نسل‌های بسیاری از ایرانیان را تسخیر کرده است.^{۱۰}

۳- نقش حکومت: حکومت باید حمایت‌های لازم را در بعد تقنینی از زنان آسیب‌پذیر در برابر خشونت به عمل آورد و از طرفی مؤسسه‌ها و نهاد‌های دولتی نیز می‌بایست متکفل حمایت عملی و رسیدگی به وضعیت این آسیب‌دیدگان باشند و تا حد زیادی از قربانی شدن مجدد این افراد جلوگیری نمایند.

حکومت می‌بایست، سیاست خود را بر پایه‌ی حل مشکلات قرار دهد و از کلیه‌ی وسایل و امکاناتی که در اختیار دارد، در این راستا بهره‌ی لازم را ببرد. همچنین جهت توزیع عادلانه‌ی قدرت در روابط کاری و اقتصادی نیز باید نظارت داشته باشد زیرا فقر و نابرابری اقتصادی و عدم امکان اشتغال زنان در جامعه می‌تواند زمینه را برای گسترش استثمار آنها و نیز اشکال جدید تجارت و بهره‌کشی جنسی و افزایش اعمال خشونت‌بار نسبت به آنها ایجاد کند.

در مجموع اگر حکومت به وظیفه‌ی خود، در حیطه‌ی قانونگذاری صحیح با قوانین مناسب و پرکردن خلاءهای قانونی نپردازد و یا سیاست صحیحی را در جهت حمایت از بزه‌دیدگان و جلوگیری از خشونت نسبت به آنان با استفاده از امکانات و اختیارات خود اتخاذ نمایند، نه تنها عملی در جهت مبارزه با بزه‌دیدگی زنان نخواهد بود، بلکه در مواردی خود عاملی در جهت افزایش خشونت علیه زنان و تبعیض میان آنان و مردان خواهد شد.

برخورد قانون مجازات اسلامی با خشونت علیه تمامیت جسمی زنان
توجه قانون به خشونت جسمی علیه افراد به زمان تدوین

خانه‌برای خرید، عوارض و تبعات خشونت‌بار خانوادگی به بار می‌آورد که نمونه‌های جنایتکارانه‌ای از آن در جریان قتل‌هایی در جنوب کشور رخ داده است تا جایی که مسؤولان قضایی به تکرار، ناگزیر از هشدار، اخطار، بند و اندرز شده‌اند البته برخی از زنان به خاطر این که در دوران کودکی مورد سوءاستفاده واقع شده و یا مورد توهین و تحقیر قرار گرفته‌اند، همواره از زندگی خود ناراضی‌اند و این عدم رضایت از زندگی در بزه‌دیدگی آنان می‌تواند نقش مؤثری داشته باشد. به طور کلی، عواملی که زمینه‌ساز خشونت علیه زنان در خانواده می‌گردد گاه به طور مستقیم و گاه به طور غیر مستقیم در محیط خانواده و جامعه می‌تواند بروز نماید:

الف) عوامل مستقیم در بروز خشونت خانگی

۱- ناهنجاری‌های شخصیتی: اکثر شوهران و مردانی که رفتارشان خشونت‌آمیز می‌باشد، دارای آسیب‌های روانی هستند. خشونت شوهران و مردان مبتلا به بیماری‌های روانی، مشکلات زیادی را برای زنان و فرزندان آنها به وجود می‌آورد. زنانی که محکوم به زندگی با این مردان هستند، برای دفاع از خود چیزی در اختیار ندارند و به طور مداوم مورد تهدید و آزار شوهرانشان قرار می‌گیرند.^۶

۲- خشونت دوران کودکی: اکثر مردانی که در دوران کودکی‌شان شاهد خشونت والدین خود بودند و یا خودشان مورد خشونت قرار گرفته‌اند، بیشتر احتمال دارد که دست به رفتارهای خشونت‌آمیز بزنند به طوری که می‌توان گفت خشونت به نسل‌های دیگر هم منتقل می‌شود.^۷

۳- سن: در ارتباط با خشونت مردان علیه زنان، سن نیز عامل مؤثری است. مردان جوان‌تر بیشتر از مردان مسن، تمایل به رفتارهای خشونت‌آمیز علیه همسران خود دارند.^۸

۴- اعتیاد به الکل: میان الکل و خشونت، ارتباط مستقیم وجود دارد. شوهرانی که به مصرف الکل می‌پردازند، نسبت به همسران خود خشونت بیشتری نشان می‌دهند. الکل پیوند زناشویی را سست و اغلب آن را نابود می‌سازد.^۹

ب) عوامل غیر مستقیم در بروز خشونت خانگی

۱- آداب و رسوم و فرهنگ جامعه: گاهی خشونت علیه زنان را به کمک آداب، رسوم و سنت‌های غیر مذهبی توجیه می‌کنند. گروه‌های اجتماعی، اعم از شهری،

♦ در ارتباط با خشونت مردان ه زنان، سن نیز مؤثری است. ان جوان بیشتر ز مردان مسن، بل به رفتارهای خشونت‌آمیز همسران خود دارند

قانون مجازات عمومی سابق باز می‌گردد. ماده‌ی ۱۷ این قانون، مجازات قتل عمد را اعدام تعیین کرده بود و مواد ۱۷۱، ۱۷۳ و ۱۷۴ همان قانون با اعطای جنبه‌ی عمومی به ضرب و جرح عمدی علیه اشخاص، با توجه به طول مدت دوران مجروح یا مضروب، مجازات حبس برای مرتکب قرار داده بود. پس از انقلاب اسلامی، در قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲، جنبه‌ی عمومی از خشونت جسمی علیه اشخاص حذف گردید و به مجازات‌های مقرر در قانون حد و قصاص و دیات مصوب ۱۳۶۱ اکتفا شد. بالاخره با توجه به نتایج سوء حذف جنبه‌ی عمومی خشونت جسمی علیه اشخاص، مقنن متمایل به رجعت دوباره به قانون مجازات عمومی و جعل مجازات حبس علاوه بر قصاص و دیه برای قتل و صدمات بدنی عمدی گردیده است. در حال حاضر، مطابق مواد ۶۱۲، ۶۱۳ و ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵، ایراد صدمه‌ی عمدی به دیگری دارای جنبه‌ی عمومی بوده و حتی گذشت شاکی خصوصی مانعی در جهت اجرای مجازات از باب مصالح اجتماعی نمی‌باشد. با این وجود مقنن ایران هیچگاه به قیاحت ارتکاب چنین اعمالی بر زنان به عنوان قشر آسیب‌پذیر و نیازمند حمایت به‌ویژه در کانون خانواده توجه نداشته و گاه مرتکب را از مجازات معاف می‌نماید. این معافیت در قانون مجازات عمومی، نسبت به قوانین جزایی پس از انقلاب اسلامی نمود بیشتری دارد.

قتل در فراش، جرم انگاری قانونی ابزاری در خدمت

خشونت علیه زنان

بر اساس ماده‌ی ۱۷۹ قانون مجازات عمومی هرگاه شوهری زن خود را با مرد اجنبی در یک فراش یا در، در حالی که به منزله‌ی وجود در یک فراش باشد، مشاهده نماید و شوهر مرتکب قتل، جرح یا ضرب یکی از آنها یا هر دو شود، معاف از مجازات می‌گردد. هرگاه کسی به طریق مزبور دختر یا خواهر خود را با مرد اجنبی که علاقه‌ی زوجیت بین آنها نباشد، ملاحظه نماید و مرتکب قتل گردد به حبس تأدیبی از یک تا شش ماه محکوم می‌شود و اگر در مورد قسمت اخیر این ماده مرتکب جرح یا ضرب شود به حبس تأدیبی





از هشت روز تا د و ماه محکوم می‌گردد. ماده‌ی ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی معافیت از مجازات را تنها برای شوهر در نظر گرفته است. در ماده‌ی ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی آمده است: «هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد، فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند». حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است. درست است که در ماده‌ی فوق معافیت تنها شامل شوهر زن می‌گردد و برادر و پدر او را در بر نمی‌گیرد با این وجود لفظ (می‌تواند) که در متن ماده آمده است به نوعی مجوز قتل را برای مردان صادر می‌نماید. در صورتی که این امر با سیاست جنایی مقابله با بروز بزه و پیشگیری از افزایش خشونت منافات دارد. حتی اگر گفته شود مسأله زنای زن با مرد می‌بایست توسط شوهر اثبات گردد و این خود به نوعی از اعمال بد و دلایل و از روی اشتباه قتل در فراش جلوگیری می‌کند، باز اهمیت ضررهای وجود این ماده و تبعات منفی آن را کاهش نمی‌دهد.

برخورد قانون مجازات اسلامی با خشونت علیه تمامیت معنوی زنان

شخصیت در معنای لغوی عبارت است از «مجموعه‌ی عوامل باطنی یک شخص»^{۱۱} و در معنای حقوقی عبارتست از: «حالت تشخیص شخص از این جهت که موضوع حق

بدترین
نوع ضربه‌ی
جسمی، به تنهایی
خشونت نمی‌باشد
بلکه شکنجه‌ی
روحی و زندگی
در ترس و وحشت
بزرگترین و
بدترین نوع
خشونت
به شمار
می‌رود.

و تکالیف قرار گیرد»^{۱۲} خداوند متعال بر حفظ کرامت و شخصیت انسان‌ها تأکید نموده و انسان را بر تمامی موجودات عالم برتری داده است. بنابراین در حکومت اسلامی، حفظ حیثیت و شخصیت انسان از وظایف قوای حاکم است و در این میان شخصیت زن به عنوان مادر و تربیت‌کننده‌ی فرزندان جامعه، باید سخت مورد توجه قرار گیرد. قانونگذار قبل از انقلاب، در ماده ۲۷۶ قانون مجازات عمومی، توهین، فحاشی و استعمال الفاظ رکیک را از امور خلاف دانسته و وزارت داخله، حبس از یک روز و بیش از یک هفته و غرامت کمتر از سه قران و بیش از پنج تومان را؟؟ برای آن تعیین کرده بود. پس از انقلاب، با حذف طبقه‌بندی جرایم به خلاف، جنحه و جنایت مقنن در قانون تعزیرات به جرایم علیه حیثیت توجه نموده و در حال حاضر نیز در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵، اعمال خدشه‌دار کننده‌ی حیثیت اشخاص از جمله توهین، افتراء، قذف و اشاعه‌ی اکاذیب مورد منع قانونگذار قرار گرفته است. اما متأسفانه، مقنن در طول تحولات قانونگذاری خویش، هیچگاه به جنسیت بزه دیده توجه خاص مبذول نکرد است. فقط مقنن در باب قذف، نیم‌نگاهی به وضعیت زن بزه دیده نموده است. در جهت تخفیف مجازات ماده‌ی ۱۶۱ قانون مجازات اسلامی، توهین به زن از باب قذف توسط شوهر

را به شرط لعان، موجب سقوط حد قذف دانسته است. لعان مباحله‌ی خاص بین زوجین است که اثرش رفع حد زنا یا نفی فرزند از زوج می‌باشد. البته باید به این نکته نیز اشاره نمود که در ماده‌ی ۱۵۰ قانون مجازات اسلامی، تقاضای حد برای فرزند آن مشترک زوج قذف کننده و زوجه‌ی متوفی که قذف نسبت به وی روا داشته شده است را ممکن ندانسته است. زیرا با فوت زوجه‌ی بزه دیده جرم قذف، فرزند آن، وارث وی بوده و اصل عدم تسلط فرزند بر پدر، ایجاب می‌کند به فرزند آن، امکان مطالبه‌ی حد بر پدر خویش داده نشود.

آمار برخی از خشونت‌های خانگی در ایران

بر اساس یافته‌های طرح ملی بررسی خشونت خانگی از دیدگاه زنان در مقیاس شاخص کلی خشونت، از اول زندگی مشترک تا سال ۱۳۸۳، چنین بوده است: شهرهای زاهدان و سمنان، در شدت صدمات ناشی از خشونت خانگی (کیود کردن، لق کردن دندان‌ها، شکستن دست و پا، پاره کردن پرده‌ی گوش و...) زاهدان و شهرکرد، در استفاده از تهدید به آزار، تهدید به شکایت و...، زاهدان و ساری در خشونت فیزیکی نوع اول (گاز گرفتن، بستن، زندانی کردن، چنگ انداختن، کشیدن مو، اخراج از خانه و...)، زاهدان و یزد، در خشونت فیزیکی نوع دوم (سیلی زدن، زدن با مشت، لگد زدن، کشیدن روی زمین، هل دادن و...)، خرم‌آباد و یاسوج، در خشونت روانی و کلامی (به کار بردن کلمات رکیک، بهانه‌گیری، قهر، بد اخلاقی، دشنام دادن و...)، اراک و یاسوج، در خشونت اقتصادی و مالی (ندادن خرجی و پول کافی، ایجاد مضیقه‌ی مالی، اجبار برای درخواست پول و...)، زاهدان و بوشهر در خشونت حقوقی و خشونت‌های مربوط به طلاق (امتناع از طلاق برخلاف اصرار زن به متارکه، ازدواج مجدد بدون اجازه، جلوگیری از دیدن فرزند آن در زمان متارکه و...)، خرم‌آباد و مشهد، در خشونت ممانعت از رشد اجتماعی، فکری و آموزشی (ایجاد محدودیت در ارتباط‌های فامیلی، دوستانه و اجتماعی، رفتن به خانه‌ی پدری و خویشاوندان و...)، به ترتیب بالاترین و پایین‌ترین موارد وقوع خشونت را شاهد بوده‌اند.^{۱۳}

علت مخفی ماندن بزه خشونت خانگی

با وجود این‌که در طول تاریخ، خشونت خانگی رایج‌ترین نوع خشونت علیه زنان بوده است شناخت کمی نسبت به آن

وجود دارد. عواملی چون فقدان اطلاعات در مورد شیوع و گستردگی این گونه اعمال، عدم درک موضوع و نبود امکانات قابل ارائه به زنانی که چنین خشونت‌هایی را تجربه می‌کرده‌اند، از دلایل اصلی مخفی ماندن این موضوع بوده است. علاوه بر عوامل یاد شده که باعث مخفی ماندن مسأله‌ی خشونت نسبت به زنان در خانه شده است، عقاید غلط، سنت‌های نادرست و به طور کلی ذهنیت باطل حاکم بر جوامع، زن را به طور نمادین موجودی درجه دوم تلقی کرده و گاهی او را مستحق تنبیه و خشونت می‌دانسته و مردان را مجاز می‌شناخته که هرگونه مایل هستند با زنان رفتار نمایند. البته باید گفت بسیاری از بزه‌یادگان نیز این آزار و اذیت‌ها را جرم ندانسته و هرچند در سراسر زندگی‌شان چه در خانه‌ی پدر و چه در خانه‌ی همسر متحمل شکل‌های گوناگونی از خشونت‌های جنسیتی می‌شوند، خود را بزه‌یادیده قلمداد نمی‌کنند.^{۱۴}

برآورد کلی انجام شده مربوط به گستره‌ی خشونت خانگی در ۲۸ مرکز استان کشور نشان می‌دهد که ۶۶٪ خانواد‌های مورد مطالعه، از اول زندگی مشترک تا کنون حد اقل یک بار تجربه‌ی خشونت خانگی با تعریف عام آن را داشته‌اند.

مصادیق حمایت قانون از زنان در برابر خشونت خانگی اقدام قانونگذار ایران در جلوگیری از عسر و حرج زن در محیط خانواده و کاهش آسیب‌های روانی در مواد ۶۴۲ و ۶۴۵ قانون مجازات اسلامی قابل توجه است. در ماده‌ی ۶۴۲ این قانون، عدم پرداخت نفقه‌ی زن توسط شوهر را وصف کیفری بخشیده و در ماده‌ی ۶۴۵ نیز در جهت حفظ امنیت و آسایش زن در رفع عسر و حرج از وی در اثبات رابطه‌ی زوجیت، مردی را که بدون ثبت در دفتر اسناد رسمی مبادرت به ازدواج دائم، طلاق و رجوع نماید، به مجازات حبس تعزیری تا یک سال محکوم کرده است. نکته‌ی قابل توجه در این ماده عدم مجازات زن است. گرچه عقد ازدواج با قصد و رضای زوجین واقع می‌شود قانونگذار در این ماده فقط برای زوج که مبادرت به ازدواج بدون ثبت آن در دفتر رسمی نمود مجازات قرار داده است. از مصادیق قابل ستایش عملکرد قانونگذار در توجه به جنسیت بزه‌یادیده، تدوین ماده‌ی ۶۱۹ قانون مجازات

اکثر مردانی که در دوران کودکی‌شان، شاهد خشونت والدین خود بودند و یا خودشان مورد خشونت قرار گرفته‌اند، بیشتر احتمال دارد که دست‌به‌رفتارهای خشونت‌آمیز بزنند به طوری که می‌توان گفت خشونت به نسل‌های دیگر هم منتقل می‌شود.



پنوشنت:

1-Report of the United Nation Special Reporter on Violence Against Women, 1995

۲- مرتضوی، نسرين: جایگاه زنان بزه دیده در سیاست جنایی ایران، پایان نامه مجتمع آموزش عالی قم، ۱۳۷۶، ص. ۱۸.

۳- ستوده، هدایت ا. و میرزایی، بهشته و یازند، افسانه: روانشناسی جنایی، چاپ اول، نشر آوای نو، تهران، ۱۳۷۶.

۴- حسین پور، اکرم: خشونت علیه زنان در کشورهای جهان، مجله‌ی نده، شماره سی و پنجم، ۱۳۸۳، ص. ۵۴.

۵- امینی، ثریا: گزارشی از نشست خشونت خانگی علیه زنان، گزارش علمی و آموزشی، طرح ملی، ۲۳ مهرماه ۱۳۸۲، ص. ۵.

۶- هامبتن، رابرت: امروز بر خاشگیری، فردا خشونت، ترجمه شهرام رفعتی و بهنام بهراد، نشر و امر آموزش مرکز مشارکت زنان، شهریور ۱۳۷۷، ص. ۴.

۷- همان، ص. ۵.

۸- کی‌نیا، مهدی: مبانی جرم‌شناسی، جلد دوم، چاپ دوم، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ص. ۱۰۰۲.

۹- همان، ص. ۱۰۰۲.

۱۰- کار، مهرانگیز: پژوهشی درباره‌ی خشونت علیه زنان در ایران، چاپ سوم، نشر روشنگران و مطالعات زنان، ص. ۴۶.

۱۱- معین، محمده: فرهنگ فارسی، جلد دوم، چاپ ۱۵، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۹، ص. ۲۰۳۲.

۱۲- جعفری لنگرودی: محمد جعفر، ترمینولوژی حقوقی، چاپ چهارم، نشر گنج دانش، ۱۳۳۸، ص. ۳۷۹.

۱۳- امینی، ثریا: گزارشی از نشست خشونت خانگی، همان، ص. ۴.

۱۴- اعزازی، شهلا: زنان کتک خورده، چاپ اول، نشر سالی، ۱۳۸۰، ص. ۲۵.

اسلامی و دادن وصف کیفری به توهین‌کنندگان و مزاحمان اطفال و زنان در اماکن عمومی است. این ماده از چند جهت قابل توجه است.

از یک طرف عمل مزاحمت در معابر و خیابان‌ها را که نسبت به مردان فاقد جنبه‌ی کیفری است، نسبت به زن قابل مجازات دانسته است. از طرف دیگر ذکر عنوان مزاحمت بی هیچ قید و شرطی، سبب می‌شود هر عملی که در نظر عرف موجب مزاحمت دیگری شود، در حیطه‌ی این ماده قرار گیرد.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

اگرچه موارد کشف شده‌ی خشونت خانگی فقط درصد پایینی از واقعیت‌های راجع به این موضوع را در برمی‌گیرد و اکثر خشونت‌های خانوادگی در محیط خانواده مدفون می‌گردد، اما باید توجه داشت که اعتراض‌های خفته و یابی نتیجه، آثار مخرب‌تری نسبت به خشونت‌های آشکار شده به بار می‌آورد. به همین منظور بررسی علل و عوامل زمینه‌ساز خشونت علیه زنان می‌تواند آثار و نتایج جرم‌شناختی و روانشناختی مفید و مثبتی را در برداشته باشد و راهکارهای مناسبی را در جهت پیشگیری از وقوع بزه خشونت علیه زنان فراهم کند.

در این راستا نقش حکومت و قانونگذاری در جهت پیشگیری و درمان خشونت‌های خانوادگی دارای اهمیت بسیار است. اولین وظیفه‌ی حکومت، ارتقای فرهنگ دینی، اخلاقی و انسانی در جامعه است. میزان این ارتقا، ارتباطی مستقیم با آشنایی افراد (به ویژه در خانواده) به حقوق و تکالیف متقابل خود نسبت به یکدیگر دارد. حذف عوامل اساسی خشونت از جمله فقر و فساد که کارکردی متضاد با تحکیم خانواده دارد، گام‌های بعدی حکومت می‌باشد.

البته از نقش حکومت در قانونگذاری صحیح و ایجاد ضمانت‌اجراه‌های مناسب و مؤثر در جهت رفع خشونت خانگی و بررسی قوانین مبهم یا جرم‌زا نباید غافل بود تا بدین وسیله محیطی سالم در جهت رشد و تعالی دختران و زنان ایرانی در خانواده فراهم و افراد جامعه از سلامت جسمی و روانی لازم برای حضور در جامعه برخوردار گردند.

از مصادیق قابل ستایش عملکرد قانونگذار

در توجه به جنسیت بزه دیده، تدوین ماده‌ی ۶۱۹ قانون مجازات اسلامی و دادن وصف

کیفری به توهین‌کنندگان و مزاحمان اطفال و زنان در اماکن عمومی است.

این ماده از چند جهت قابل توجه است. از یک طرف عمل مزاحمت در معابر و خیابان‌ها

را که نسبت به مردان فاقد جنبه‌ی کیفری است، نسبت به زن قابل مجازات دانسته است.



چکیده

در دوران معاصر، تلاش دانشمندان و عالمان اقتصاد بر این است که در مواجهه با شرایط و حوادث اقتصادی و تجربه‌های بشری بازتابی علت‌شناسانه داشته باشند و تا حد امکان در سایه‌ی بررسی و مطالعه‌ی روندها و داده‌های آماری به تبیین علمی و عملی موضوع پرداخته و نظریه‌های راهگشا ارائه کنند. در سایه‌ی همین تلاش نظری و عملی است که علم اقتصاد راه رشد و تکامل را پیموده و جوامعی که در معرض این مباحث و بهره‌گیری از آنها بود هاند نیز مسیر توسعه‌ی اقتصاد را با وجود فراز و نشیب‌های بسیار طی کرده و به درجه‌ی مناسبی از پیشرفت و توسعه دست یافته‌اند. طبعاً جامعه‌ی ما هم برای رسیدن به رشد و توسعه همین مسیر را طی می‌کند. لذا انتظار می‌رود که در مواجهه با مسایل و چالش‌های اقتصاد جامعه، تا حد امکان به تبیین علمی و عملی موضوع پرداخته شود و راه عبور از چالش‌ها هموار گردد. در این عرصه ضروری است دولت و دولتمردان بیش‌ترین حوصله و سعی صد را از خود نشان داده و به جای توجیه عملکرد خود و دراز کردن انگشت اتهام را، به سوی دیگران و دیوار کوتاه مطبوعات و روزنامه نگاران، گوش و چشم خود را به روی گفته‌ها و نوشته‌های منتقدان باز کنند و با کمک‌گیری از خرد جمعی به اصلاح سیاست‌ها و اقدامات برای حل مسایل و مشکلات و جلب رضایتمندی شهروندان بپردازند که پیمودن این طریق به نفع همه است.

رابطه‌ی نقد ینگی، تورم و گرانی:

با توجه به این‌که پدیده‌ی «گرانی» موضوع روز جامعه‌ی ما است و نظرسنجی‌های انجام شده حاکی از آن است که درصد بالایی از افراد جامعه - بیش از ۷۰ درصد - بر این واقعیت صحه می‌گذارند اما دولت مردان و به ویژه رؤسای دولت و مجلس با تکیه بر شاخص «تورم» اعلامی از سوی بانک مرکزی ۱۰/۹۹ درصد در پایان شهریور ۸۵ نسبت به شهریور ۸۴ از عملکرد اقتصاد یکساله‌ی دولت در کنترل تورم دفاع کرده و به گونه‌ای به نفی واقعیت «گرانی» مطرح در جامعه پرداخته‌اند و ادامه‌ی اجرایی سیاست‌های متخذه و روند موجود را تأیید می‌کنند و بعضاً تصورشان بر این است که نیازی به شنیدن و دیدن حرف‌ها و نوشته‌های دیگران نیست!



رابطه‌ی نقد ینگی تورم و گرانی

علی مزروعی



اصلاح و تکمیل شد تا بتواند پاسخگوی رویداد های حادث باشد.

این دیدگاه را می توان با پاسخ رییس سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور مقایسه کرد که در جواب سؤال یکی از خبرنگاران که از او پرسیده بود: «پیش بینی نرخ تورم در گذشته ی نزدیک ۳۰ تا ۴۰ درصد بود اما چنین نشد، البته منتقدان عنوان کردند که در ایران حجم نقد ینگی و گرانی تأثیری در نرخ تورم ندارد. برای منتقدان چه پاسخی دارید؟» به رابطه ی فیشر اشاره کرد و می افزاید: «به هر نسبتی که نقد ینگی افزایش می یابد نرخ تورم نیز افزایش می یابد.

منتقدان می گویند اقتصاد ایران از این رابطه تبعیت می کند، اما این رابطه تاکنون (۲۰۰ سال گذشته) بین نقد ینگی و تورم در اقتصاد ایران ایجاد نشده و هر ۱۰ درصد افزایش نقد ینگی فقط چهار درصد نرخ تورم را افزایش داده است. چنین رابطه ای به اثبات نرسیده و در شش ماهه ی اول سال هم نرخ تورم به اندازه ی رشد نقد ینگی افزایش نیافته است.»

وی ادامه داد: «نرخ تورم حدود ۱۱ درصد در ۱۲ ماهه ی منتهی به شهریور ۸۵ نسبت به ۱۲ ماهه ی منتهی به شهریور ۸۴ افزایش یافته است، در حالی که نقد ینگی بیش از ۳۰ درصد است.

منتقدان نگرانی دارند که اگر رابطه ی یک به یک بین نرخ تورم و نقد ینگی وجود نداشته باشد ممکن است نرخ تورم پنهانی بروز پیدا کند. به این ترتیب به منتقدان پاسخ علمی ارایه می شود.



تقاضاکنندگان در شرایط تورم، به جای آن که فردا بخرند، از امروز اقدام به خرید می کنند و عرضه کنندگان به جای آن که امروز بفروشند به فردا موکول می کنند.

در سه دهه ی اخیر آنچه تبیین کنند هی چرایی رخداد «تورم» در ایران بوده است، مسأله ی «رشد نقد ینگی» بالا و چند برابر نرخ رشد تولید است، به گونه ای که «رابطه ی نقد ینگی، تورم و گرانی» به گفتمان غالب در ادبیات اقتصادی ایران تبدیل شده است.

هر دانشجوی علم اقتصاد با آشنایی به «نظریه ی مقداری پول» می داند که افزایش نقد ینگی بیش از رشد تولید، به افزایش سطح عمومی قیمت ها دامن خواهد زد، اما این که چه رابطه ای بین این دو متغیر در عرصه ی عمل وجود خواهد داشت خود منجر به عرصه ی مباحث درازدانی در روند تکاملی علم اقتصاد شده است که جای تأمل و عبرت آموزی فراوان برای انطباق با شرایط اقتصادی جامعه ی ما و درس آموزی برای گره گشایی دارد.

«نظریه ی مقداری پول» از قدیمی ترین و مشهورترین نظریه های اقتصادی است که سلطه ی آن در سراسر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ قدرت استدلالی آن را در بیان نوسانات قیمت ها نشان می دهد.

منظور از «نظریه ی مقداری پول» بیان نوسانات سطح عمومی قیمت هاست. طبق این نظریه رابطه ای مستقیم و نسبی بین مقدار پول در گردش و سطح عمومی قیمت ها موجود است.

اصل مسلمی که «نظریه ی مقداری پول» بر آن متکی است این است که پول فقط در سطح قیمت ها اثر دارد نه در سایر متغیرهای اقتصادی از جمله؛ سطح تولیدات و فعالیت های اقتصادی. طرفداران این نظریه برای پول هیچ گونه نقش محرکی قایل نیستند و معتقدند که پول به خودی خود نه می تواند به وجود آوردن هی عدم تعادل باشد و نه محرک فعالیت های اقتصادی. ارزش آن به عکس مقدار آن بستگی دارد. اگر بر مقدارش بیفزایند، بدون آن که عرضه ی کالا افزایش یابد قیمت ها به همان نسبت افزایش می یابند و اگر از مقدارش کم کنند به همان نسبت سطح عمومی قیمت ها پایین می آید.

به عبارت دیگر «پول خنثی است و سطح عمومی قیمت ها مستقیماً با مقدار پول در گردش بستگی دارد.» (کلیات علم اقتصاد، دکتر باقر قدیری اصلی، ص ۱۹۵)

اما در عرصه ی عمل و در تطابق با شرایط حادث در کشورهای غربی به تدریج از قدرت توضیح دهندگی این نظریه کاسته شد و به همین دلیل دچار تغییر و

و آن گذشته‌ی ۲۰ ساله ایران در رابطه‌ی نرخ تورم و نقد ینگی است. بنابراین ما نگران این قضیه نیستیم چون این رابطه در ایران به اثبات نرسیده و این سؤال مطرح است که آیا نقد ینگی فعلی کفایت لازم برای اداره‌ی امور اقتصادی کشور را دارد یا خیر؟»

وی در پاسخ به سؤالی که خود مطرح کرده، می‌افزاید: «یک واحد تولیدی را پیدا کنید که بگوید مشکل نقد ینگی جاری - سرمایه در گردش - ندارد؟ بنابراین باید گفت چرا از افزایش نقد ینگی هراس داریم در حالی که پاسخ سؤال مطرح شده را نمی‌دانیم. امروز سیستم بانکی کشور با پرداخت تسهیلات در شش ماهه‌ی اول اعلام می‌کند که در خط قرمز قرار گرفته و امکان پرداخت بیش‌تر نیست. اگر نگران تورم هستیم باید عوامل دیگر را در نظر بگیریم.»

وی با بیان این‌که اگر اقتصاد ایران در بخش عرضه مورد کمک واقع نشود به طور حتم اقتصاد در این بخش با مشکل مواجه می‌شود، ادامه داد: «جای بحث گسترده‌ی وجود دارد چرا که اقتصاد ایران تک معادله‌ی تک متغیر نیست بلکه چند معادله‌ی چند متغیری است.» (سرمایه، ۸۵/۱۷، ص ۳)

در این‌که جای بحث گسترده‌ی در مورد مسایل اقتصاد ایران وجود دارد جای هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد و در این‌که در مورد «رابطه‌ی نقد ینگی، تورم و گرانی» نیز همین حکم جاری است، تردیدی نباید وجود داشته باشد و به همین دلیل توجه مسئولین مربوطه و دستگاه مدیریت و برنامه‌ریزی کشور را به نکات ذیل جلب می‌کنیم به امید آن‌که مورد توجه قرار گرفته و مفید فایده باشد:

۱- ترسیم منحنی نرخ رشد نقد ینگی و تورم در سال‌های گذشته، به ویژه از سال ۱۳۵۳ که به افزایش ناگهانی قیمت نفت و در پی آن افزایش نقد ینگی در اقتصاد ایران دامن زده می‌شود، حاکی از نوعی همبستگی و حرکت موازی است که از رابطه‌ی حدود یک به یک شروع و به تدریج از آن کاسته می‌شود و در حال حاضر از نوعی رابطه‌ی حدود یک به نیم حکایت دارد. از سال ۱۳۵۳ تاکنون متوسط سالانه‌ی نرخ رشد نقد ینگی حدود ۲۵ درصد و تورم حدود ۱۷ درصد بوده است و علت اصلی نرخ تورم دورقمی و نهادینه شده در اقتصاد ایران

طی بیش از سه دهه‌ی اخیر را باید در رخداد همین نرخ رشد نقد ینگی بالا دانست و قطعاً هر گونه تلاش برای یک رقمی کردن نرخ تورم و به تبع آن مهار پدیده‌ی «گرانی» در اقتصاد ایران باید معطوف به کنترل نرخ رشد نقد ینگی باشد که تحقق این هدف از معبر اجرای سیاست‌های سخت‌گیرانه در رعایت انضباط مالی و پولی توسط دولت می‌گذرد و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و بانک مرکزی بیش‌ترین مسؤولیت را در این باره به عهده دارند و نگرانی منتقدان نسبت به افزایش حجم بودجه‌ی دولت، به ویژه هزینه‌های جاری، قطعاً باید مورد توجه و تأمل دولت مردان قرار گیرد.

۲- پیش از این در یادداشتی ذیل عنوان «آیا نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی درست است» به بررسی دلیل این‌که چرا با وجود رخداد نرخ رشد نقد ینگی ۳۶/۴ درصد در پایان مرداد ماه ۸۵، نرخ تورم اعلامی ۱۰/۵ درصد است، پرداخته‌ام اما با توجه به تکیه و تأکید مقامات دولتی بر شاخص «نرخ تورم» در مقابل پدیده‌ی «گرانی» لازم می‌دانم که از زوایای دیگری به این موضوع بپردازم و آن این‌که اگر مقامات دولتی و مسؤولان اقتصادی کشور بین این دو مسأله یعنی «تورم» و «گرانی» این‌همانی برقرار کنند از شناخت دقیق مسأله و برخورد واقع‌بینانه و علمی با موضوع باز خواهند ماند. با وجود همبستگی «تورم» و «گرانی» اما به لحاظ شرایط اقتصادی «گرانی» می‌تواند برای غالب شهروندان به طور ملموس وجود داشته باشد در عین حالی که سرعت «نرخ تورم» در محاسبات بانک مرکزی نسبت به گذشته کم‌تر شده باشد. برای توجیه و تبیین همین موضوع بوده است که در روند بحث پیرامون «نظریه‌ی مقداری پول» یعنی «رابطه‌ی نقد ینگی، تورم و گرانی» دو نظریه‌ی «درآمد» و «روانی» عرضه شده‌اند که در ادامه به شرح آن‌ها از یک متن اقتصادی می‌پردازم:

«نظریه‌ی «درآمد» و نظریه‌ی «روانی» مکمل هم‌اند، اولی عوامل کمی و دومی عامل‌های روانی را در توجیه نوسان قیمت‌ها مورد توجه و بحث قرار داده است. منظور از «نظریه‌ی درآمد» این است که ارزش پول به حجم آن وابسته نیست بلکه به ارزش ذهنی‌ای که مردم برای قدرت خرید خود قایل‌اند، بستگی دارد. به عبارت دیگر ارزش پول تابع اهمیتی است که مردم برای آخرین واحد درآمد پولی خود قایل هستند. مثلاً اگر درآمد شخصی کلاً ۵۰۰

♦ در سایه‌ی تحقق «رشد اقتصادی» و «هدفمند کردن یارانه‌ها» می‌توان انتظار داشت که «توزیع عادلانه‌ی درآمد» نیز در جامعه محقق شود.



تومان در ماه باشد و آن ۵۰۰ تومان درست برابر حد اقل هزینه‌ی زندگی او باشد، برای آخرین واحد پول خود یعنی برای پانصد مین تومان ارزش زیادی قایل است ولی اگر درآمد ماهانه‌ی او از ۵۰۰ تومان به ۱۰۰۰ تومان افزایش یابد ارزشی که برای هزارمین تومان قایل خواهد شد به مراتب کم‌تر از ارزشی خواهد بود که برای پانصد مین تومان قایل است و چون تومان‌های جدید نیازمندی‌های نهایی ناچیزتری را برآورده می‌کند، برای آن مطلوبیت یا فایده‌ی کم‌تری قایل خواهد شد. به این ترتیب شدت احتیاجی که به وسیله‌ی آخرین واحد پولی رفع می‌شود با درآمد رابطه‌ی معکوس دارد، هرچه درآمد بیشتر شود شدت نیازمندی که به وسیله‌ی آخرین واحد پول رفع می‌شود کم‌تر خواهد بود و هرچه درآمد کم‌تر باشد شدت نیازمندی که به وسیله‌ی آخرین واحد پول مرتفع می‌شود، بیش‌تر خواهد بود. برعکس وقتی که درآمد کاهش پیدا کرد، آخرین واحد پول ارزش بیش‌تری خواهد داشت. در این نظریه عامل علی برخلاف «نظریه‌ی مقداری پول» درآمد است نه مقدار پول در جریان. مسلماً هنگامی که حجم درآمد افزایش می‌یابد میزان پول نیز بیشتر می‌شود. ولی افزایش قیمت‌ها وقتی تحقق خواهد یافت که افزایش حجم پول موجب رشد سطح درآمد‌ها شود. «نظریه‌ی درآمد» در بیان ارزش پول این مزیت را دارد که به روشنی اهمیت کانال‌های مختلفی را که در این جریان، پول به آن‌ها سوق داده می‌شود معلوم می‌کند، مثلاً اگر پول اضافی به مجرای درآمد دارندگان درآمد‌های ناچیز سوق داده شود، افزایش درآمد به علت بالا بودن میل نهایی به مصرف موجب افزایش تقاضا و قیمت‌ها می‌شود، در حالی که اگر درآمد‌های اضافی به کسانی تعلق گیرد که دارای درآمد سرشار باشند قسمت مهمی از آن پس‌انداز و به سرمایه‌گذاری تخصیص خواهد یافت و به نسبت قبلی موجب افزایش تقاضای کالاهای مصرفی نخواهد شد. با «نظریه‌ی درآمد» نکاتی که در «نظریه‌ی مقداری پول» مبهم مانده بود روشن می‌شود. به وسیله‌ی این نظریه می‌توان فهمید چرا تغییر قیمت‌ها با تغییر حجم پول متناسب نیست. در «نظریه‌ی مقداری پول» وقتی که حجم پول افزایش می‌یابد، سطح قیمت‌ها بالا می‌رود ولی در «نظریه‌ی درآمد» برای آن‌که سطح قیمت‌ها افزایش یابد باید درآمد‌ها به طور یکسان افزایش یابند، تا به یک

اندازه در قیمت کالاهای مختلف تأثیر کنند. وانگهی در «نظریه‌ی درآمد» علاوه بر عامل‌های مقداری، عامل‌های دیگری نیز در سطح عمومی قیمت‌ها مؤثرند. با پایین آمدن ارزش خارجی پول، درآمد صادرکنندگان که به نرخ سابق معامله کرده و دارای ذخایر ارزی اند افزایش می‌یابد. به طوری که ملاحظه شد، «نظریه‌ی درآمد»، گام دیگری است برای توجیه وقایع پولی و شناخت نوسان قیمت‌ها، ولی با این وجود برای بسیاری از وقایع، توجیهی ناقص است.

به دلیل این‌که دو «نظریه‌ی مقداری پول» و «نظریه‌ی درآمد» در مواجهه با واقعیات پاسخگو نبود و در بسیاری از موارد قیمت‌ها دقیقاً با تغییرات نسبی مقدار پول تغییر نمی‌کرد و سرعت جریان پول و تغییر درآمد‌ها نمی‌توانست توجیه صحیح اوضاع غیرعادی باشد «نظریه‌ی روانی» مطرح شد. بر پایه‌ی این نظریه، ارزش پول، در تحلیل نهایی به سنجش روانی افراد که نه تنها به ارزش فعلی پول متکی است بلکه به ارزش آینده‌ی آن - مبتنی بر خوف و رجاء - بستگی دارد. هنگامی که ارزش پول تنزل می‌کند عکس‌العمل روانی موجب تشدید تنزل ارزش آن می‌شود و به دلایلی که تقاضا افزایش می‌یابد، عرضه تقلیل پیدا می‌کند. تقاضاکنندگان، در شرایط تورم، به جای آن که فردا بخرند، از امروز اقدام به خرید می‌کنند و عرضه‌کنندگان به جای آن که امروز بفروشند به فردا موکول می‌کنند. به محض صعود پیاپی قیمت‌ها، مردم که خاطرات ناگواری از تورم‌های گذشته دارند تصور می‌کنند که قیمت‌ها در آینده شدیدتر از حال بالا خواهند رفت. این طرز تفکر، مردم را وادار می‌کند که بیش از معمول آذوقه تهیه

کنند و بیش از پیش برای تقاضا حریص شوند. ارزش پول پیش از آن‌که در واقع تنزل پیدا کند، در اندیشه‌ی مردم تنزل پیدا می‌کند. برعکس وقتی که ارزش پول ترقی می‌کند و مردم پیش‌بینی ترقی بیش‌تر آن را بکنند پول‌های خود را پس‌انداز یا گنج می‌کنند، تقاضا تقلیل می‌یابد و در صورت ثبات عرضه، قیمت‌ها تنزل پیدا می‌کنند و پول عملاً ترقی ارزشی پیدا می‌کند. «کلیات علم اقتصاد»، دکتر باقر قدیری اصلی، ص ۲۰۳ تا ۲۰۶) با این توضیحات فکر می‌کنم بهتر می‌شود دریافت، چرا در حالی که دولت مردان و مسؤولان اقتصادی بر نرخ تورم حدود ۱۱ درصد به عنوان یک

یک قاعده‌ی ساده‌ی اقتصادی می‌گویند که در این عالم مادی هیچ اقدامی بدون هزینه نیست، فقط آنچه انجام آن را توجیه‌پذیر می‌کند این‌که فایده‌اش بیش از هزینه‌اش باشد.



موفقیت تکیه و تأکید می‌کنند اکثریت شهروندان آن را نشانه‌ی بهبود اوضاع اقتصادی نمی‌یابند و در مقابل بر وجود پدیده‌ی «گرانی» گواهی می‌دهند.

دلیلش را باید در وضعیت درآمدی و روانی جامعه پس از روی کار آمدن دولت نهم دانست. افزایش قابل توجه رقم بودجه‌ی عمومی در نیمه‌ی دوم سال ۸۴ و سال ۸۵ و دیگر سیاست‌های اقتصادی دولت (مثل کاهش نرخ سود بانکی و نحوه‌ی دادن تسهیلات بانکی، صندوق مهر رضا، سفرهای استانی و...) در قالب شعارهای «بردن درآمد نفت به سر سفره‌های مردم» و «عدالت محوری» (توزیع عادلانه‌ی ثروت، محرومیت‌زدایی، رفع تبعیض، ارتقای قدرت خرید مردم، رفاه اجتماعی و...) موجب بهبود اندک درآمدی دهک‌های جمعیتی با درآمد متوسط و پایین شده است و با توجه به اجرای سیاست تثبیت کالاها و خدمات دولتی که نقش مؤثری در محاسبه و میزان نرخ تورم دارند، درآمد حاصله‌ی این شهروندان متوجه کالاهای مصرفی (عمدتاً خوراکی‌ها مثل گوشت، مرغ، میوه، حبوبات و...) و مسکن می‌شود و تقاضای این گونه کالاها را در جامعه بالا می‌برد که به دلیل عدم افزایش مناسب عرضه‌ی آنها (طبق قانون عرضه و تقاضا) موجبات افزایش قیمت این کالاها را بیش از «نرخ تورم» اعلامی به وجود می‌آورد. این رخداد نزد غالب شهروندان «گرانی» نام می‌گیرد و خود به وضعیتی روانی که به «انتظارات تورمی» دامن می‌زند، مبدل می‌گردد.

بنابراین نوع سیاست‌های اقتصادی دولت در نحوه‌ی هزینه‌کردن بودجه‌ی عمومی و توزیع درآمد در جامعه، در رخداد پدیده‌ی «گرانی» نقشی تعیین‌کننده دارد، روشن است که اگر سرریز افزایش نقدینگی حاصله از افزایش بالای بودجه‌ی عمومی متوجه تأمین نقدینگی بنگاه‌های اقتصادی و تولید و سرمایه‌گذاری می‌شد هرگز پدیده‌ی «گرانی» رخ نمی‌داد. در این جا باید گفت برخلاف آنچه رییس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در توجیه افزایش نقدینگی گفته‌اند که این اقدام به منظور تأمین نقدینگی بنگاه‌های تولیدی است اما متأسفانه باید گفت به دلیل ساختار اقتصادی موجود کشور حتی منابع و وام‌هایی که به طور خاص و به منظور سرمایه‌گذاری و توسعه در اختیار طرح‌های عمرانی و این بنگاه‌ها گذاشته می‌شود کمتر در این مسیر به کار گرفته شده و بخش عمده‌ی آن



وارد بازار کالا و خدمات می‌شود.

خلاصه آن‌که نتیجه‌ی بلافصل نگرش غالب دولت در مورد سیاست‌های اقتصادی و به ویژه توزیع درآمد امن زدن به تقاضای کالاهای مصرفی است که در سبب هزینه‌ی خانوارهای کم درآمد و متوسط سهم اصلی را دارند و هرگونه کمبود عرضه‌ی آن‌ها در بازار به دلیل شرایط روانی حادث - که برآمده از مجموعه‌ی سیاست‌های داخلی و خارجی دولت است - خیلی سریع خود را در قالب «گرانی» چند قلم کالا - با توجه به شرایط فصلی و زمانی - نشان می‌دهد.

همچنان که رییس سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور به درستی گفته‌اند: «اقتصاد ایران تک معادله‌ی تک متغیر نیست بلکه چند معادله‌ی چند متغیری است.» قطعاً اقتصاد هم‌هی کشورها همین گونه است اما مشکل اقتصاد ایران این است که برای دلتش متغیر یا متغیرهای هدف که در سایه‌ی آن باید معادله‌ها و متغیرهای دیگر تعریف و روابط بین آن‌ها تبیین شود معلوم نیست.

دولت در یک سال گذشته نشان داده است که چند ان به اجرای قانون برنامه‌ی چهارم توسعه پایبند نیست اما تاکنون هیچ برنامه‌ی مدون و منسجم اقتصادی برای اجرا ارائه نداده است و فقط از روی جهت‌گیری‌های گفتاری و عملی دولت، به ویژه از روی عملکرد بودجه‌ی سال ۸۴ و قانون بودجه‌ی سال ۸۵ می‌توان گفت که متغیرهای هدف دولت، «عدالت محوری» است و البته سیاست‌های اجرایی معطوف به تحقق این هدف ناروشن و بعضاً متناقض و عمدتاً متکی بر توزیع منابع عمومی ناشی از درآمد بالای نفت است و در عین حال تصور دولت‌مردان حاکم این است که دولت‌های قبلی هیچ‌گونه عنایت و توجهی به اجرای «عدالت» نداشته و یا در پی تحقق آن نبوده‌اند!

بدون شک دولت‌های قبلی جمهوری اسلامی ایران هم مانند سایر دول جهان در پی بهبود اوضاع اقتصادی و تحقق «عدالت» بوده‌اند اما وقتی مسایل اقتصاد را چند معادله‌ی چند متغیری بدانیم آن‌گاه به راحتی معلوم می‌شود که در عملکرد یک اقتصاد نمی‌توان به هدف‌گیری همه‌ی متغیرهای خوب پرداخت و تصور کرد که همزمان می‌شود هم رشد اقتصادی بالا و مطلوب داشت، هم تورم و گرانی را مهار کرد، هم بیکاری را از بین برد، هم توزیع

عدالت‌های ثروت داشت و هم فقر را به حداقل رساند و هم... مشکل دولت فعلی همان مشکل دولت‌های قبلی است با این تفاوت که دولت‌های هاشمی و خاتمی با تکیه بر برنامه‌های توسعه‌ی متغیرها هدف خود را تعیین و قبول کرده بودند هزینه‌های لازم را بپردازند که بخشی از آنها همان انتقاداتی است که بلاانقطاع از سوی دولت‌مردان حاکم فعلی بر عملکرد آن‌ها نثار می‌شود، اما دولت فعلی هنوز به هزینه‌هایی که باید بابت اجرای سیاست‌های ناروشن و پرابهامش بپردازد علم و آگاهی ندارد و البته هیچ‌یک از دولت‌های قبلی هم به اندازه‌ی این دولت بهره‌مند از درآمد سرشار نفت و ذخایر ارزی نبودند، یک قاعده‌ی ساده‌ی اقتصادی می‌گوید که در این عالم مادی هیچ اقدامی بدون هزینه نیست فقط آنچه انجام آن را توجیه‌پذیر می‌کند این که فایده‌اش بیش از هزینه‌اش باشد. تحقق هدف‌هایی همچون رشد اقتصادی بالا، اشتغال کامل، مهار و کنترل نرخ تورم و یک رقمی کردن آن، تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی و... آرزوی همه‌ی دولت‌مردان و دولت‌هاست اما دستیابی همزمان به همه‌ی این‌ها است که مشکل آفرین است و مستلزم تبادل هزینه میان آن‌ها و نوعی اولویت‌بندی متناسب با شرایط اقتصادی هر کشور در مسیر توسعه است.

دولتی که هدف «رشد اقتصادی» و «عدالت محوری» کند در عمل سیاست‌هایش منجر به تورم و گرانی و «توزیع فقر» خواهد شد اما در سایه‌ی تحقق «رشد اقتصادی» و «هدفمند کردن یارانه‌ها» می‌توان انتظار داشت که «توزیع عدالت‌های درآمد» نیز در جامعه محقق شود و امید می‌رود که دولت‌مردان حاکم با عبرت‌آموزی از تجربه‌ی یکساله‌ی خود این موضوع را دریابند و با اصلاح سیاست‌ها راه رشد و توسعه‌ی کشور را هموار کنند.

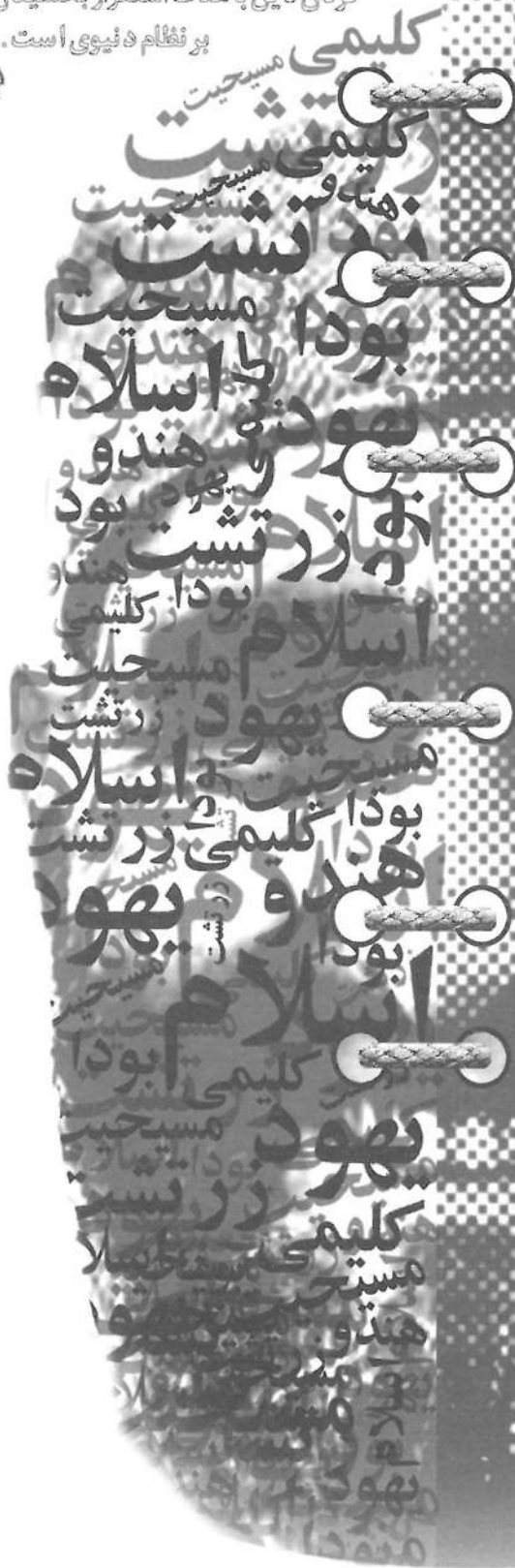


دولت فعلی
هنوز به هزینه‌هایی
که باید بابت اجرای
سیاست‌های
ناروشن و پرابهامش
بپردازد، علم و
آگاهی ندارد و البته
هیچ‌یک از دولت‌های
قبلی هم به اندازه‌ی
این دولت
بهره‌مند از درآمد
سرشار نفت و
ذخایر ارزی
نبوده‌اند.

محمد تقی فاضل میبدی

بنیاد گراہے در مواجہہ باد م و کراسے

بنیاد گراہے، اید ٹولوژی سیاسی ہبتنی پر سیاسی
گردن دین یا ہدف استقرار بخشیدن حاکمیت خدا
پر نظام دنیوی است.



د و فیلسوف د رباره‌ی تاریخ بشر گفتگو می‌کردند. اولی که فیلسوفی بد بین بود گفت: تمام تاریخ بشر را در این چند کلمه می‌توان خلاصه کرد: «رفتار نانسانی انسان با انسان». دومی که فیلسوفی خوش بین بود گفت: نه، دوست من، آن چند کلمه‌ای که تاریخ بشر را خلاصه می‌کند این است: «تحمل مشقت برای رسیدن به حکمت»^۱.

آیا زندگی ما آدمها به یک تراژدی شباهت دارد یا یک کمدی؟ پاسخ این سؤال به نگاه فیلسوفانه‌ی آدمیان و این که زندگی را با چه فلسفه‌ای دنبال می‌کنند، بر می‌گردد. دومی رودی که حیات آدمی در آن جاری است و آدمیان در آن بستر نه چند ان زلال دست و پا می‌زنند، هم به یک تراژدی شباهت دارد و هم به یک کمدی. ویل دورانت که در کتاب تاریخ تمدن، زندگی سه هزار ساله‌ی بشر را ترسیم کرده است، چنین وانمود می‌کند که از سه هزار سال تاریخ زندگی آدمها، دوهزار و هفتصد سال آن در جنگ گذشته است و این جنگها، غالباً مذهبی بوده‌اند تا سیاسی. و آدمها بیشتر برای مرزهای اعتقادی و ایدئولوژیکی جنگیده‌اند تا مرزهای جغرافیایی. به قول شاملو در زمان سلطان محمود می‌گفتند بکش چون شیعه است و در زمان سلطان حسین می‌گفتند بکش که سنی است.

در اینجایی خواهم این سؤال را مطرح کنم که زندگی دینداران، به ویژه مسلمانان، تا چه اندازه به تعالیم انبیاء و کتب آسمانی نزدیک است؟ پیامبران بزرگ بشری نوعاً از منطقه‌ی خاورمیانه و از حوزه‌ی مدیترانه برخاسته‌اند و دعوت صلح و دوستی از این خطه‌ی خاک بر افلاک گشته است. ولی چرا غبار حقد و کینه و جنگ بیشتر آسمان این منطقه را پوشاند است و هر روز و هر شب شاهد غمناکترین و فاجعه‌آمیزترین حوادث در این منطقه هستیم؟ ممکن است دواعمل عمده سبب بروز این حوادث شده باشد؛ یکی ذهنهای خشک و متعصبانه ایدئولوژیکی و دیگری منافع سیاسی گروهی اندک. این دو عامل که با هم بیبوندند نتیجه آن بحرانی است که سالهاست مسلمانان در گرداب آنند. در این مقال موجز لازم می‌دانم نگاهی به عامل اول داشته باشم و آن دگماتیسم مذهبی و یا بنیادگرایی دینی است، هرچند ممکن است اصطلاح دگماتیسم با اصطلاح بنیادگرایی تفاوتی

داشته باشد. ولی در نهایت به ایدئولوژی خشکی می‌انجامد که می‌خواهد همه‌ی آدمیان را چون بردگان تسلیم عقاید و افکار حاکمان گرداند. امروز دنیای اسلام با خطر بزرگ بنیادگرایی مواجه است، هرچند ممکن است این خطر در دنیای مسیحیت نیز وجود داشته باشد و بنیادگرایان مذهبی مسیحی در آمریکا به دنبال تجدید قوا برای تحکیم پایه‌های قدرت در این قاره‌ی بزرگ باشند، ولی با توجه به این که در آن دیار دموکراسی تا حدودی نهادینه گشته، شاید بنیادگرایی در مواجهه با دموکراسی چندان خطر خیز نباشد. ولی جهان اسلام از لحاظ سیاسی چندان تجربه‌ی دموکراسی را ندارد و حاکمان آن غالباً یا از راه زور و یا از طریق وراثت و یا از راه یک دموکراسی نیم‌بند و یا از طریق دموکراسی نه‌چند ان عقلانی و نهادینه گشته بر مردم حکومت می‌کنند. ممکن است عدوهای را گمان به این باشد که بنیادگرایی هیچگونه ضدیت و یا تنافری با دموکراسی ندارد و هر دو قابل جمع خواهد بود. در تعریف بنیادگرایی می‌گویند: «ایدئولوژی سیاسی مبتنی بر سیاسی کردن دین با هدف استقرار بخشیدن حاکمیت خدا بر نظام دنیوی. بنیادگرایی را که پدیدهای جهانی است می‌توان در بسیاری از دین‌های جهان مشاهده کرد.

از آن میان می‌توان از مسیحیت، آیین هندو، اسلام، یهودیت و سیک نام برد. از آنجا که بنیادگرایان نه تنها ارزشهای غیردینی - دنیوی / عرفی - را رد می‌کنند بلکه منکر عرف بین‌المللی نیز هستند. فرهنگهای بنیادگرایانه‌ی محلی، اعتبار کلی و جهانشمول اصول غربی مثل دموکراسی و حقوق انسانی همگانی را مورد تردید قرار می‌دهند. آنها کثرت‌گرایی و تساهل‌ناشی‌ا از آن‌را نیز رد می‌کنند بدین سان بنیادگرایی، آشکارا مخالف دموکراسی و ارزشهای مبتنی بر آن است. ظهور و لغزش بنیادگرایی در سراسر جهان ظاهراً نشانه‌ی عصری است که در آن تعارضهای میان تمدنها به تدریج جای تعارضهای سیاسی و اقتصادی میان دولت‌های ملی را می‌گیرند».

اشتباه نویسندگانی است که قرائت بنیادگرایی را به حساب اسلام گذاشته است. ممکن است پاره‌ای از مدعیان معارف اسلامی، دموکراسی و نقش مردم را با دین در تعارض بدانند و انتخابات را از باب ضرورت در دنیای امروز تلقی کنند. ولی چنین تعارضی را به



وظیفه‌ی مهم
روشنفکران دینی
معاصر این است که
تفکر بنیادی را از
تفکر نوگرایی
دینی جدا سازند
و اگر مستندات
برای تفکر بنیادی
وجود دارد و
دموکراسی را
بر نمی‌تابد، باید
آن مستندات را
توجیه و یا تاویل
کرد و با اهداف
دین سنجید.
متأسفانه برخی
آقایان اهداف
دین را فدای
احکام دین
می‌کنند.



حساب اسلام گذاشتن جفایی بزرگ به دین است. وظیفه‌ی مهم روشنفکران دینی معاصر این است که تفکر بنیادی را از تفکر نوگرایی دینی جدا سازند و اگر مستنداتی برای تفکر بنیادی وجود دارد و دموکراسی را بر نمی‌تابد، باید آن مستندات را توجیه و یا تأویل کرد و با اهداف دین سنجید.

متأسفانه برخی آقایان «اهداف دین» را فدای «احکام دین» می‌کنند.

هنوز هستند کسانی که از رجم و سنگسار در ملاء عام و برده‌داری دفاع می‌کنند و می‌گویند دستورات دین باید اجرا شود، ولو این که تمام دنیا در برابر آن بایستد. ولی چنین کسانی از این نکته غافلند که احکامی مانند سنگسار و یا برده‌داری و یا نظام خلافت، نشأت گرفته از واقعیتهای پذیرفته شده در دنیای آن روز بوده است و این واقعیتهای هیچ منافاتی با اهداف دین در آن روزگار نداشته است. ولی در دنیای امروز مقبولات عرفی تغییر یافته. نظام خلافت جایگاه خود را به نظام دموکراسی داد است. نظامهای حقوق جزا، راههای بهتری برای مبارزه با جرایم و بزهکاری پیدا کرده‌اند.

یکی از امتیازات مهم اسلام احترام گذاشتن به مقبولات عرفی جامعه است. و این که عقول آدمیان در بستر مسائل اجتماعی کمتر دچار خطا می‌شود.

کسانی که امروز می‌خواهند نظام اجتماعی و سیاسی اسلام را، که دایره مدار عرف است، به عقب و در پی آنند تا نظام برده‌داری را مشروع جلوه دهند و نقش آرای مردم در مشروعیت بخشی به نظام سیاسی را غیر مقبول قلمداد کنند و نظام خلافت را به جای نظام دموکراسی برگزینند و جمهوریت را از نظام حذف نمایند، پرچم بنیادگرایی را برافراشته‌اند.

با توجه به این که تاریخ تفکر اسلامی - بالاخص تفکر شیعی - بن‌مایه‌های روشنفکری زیادی دارد، چرا در این روزگار در عالم اسلام و به ویژه ایران، روشن اندیشی دینی روبه‌افول است؟

امروزه رسانه‌های عمومی، غالباً دست بنیادگراها است. برنامه‌های مذهبی صدا و سیما، عموماً در جهت ترویج تفکر تراتی است که به بنیادگرایی برمی‌گردد و روشنفکران دینی در آن جایگاهی ندارند.

صدای تسامح و تساهل و تکثرگرایی و همزیستی ادیان خاموش گشته است. آدمها با عینک تعصبات و

کسانی که امروز می‌خواهند نظام اجتماعی و سیاسی اسلام را، که دایره مدار عرف است، به عقب برگردانند و در پی آنند تا نظام برده‌داری را مشروع جلوه دهند و نقش آرای مردم در مشروعیت بخشی به نظام سیاسی را غیر مقبول قلمداد کنند و نظام خلافت را به جای نظام دموکراسی برگزینند و جمهوریت را از نظام حذف نمایند، پرچم بنیادگرایی را برافراشته‌اند.



خط کشیهای خشک ایدئولوژیکی همدیگر را نگاه می‌کنند. ادبیات دینی و سیاسی ما از لطافت و طراوت تهی گشته است و جنگ قدرت ایدئولوژی در غالب ممالک اسلامی نمایان است و ترورها و آدمکشیهادر قالب عملیات انتحاری و استشهادهای انجام می‌گیرد.

در کشور عراق، که مهد و مرکز عاملان دینی بوده است به نام دین خون انسانها ریخته می‌شود و یک نوع ماکیاولیسم فرهنگی رو به گسترش است که از پایگاه بنیادگرایی برمی‌خیزد.

روشنفکری دینی باید با سلاح فکر و ایمان در برابر خطر بنیادگرایی مجهز شود.

شیخ محمد عبده با نگاه روشنفکرانه‌ای که به اسلام داشت و تفکر دینی خود را از سید جمال اسدآبادی به ارث برده بود، وارد آفریقا شد و اسلامی دوباره را در آن دیار تبلیغ کرد. رمز موفقیت این عالم دینی این بود که نگاهی امروزی به اسلام داشت و اسلام را در ظرف زمان خود می‌شناخت.

امروز قرائتی از اسلام رو به ترویج است که نسل تحصیلکرده‌ی ما را به سمت فرار از مذهب سوق می‌دهد. با توجه به این که پایگاه‌های تبلیغ دین فراوان گشته و هزینه‌های زیادی در این راه صرف می‌شود، ولی فاصله‌ی جوان تحصیلکرده، غالباً با نهادهای مذهبی



زیادتر می شود. تقابل بنیادگرایی با آزاداندیشی و روشنفکری دینی، نسل جوان را با بحران اعتقادی مواجه کرده است. قرائت بنیادگرایانه از اسلام و تصلب بر اجرای پاره‌ای از احکام و طرد و لعن قرائت آزاد اندیشانه از دین، ره‌آوردی جز طالبانیسم ندارد.

ما در این سالها شاهد چه قتل‌های فجیعی بودیم که به نام اسلام رخ داده است.

روشنفکران دینی باید اسلام را از عملکرد عدوهای بنیادگرا جدا کنند. اسلام صلح و دوستی و مدارا، غیر از اسلام قتل و خشونت و تکفیر است.

در صدر اسلام می‌بینیم که ملت ایران با آغوش باز دعوت اسلام را پذیرا می‌شود، چون دعوت به صلح و دوستی و عدالت و آزادی و برابری است، ولی در سال ۱۲۰ تا ۱۳۰ هجری ابومسلم خراسانی با سپاهیان مسلمان از خراسان می‌آید و با حفظ اسلام، خلافت اسلامی را نابود می‌کند. برای این که ایرانیان به اسلام اعتقاد داشتند اما خلافت اسلامی را نامشروع می‌دانستند. یعنی تفکیک اسلام واقعی از اسلام خلفای اموی که به نام دین و قرآن بدترین فجایع را مرتکب شده‌اند.

نتیجه این که: هیچ‌گاه حکومتها نمی‌توانند زبان رسمی دین باشند.

تفکر دینی طالبانیسم که در افغانستان به قدرت رسید، سکوی پرش بنیادگرایی و القاعده شد. عجب این که بنیادگرایان در قالب القاعده در کشورهای اسلامی همدیگر را پیدا کردند ولی با کمال تأسف، روشنفکران دینی در کنار هم نیستند و یا همدیگر را نمی‌شناسند. دینداران روشن‌اندیش ایرانی از همتایان خود در مصر، مراکش، اردن و سایر کشورهای اسلامی بی‌خبر هستند. روشنفکران دینی با توطئه‌های زیاد پراکنده‌اند.

چرا کشوری مثل ایران، که مهد متفکران دینی است، فی‌المثل با کوبا در آمریکای جنوبی ارتباط دارد. ولی با کشوری چون مصر که مهد تمدن و تفکر اسلامی است، بی‌ارتباط است و دانشگاهیان و حوزویان ایرانی، دانشگاه‌های مصر را نمی‌شناسند و تبادل فکری صورت نمی‌گیرد.

متأسفانه در نظام‌های سیاسی منافع حکومتی و سیاسی مقدم بر منافع دینی و فرهنگی است. دنیای اسلام، هنوز شاهد یک سمینار مشترک میان روشنفکران دینی در کشورهای مختلف اسلامی نبوده است، و امروز عملاً چیزی که می‌تواند جلوی جنگ و خشونت را بگیرد و کشورهای اسلامی را به صلح و صفا و ثبات برگرداند و همزیستی مسالمت‌آمیز آذمیان و مذاهب را فراهم نماید، بازخوانی دوباره اسلام است. و این جز به دست روشنفکران دینی که اسلام را در ظرف زمان می‌شناسند صورت نمی‌گیرد.

به نظر نگارنده، روشنفکران دینی باید ساز و کار خود را از گروه‌های سیاسی، جدا کنند. زیرا کار سیاسی به معنای حزبی با کار فرهنگی و روشن کردن افکار جامعه در راستای معارف دینی همخوانی ندارد.

کارشناس مسائل دینی و فرهنگی باید بتواند با همه‌ی اقشار جامعه ارتباط برقرار کند و در این راستا همواره بیندیشد و قلم بگیرد و فرا حزبی حرکت کند تا بتواند مؤثر باشد.

پیشنوشت:

۱- بزرگان فلسفه، ص ۳۹۶

۲- دایره‌المعارف دموکراسی، زیر نظر سیمر مارتین از

انتشارات وزارت خارجه، ج ۱، ص ۸

علی‌رغم این
که پایگاه‌های
تبلیغ دین
فراوان گشته و
هزینه‌های زیادی
در این راه
صرف می‌شود
فاصله‌ی جوان
تحصیل کرده،
غالباً با نهاد‌های
مذهبی زیاد تر
می‌شود.

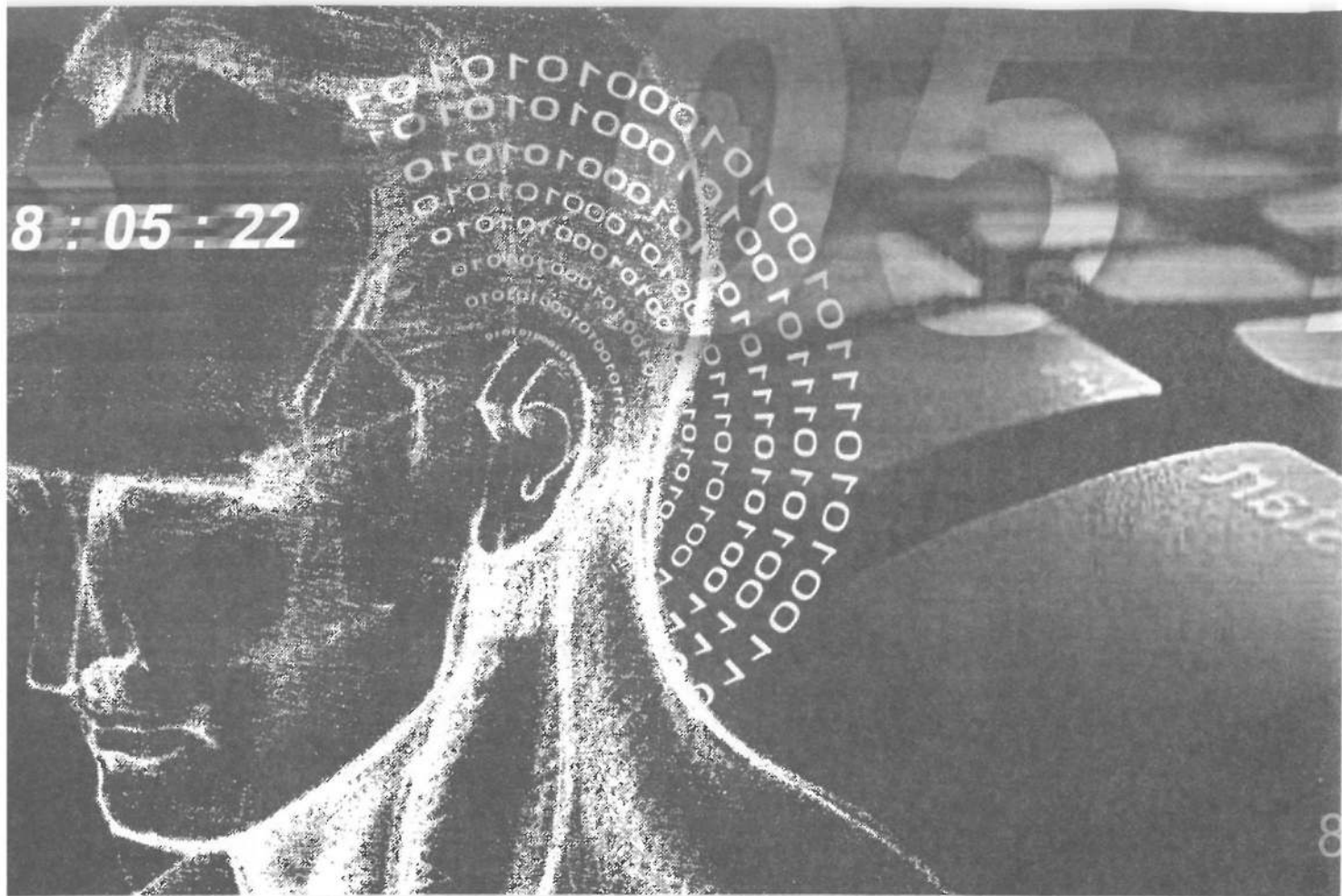


بنیادگرا

آدمواچیه با دموکرا



8 : 05 : 22



فشرده زمان، اختلال فضا در هم تنیدگی مکان

دکتر هادی خانیکی

عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی

اطلاعات‌گرایی در تحول اجتماعی، دگرگونی‌های شغلی، نظام‌های انباشت و روند‌های تکوین هویت و جامعه‌سازی- به ویژه تحت تأثیر ارتباطات- از جمله علایق و دغدغه‌های علمی اوست.

اندیشه‌ی اصلی کاستلز بر تمایز میان شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، از شیوه‌ی اطلاعاتی توسعه‌مبتنی است. او شیوه‌ی توسعه‌ی اطلاعاتی را تعیین‌کننده‌ی سطح و کیفیت توسعه‌ی مدنی‌اند و قائل به همبستگی میان روابط و مناسبات اجتماعی و پیشرفت‌های فنی با یکدیگر است. به نظر او تغییر اجتماعی محصول این دو فرآیند مستقل است.

کاستلز متخصصان اطلاعات را در عصر جدید یک طبقه‌ی نوین حرفه‌ای- مدیترتی برتری خواهد می‌داند که اساس جامعه‌ی مدنی و شیوه و سبک زندگی جدید را تشکیل می‌دهند و نقش مؤثری در از میان رفتن پایه‌های جامعه‌ی مدنی عصر مدرن و تبدیل آن به جامعه‌ی شبکه‌ای ایفا می‌کنند.

مانوئل کاستلز، استاد ۶۰ ساله‌ی برنامه‌ریزی دانشگاه برکلی کالیفرنیا و یکی از چهره‌های شناخته‌شده در میان نویسندگانی است که تغییرات شهری را براساس توسعه‌ی فن‌آوری و به ویژه فن‌آوری ارتباطی مورد بررسی قرار می‌دهند. او نویسنده‌ی کتاب‌های؛ یک پرسش شهری (۱۹۷۲)، فن‌آوری برتر، فضا و جامعه (۱۹۸۵)، شهر اطلاعاتی (۱۹۸۹)، شهرهای اروپایی، جامعه‌ی اطلاعاتی و اقتصاد جهانی (۱۹۹۴)، فن‌آوری‌های جهان، معماری پیچیدگی‌های صنعتی قرن بیست و یکم، با همکاری پیتر هال (۱۹۹۴) و جامعه‌ی شبکه‌ای (۱۹۹۶) است. در گذشته او طرفدار مارکس، ساختارگرا و متأثر از لویی آلتوسر بود. اما اینک بیشتر به عنوان متفکری آینده‌نگر شناخته می‌شود که تغییرات نوین اجتماعی و سازمانی را در پارادایم جدیدی از انعطاف در فضای جریان‌ها دنبال می‌کند.

موضوعات پُست‌فوردی نظیر وقوع تحول ساختاری سرمایه‌داری از سال ۱۹۷۳ به بعد و ظهور پُست‌فوردیسم،



کاستلز تحولات فن شناختی را موتور حرکت جامعه به سمت عصر اطلاعات و به تعبیر خاص خود جامعه‌ی شبکه‌ای می‌داند.

او جریان‌های اطلاعاتی را به وجود آورنده‌ی شهرهای جهانی می‌داند و همین موجب شده است که منتقدان او را یک جبرگرای فن شناس بداند. کاستلز شبکه‌های اطلاعاتی را وجه تبیین‌کننده‌ی نوع فعالیت‌های کنشگران اجتماعی در دهه‌های پایانی سده‌ی بیستم می‌داند و به بررسی روابط این شبکه‌ها و تغییرات محیط زیست شهری و سایر تغییرات شهری و اجتماعی و سیاسی همت می‌گمارد. او در آثارش نقش فن‌آوری‌های ارتباطی را در تغییر مناسبات طبقاتی و فرآیند قطبی شدن جامعه از نظر ثروت‌های مادی برجسته می‌سازد. کاستلز را می‌توان در زمره‌ی تأییدکنندگان جامعه‌ی اطلاعاتی با محوریت و موضوعیت پیشرفت‌های فن‌شناسانه یافت، در حالی که نمی‌توان از اندیشه‌ها و افکار او در دفاع از جنبش‌های اجتماعی و تلاش‌های ضد استثماری و ضد استعماری در جهان و توجه به حقوق محرومان و طبقات پایین جوامع بشری غافل ماند.

مانوئل کاستلز در بهار امسال به ایران آمد و علاوه بر ایراد چند سخنرانی علمی در باب برنامه‌ریزی شهری و جامعه‌ی اطلاعاتی در گفت و گویی با استادان و دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی و اعضای انجمن جامعه‌شناسی ایران به طرح مباحث اساسی توسعه پرداخت.

برای یافتن آثار اندیشه‌ی گفت و گو میان سنت‌های انتقادی توسعه از آلتوسر، پلاتراس تا آلن تورن و کارد وزو با چشم اندازهای فن‌آورانه و فن‌شناسانه‌ی جامعه‌ی اطلاعاتی تأملاتی در نوشته‌ها و گفته‌های کاستلز تا حدود زیادی راهگشا است. بهر حال او امروز به گونه‌ای میان‌رشته‌ای و فرایندی به مسأله‌ی پردازد که می‌تواند نباله‌های آن را هم در گذشته دید و هم در داد و ستد میان عرصه‌های مختلف زندگی امروز. اصطلاح جامعه‌ی شبکه‌ای فقط یک تعریف نیست، توصیف یک پدیده‌ی درهم‌تنیده‌ی صنعتی، اجتماعی، فرهنگی و فلسفی است.

کاستلز ظهور جامعه‌ی شبکه‌ای را سرآغاز دگرگونی‌های همه‌جانبه در این عصر می‌نامد. از نظر او منطق شبکه‌ای تغییرات بسیاری در تولید، تجربه، قدرت و فرهنگ به وجود می‌آورد، «قدرت جریانه‌ها» از «جریانهای قدرت» پیشی می‌گیرد، از این رو غیبت یا حضور در «شبکه» منبع ناتوانی یا توانایی در جهان جدید است. هندسه‌ی معرفتی این دنیای نو، بر فهم انگاره‌ی متمرکز است که فناوریهایی اطلاعات و ارتباطات در کانون آن قرار دارند. اهمیت کنونی این فناوریها شاید به همان اندازه باشد

که منابع جدید انرژی در انقلابهای صنعتی گذشته، از ماشین بخار تا الکتریسته و سوخت‌های فسیلی و حتی انرژی هسته‌ای، داشتند. اگر تولید و توزیع انرژی عامل اصلی و زیربنای جامعه‌ی صنعتی بود، تولید و توزیع اطلاعات عامل اصلی و زیربنای جامعه‌ی اطلاعاتی است. مفهوم «پارادایم» که از سوی توماس کوهن برای تحلیل انقلابهای علمی مطرح شده است، به دلیل تعامل مفهومی با محیط اجتماعی به فهم زمینه‌ها و آثار فناوری کنونی کمک می‌کند. پارادایم فناوری اطلاعات و ارتباطات شالوده‌ی مادی جامعه‌ی اطلاعاتی را تشکیل می‌دهد. ویژگی نخست پارادایم جدید این است که «اطلاعات» ماده خام آن است. سخن نوآسامارا بنیان‌گذار فضای جهانی - world space - توصیف روشنی از جهان پیش روی ماست: «به فراسوی ثروت ملتها نگاه کن اطلاعات را می‌یابی. به ورای تهی دستی ملتها نیز بنگر باز هم نبود اطلاعات را می‌بینی». لذا برای توسعه پایدار، رشد جامعه‌ی مدنی و تربیت افراد خردمند و آگاه، اطلاعات پیش‌نیاز هر نیازی است. ویژگی دوم پارادایم فناوری اطلاعات فراگیر بودن تأثیرات فن‌آوریهای جدید است. هیچ حوزه‌ای از دانش و معرفت، صنعت و سنت رانمی‌توان برکنار از آثار دور و نزدیک این تحول یافت. ویژگی سوم این پارادایم، منطق شبکه‌ساز هر سیستم است که به اعتبار فناوری‌های جدید اطلاعات و ارتباطات تحقق می‌یابد. چهارمین ویژگی پارادایم فناوری اطلاعات و ارتباطات، شمول خصلت آنعطاف‌پذیری است. در این پارادایم هم فرآیندهای جدید تغییرپذیر هستند و هم سازمانها و نهادها قدیم را می‌توان به این اعتبار بازآرایی و اصلاح کرد و تغییر داد. ویژگی پنجم انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات، همگرایی فرآیندهای رهیافتها و فناوری‌های خاص است که در درون یک نظام نوین و منسجم قابل مشاهده و تبیین است. اگر در جوهر آنچه کاستلز می‌گوید تأمل شود و همه‌ی ویژگی‌های عصر اطلاعات به یک



خصوصیت فروکاهد، «کاهش فاصله‌ها» و تغییر مرزهای تمایز در همه‌ی عرصه‌ها برجسته می‌شود. انقلاب ارتباطات به هر معنایی که باشد تغییر دهنده‌ی فاصله‌هاست. پیدایش موج سوم، «عصر دانایی» در برابر موج اول، «قدرت مبتنی بر زور» و موج دوم «قدرت مبتنی بر سرمایه» آنچنان که صاحب‌نظرانی چون الوین تافلر از آن نام می‌برند یا ظهور «جامعه‌ی شبکه‌ای» چنان که متفکرانی نظیر کاستلز بر آن تکیه دارند با مفهوم «عصر کاهش فاصله» که کارنگراس در کتاب «روال فاصله‌ها» به آن پرداخته است، مشترکات و همخوانیهای زیادی دارد. جهان در حال ورود به تاریخ و جغرافیای متفاوت

اصطلاح جامعه‌ی شبکه‌ای فقط یک تعریف نیست، توصیف یک پدیده‌ی درهم‌تنیده‌ی صنعتی، اجتماعی، فرهنگی و فلسفی است.



است. همه‌ی جلوه‌های فرهنگی از بدترین تا بهترین وجوه آنها در جهانی دیجیتال (رقمی) گرد آمده اند و محیط نمادین جدیدی را به وجود آورده اند که در آن دنیای مجازی بخشی از واقعیت آشکار زندگی کنونی است.

شناخت عناصر ارتباطی که موجب تشکیل این «جهان زیست» فشرده و درهم تنیده فرهنگی شده اند اهمیت ویژه‌ای دارد. باید پذیرفت که سامانه‌ی جدید همه‌ی جلوه‌های فرهنگی را در جامعه دربرمی‌گیرد و صورت‌بندی‌های چند رسانه‌ای یا «چند پیشگی نظام ارتباطی» اکنون می‌تواند همه‌ی صورت‌بندی‌های بیانی و همه‌ی ارزشها و تخیلات و منابع متنوع را دربرگیرد. به گفته‌ی کاستلز «ویژگی سیستم جدید القای واقعیت مجازی نیست، ایجاد مجاز واقعی است».

این سامانه و سیستم نو، زمان و مکان را دگرگون می‌سازد، مناطق از معانی متعارف فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی خود فاصله می‌گیرند و در کولاهای تصویری و شبکه‌های کارکردی نوینی قرار می‌گیرند. «فضای جریانها» و «زمان بی‌زمان» بخشی از بنیانهای فرهنگ جدید هستند. فرهنگ «مجاز واقعی» که در آن «بازنمایی»، صورتی عینی از باورهای اجتماعی به حساب می‌آید.



فرهنگ مجاز واقعی یا واقعیت مجازی با نظام الکترونی چند رسانه‌ای ارتباط دارد و از دو طریق «همزمانی» و «بی‌زمانی» به دگرگونی مفهوم زمان کمک می‌کند. در این موقعیت، از سویی اطلاعات به صورت سریع و پیاپی از تمام نقاط دنیا ارسال می‌شود و رخدادهای اجتماعی و تحولات فرهنگی را در پیوستگی زمانی خاصی قرار می‌دهد و از سوی دیگر ارتباطات رایانه‌ای، گفت و گو در زمان واقعی را امکان پذیر می‌سازد. آمیختن زمانها در یک کانال ارتباطی، قدرت انتخاب مخاطب و توان ایجاد و امتزاج زمانی را بالا می‌برد. بی‌زمانی ابرمتن در سیستم چند رسانه‌ای دوران ما، یکی از مهمترین ویژگی‌های فرهنگی است که ذهن و زبان مخاطبان را شکل می‌دهد. زمان فشرده‌ی فرهنگ مجاز واقعی با منطق انعطاف پذیر جامعه‌ی شبکه‌ای سازگار است.

حضور در شبکه یا حذف از آن و مهندسی روابط میان شبکه‌هایی که به اعتبار فناوری اطلاعات و ارتباطات به وجود می‌آیند و گسترش می‌یابند ریخت و ساخت و

جهان،
د رحال ورود
به تاریخ
و جغرافیایی
متفاوت است.
همه جلوه‌های
فرهنگی از بدترین
تا بهترین وجوه آنها
در جهانی دیجیتال
(رقمی) گرد آمده اند
و محیط نمادین
جدیدی را
به وجود آوردند
که در آن
دنیای مجازی
بخشی از
واقعیت آشکار
زندگی کنونی
است.

و کارکرد مسلط جوامع کنونی را تعیین می‌کند. شبکه‌ها، ساختارها و ابزارهای مناسب و باز برای فعالیتهای مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هستند. جامعه‌ی شبکه‌ای فرآیند جدیدی از جهانی شدن را نشان داده است، فرآیندی پیچیده، متناقض و چندوجهی که از یک سو به تشدید روند‌های یکسان سازی در سطح بین الملل کمک کرده است و از سوی دیگر به رشد بومی گرایی و توجه به فرهنگهای خرد اقلیمی و پاره فرهنگها انجامیده است.

«منطق مکانی» عصر ارتباطات با «فضای جریانها» نیز بخش دیگری از واقعیت زمان ماست. خدمات پیشرفته که سهم روزافزونی در تولید دارند از تمرکز و پراکندگی همزمانی برخوردارند. جهان به سوی شهری اطلاعاتی جهت گرفته است که بیش از یک مکان، مفهومی فرآیندی دارد. تولید جدید میکروالکترونی منطق جدید «مکان صنعتی» را سامان داده است که ویژگی اساسی آن توانایی فناورانه و سازمانی برای صورت دادن به فرآیند تولید در مکانهای مختلف است، سیستم صنعتی جدید هم نه جهانی صرف و نه محلی محض است، پیوندی جدید از تحرکهای جهانی و محلی است که فضای درهم تنیده جریانها را متجلی می‌کند. این فضا رونوشت جامعه‌های کنونی نیست بلکه خود جوامع است، از این رو امروز مکان را باید تبلور زمان دانست و زمان و مکان را خارج از معرفت و انکس اجتماعی جدید نجست. ما به دوران فشرده‌گی «زمان-فضا» پا نهاده ایم و این مفهومی جز کاهش زمان و کوچک شدن فضا نیست. مفهومی که هم محرک و هم محصول فرایند جهانی شدن است.

جهانی شدن در این تعبیر فرآیند فشرده‌گی و درهم تنیدگی فزاینده‌ی زمان و فضا است که به واسطه‌ی آن جهان صورتی از همان دهکده‌ی جهانی مک لوهان به خود می‌گیرد. می‌توان جلوه‌های گوناگونی از این فرایند را در عرصه‌های مختلف یافت کاهش هزینه‌هایی که مکان و زمان بر ارتباطات تحمیل می‌کنند، فرسایش مرزها و عوامل مقیدکننده‌ی امور اجتماعی و فرهنگی، افزایش پیوندهای متقابل انسانها و جوامع، همگونی‌های ساختاری و نهادی در سطح جهان و نیز شکل‌گیری و افزایش نهادهای فراملی و بین‌المللی بخشی از این



تحولات فناورانه و اجتماعی رخ داده است. اگر بدانیم انقلاب ارتباطات زندگی ما را چگونه تغییر داده است و تا کجا تغییر خواهد داد، می‌توانیم خارج از حیطه‌ی بهت و حیرت به نقش آفرینی بپردازیم. اکنون نه مجال تماشاگری منفعلانه است و نه زمان محال‌اندیشی بی‌فایده. پس باید در میانه‌ی میدان دگرگونی‌های پرشتاب



جهانی، بازیگر باشیم و برای تحقق بهتر به این ضرورت از فاصله‌های خویش با گذشته و حال بکامیم. باید بدانیم که به دورانی گام نهاد ایم که می‌توان به سهولت و به سرعت توانا شد و یا به سرعت و سهولت در ورطه‌ی ناتوانی افتاد، دوران پیش رو آکنده از فرصت و تهدید است.

اگر به پارادایم جدید ارتباطی و اطلاعاتی از منظر فرصت‌بنگریم می‌توانیم به کاهش فاصله‌ها امید بندیم، اما اگر آنچه در حال وقوع است را همه تهدید ببینیم،

قد و وقت ارزشمند دل و کاری نکنند
بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

مصادیق اند. شناخت ابعاد و وجوه زمان و فضای درهم‌فشرده‌ی جهانی امروز دغدغه‌ی مشترک فن‌شناسان و صاحب‌نظران علوم اجتماعی است.

از آنجا که مکان و فضا عناصر و اجزای اصلی در هویت و حتی معرفت اجتماعی‌اند، لذا همواره برای اصحاب دانش و فرهنگ مورد تأکید بود هاند، احساس متمایز بودن از دیگران که جدایی‌ناپذیر از هویت اجتماعی است نیازمند وجود مرزهای پایدار، با نفوذپذیری کمتر است، به بیان دیگر مرزپذیری مکان و به تبع آن فضا امکان تمایز و تعلق به گروه‌های خاص فرهنگی و اجتماعی را بیشتر می‌کند. این کار ویژه‌های هویت بخش اکنون در حال تغییر است، مکان بندی زندگی اجتماعی بدان سان که در جوامع سنتی مشهود بود، در حال دگرگونی است. البته این به معنای آن نیست که عصر ارتباطات و فرایند جهانی شدن، مکان و محل و سرزمین را از بین می‌برد. اما مسأله‌ای که پیش روی ماست تحول رابطه‌ی میان مکان با هویت و معرفت انسانی و اجتماعی است، رابطه‌ی سنتی میان فرهنگ با قلمروهای جغرافیایی در حال تبدیل به رابطه‌ای جدید است. در موقعیت جدید انسانها و جوامع از دایره‌ی تنگ و محدود کنند‌هی زمان فراتر رفته‌اند و در گستره‌ای پهن‌تر از فضا و زمان با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند. آنچه روشن است، جایگزینی رابطه‌ای پیچیده و دوسویه میان انسان امروز و محیط فرهنگی و اجتماعی او به جای رابطه‌ی مستقیم و ساده‌ی گذشته است، ولی آنچه هنوز به خوبی برای همگان روشن نیست عمق و انتهای تحولی است که عصر ارتباطات را به وجود آورده است. «زمان مکان مند» دیروز زمانی بود خطی که هر فرد در درون گروه اجتماعی خویش از آن تجربه‌ای مشترک داشت اما زمان بی‌مکان امروز فاقد آن تمایزهاست. فضا مند شدن زندگی اجتماعی و فروریزی مرزها، انسان و جامعه کنونی را در کنار انسانهای پرشمار و جوامع دیگری قرار داده است که مجموعاً دنیای متفاوتی را ساخته‌اند. هرکس از اول این را بداند و ببیند «چشمه‌ها را خواهد شست و جور دیگر خواهد دید». اما اگر مبنا و ماهیت متفاوت این عصر را نداند و ندانست به سردرگمی خطر باری گرفتار خواهد شد. در این راه یکی از نیازهای نخست دوران ماسناختن نسبت‌های جدیدی است که در

جهانی شدن،
فرآیند فشرده‌گی
و درهم‌تنیدگی
فزاینده‌ی زمان و فضا است
که به واسطه‌ی آن جهان
صورتی از همان
دهکده‌ی جهانی
مک‌لوهان به خود
می‌گیرد.



پژوهش در چند و چون ارتباط شهرها و نواحی گوناگون ایران با شاهنامه یکی از موضوعاتی است که کمتر مورد توجه فردوسی شناسان بوده است. در میان اقالیم جغرافیایی ایران، پیشینه‌ی پیوند «اصفهان» با شاهنامه به دیرینگی متن و داستانهای آن است.

در شاهنامه، اصفهان نخستین بار در داستان آمدن گیو و کیخسرو به ایران زمین و به عنوان محل زندگی و فرمانروایی گودرز و خاندانش معرفی می‌شود

بد و گفت از ایدر پرو باصفهان
همه راه تازان به نزد مهان
به گودرز گوی ای جهان پهلوان
بخفتی و بیدار بودت روان^۲

کیخسرو نیز پس از ورود به ایران بی‌درنگ به این شهر می‌رود و در پی او

وزان روی جمله مهان جهان

برفتند یکسر سوی اصفهان

(خلفی ۱۳۵۱: ۴۵)

سالها بعد و در پایان نبرد یازده و دوازده رخ، کیخسرو باز اصفهان را به صورت رسمی به گودرز می‌سپرد

به گودرز داد آن زمان اصفهان
کلاه بزرگی و تخت مهان^۳

در پایان کار کیخسرو نیز به هنگام تجدید عهد فرمانروایی گودرز بر این شهر، اصفهان «نهاد بزرگان و جای مهان» نامیده می‌شود

بفرمود تا عهد قم و اصفهان
نهاد بزرگان و جای مهان
نبیسد ز مشک و ز عنبر دبیر

(عاشق ۱۳۵۶: ۳۸۹ و ۳۸۹)

یکی نامه از پادشاه بر حریر
در دوره‌ی به اصطلاح «تاریخی گونه‌ی» شاهنامه، اصفهان هم‌چنان از نواحی جغرافیایی مهم ایران است. چنان‌که برای نمونه در روزگار دارا و نبرد او با اسکندر، پناهگاه پوشیده رویان شاه ایران شمرده می‌شود

کسی کو گراید به پیوند اوی
به پوشیده رویان و فرزندان اوی
نبیند مگر تخته‌ی گور، تخت
گر آویخته سر ز شاخ درخت
همه باصفهانند بی‌درد و رنج
از ایشان مباد که خواهیم گنج^۴

یا به هنگام تقسیم‌بندی ایران از سوی انوشیروان، مناطق



سجاد آید نلو

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

شاهنشاهی ساسانی
شاهنشاهی ساسانی
شاهنشاهی ساسانی

خواجه فردوسی که در فردوس اعلی قصرها
داد او را بهر بیتی کرد گار غیب‌دان
آن همه تعلیم گیو و بیژن و رستم که کرد
گرد لیران سپاهان را بدیدی این زمان
بر طریق شاهنامه از برای افتخار
بهر هر مفرد بگفتی هر شبی صد داستان^۱



یکی از مناطق مهم، اصفهان است

**دگر بهره زو بد قم و اصفهان
نهاد بزرگان و جای مهان^۵**

از منظومه های پهلوانی پس از شاهنامه، در گرشاسب نامه، اصفهان یکی از شهرهایی است که فریدون فرمانروایی آن را به گرشاسب، نیای نامد اررستم، می دهد

همه بوم ماهان و جای مهان

هم از قهستان تا در اصفهان

بد و داد تا مرز قزوین و ری

یکی عهد بر نامش افکنند پی^۶

در جای دیگر که فریدون، قباد فرزند کاوه را به سبب اعتراض او به مقام گرشاسب می نکوهد، به اصفهانی بودن کاوه ای آهنگر اشاره شده است

پد رت از سپاهان بد آهنگری

نه زیبا بزرگی نه والا سری

چو بگزید ما را نکو نام شد

به کف درش، پتک گران جام شد (۱۳۹/۵۰ و ۵۱)

اساساً در تاریخ‌روایی - ملی ایران، «کاوه ای آهنگر» اهل اصفهان دانسته شده و حتی در روایتی از طبری نقل شده است که مردم اصفهان نیز از فرزند ان اویند.^۷ در کتاب محاسن اصفهان هم نگهداری از درفش کاویان - که طبق شاهنامه اصل آن از پوست پاره ای آهنگری کاوه بود.^۸ - خویش کاری ویژه ای اصفهانیان انگاشته شده است: «بر محافظت درفش کاویان که علم شهرت در جهان افراشته دارد، به غیر از اصفهانیان هیچ کس قدرت ندارد.»

(همان، ص ۱۱۵)

در بهمن نامه ای همای، مادر بهمن، به همراه دودختر رستم (بانو گرشاسب و زر بانو)

وز آن جا به شهر سپاهان کشید

به راه اندرون مرغزاری بدید^۹

و در همان جا، ناحیه ای «دیر کجین» را بنیان می نهد. بیرون از منظومه های پهلوانی، «اصفهان» در منابع تاریخی و جغرافیایی نیز با اشخاص و داستانهای حماسی - اساطیری ارتباط دارد که بررسی کامل آن خود می تواند موضوع پژوهشی جداگانه باشد و در این جا فقط به دو نمونه اشاره می شود.

در آثاری مانند سنی ملوک الارض و الانبیا، مجمل التواریخ و تاریخ گزیده، روایتی وجود دارد که طبق آن کیخسرو

در کوهی به نام «کوشید» در نزدیکی اصفهان اژدهایی را می کشد و در آنجا آتشکده ای می سازد.^{۱۰} در مجمل التواریخ، فارس نامه و مختصرالبلد ان هم بنای مهرین، سلویه، ماربین و رویدشت - در اصفهان - و در نصف جهان فی تعریف الاصفهان (ممن، ص ۱۳۹ و ۱۴۲) ساختن خود اصفهان به تهمورث پیشدادی نسبت داده شده است.^{۱۱}

حتی در منبع اخیر «نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۱۶۱» اطلاق نام اسپاهان بر این شهر نیز با فریدون پیوند یافته است.

پس از آشنایی با جایگاه «اصفهان در شاهنامه و سنتهای حماسی ایران» باید به جانب دیگر این ارتباط یعنی

بمقدیم رستم بر آواز گفت کان ابرو ز کرد زود بگویی	نبرد رستم و اشکوبوس	کرشبین بر پیش کرنا بخت تیا ز لرزان رخ سدر کجا
بر رستم بر آواز بارید تشنه بر بست کمر بر چنگ	تشنه بدگشت بر خیر و خیر گزین کرد یک چو بر تر فکنت	«د با زدی و جان ما پذیرش را نهاد براد چار بر خفت سب
کان را باید رستم بر چنگ چو مو فاشش آمد بر بنای کوش	بشست زنده آرد بر فکنت ز شلخ گوزنان بر آد فرمش	خروش ز دم حسن چای سجا کند کرد بر سوسه برشت ای کجا
	چو بوسید بیکان بر گشت کجا	

«شاهنامه در اصفهان» پرداخت. مراد از این تعبیر، مجموعه ای فعالیتها و رویکرد های مرتبط با فردوسی و شاهنامه در طول تاریخ فرهنگ، هنر و ادب اصفهان از سده ی پنجم هجری (وفات فردوسی) تا روزگار معاصر است





جلدی به امانت می‌گیرد و پس از تأمل در اوراق آن درمی‌یابد که «هریتی که در او لفظ مشکلی بود، از زبان درو و پهلوی معنی آن برخی در زیر نوشته بود.» (همان، ص ۲) پس بر آن می‌شود که «این الفاظ را باید جمع کرد» و صاحب خزانه‌ی مدرسه درخواست او را می‌پذیرد و می‌گوید «مبارک است - کاغذ و دوات و قلم از ماو نوشتن از شما» و در نتیجه معجم شاهنامه فراهم می‌آید. آنچه از این مقدمه - که یکی از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین اسناد تاریخ شاهنامه‌شناسی است - برمی‌آید، یکی این است که در قرن ششم دست‌نویس کهنی از شاهنامه در یکی از مدارس اصفهان موجود بوده است و به این نکته در ادامه‌ی مقاله اشاره خواهد شد. ثانیاً: تصریح مؤلف نشان می‌دهد که کهن‌ترین فرهنگ شاهنامه در شهر اصفهان تألیف شده و مهم‌تر از آن، این که از سیاق جملات علوی توسی در متن مقدمه چنین برمی‌آید که او فقط توضیحات موجود در حواشی نسخه‌ی شاهنامه‌ی مدرسه‌ی تاج‌الدین را گردآوری و تنظیم کرده و در واقع معنی‌گذاری و ازگان دشوار کار شخص ناشناس دیگری بوده است.

و با توجه به تقسیم‌بندی شاهنامه‌شناسی و فردوسی‌گرایی به دو مقطع کهن (پیش از ۱۳۱۳ ه.ش) و جدید (پس از کنگره فردوسی در سال ۱۳۱۳ ه.ش تا امروز) می‌توان این دو برهه را در بحث «شاهنامه در اصفهان» نیز در نظر گرفت. تا جایی که نگارنده جستجو کرده، تاریخچه‌ی تقریباً هزارساله‌ی «شاهنامه در اصفهان» بسیار درخشان و پر بار است و آن را ذیل عنوان «از علوی توسی تا جیحونی» می‌توان در هشت موضوع کلی مورد بررسی قرار داد.

۱- فرهنگ واژگان شاهنامه

کهن‌ترین فرهنگ لغات شاهنامه که تا امروز شناخته شده «معجم شاهنامه» تألیف محمد بن رضابن محمد توسی است که احتمالاً در نیمه‌ی دوم قرن ششم (حدوداً بین سالهای ۵۸۹-۵۴۹ ه.ق) تدوین شده است.^{۱۲} علوی توسی در مقدمه‌ی این فرهنگ تصریح کرده که: «چون به جانب عراق افتادم به شهر اصفهان رسیدم. در کوچه‌ها و مدرسه‌ها و بازارها - چنان که شرط غرباست - می‌گشتم تا به مدرسه تاج‌الدین رسیدم». او در این جا از کتابدار مدرسه، شاهنامه‌ای چهار

نگارنده به قرآینی - که در جای دیگر بدان پرداخته است^{۱۴} - احتمال می‌دهد، شاید این کار (تشخیص لغات دشوار و نوشتن معانی آنها بر هاشم دست‌نویس شاهنامه) نیز در خود اصفهان انجام گرفته است و بدین ترتیب باید اصفهان را پیشرو فرهنگ‌نویسی برای شاهنامه دانست.

۲- ترجمه‌ی شاهنامه

پس از ترجمه‌ی عربی فعلاً مفقود اثرالملک نیشابوری در اوایل قرن پنجم^{۱۵} برگردان عربی قوام‌الدین فتح بن علی بن محمد اصفهانی از شاهنامه، قدیمی‌ترین ترجمه‌ی موجود حماسه ملی ایران است.^{۱۶} بنداری این ترجمه را که خلاصه و ظاهراً شامل حدود سی و هفت هزار بیت از شاهنامه است^{۱۷} در فاصله‌ی سالهای ۶۲۴-۶۲۰ هجری قمری، در دمشق و برای ملک معظم عیسی، شهریار شام، انجام داده است.

از جایی که دست‌نویس مورد استفاده او کهن‌تر از نسخ شناخته شده‌ی شاهنامه و به حدس یکی از شاهنامه‌شناسان احتمالاً متعلق به سالهای ۶۰۰-۵۵۰ هجری قمری، بوده است.^{۱۸} کار او از منابع فرعی بسیار مهم در تصحیح و گزارش متن شاهنامه است.^{۱۹}

بر این اساس فضل‌تقدم ترجمه‌ی شاهنامه نیز به سان شرح لغات دشوار آن، از آن اصفهانیان است و «در اصفهان سده‌ی ۷ ق، به رغم فراگیر بودن زبان و ادب فارسی و دانش مردم در آن زبان هنوز دانش‌آموزان شهر می‌توانستند عربی را چندان نیک بیاموزند که به ترجمه‌ی اثر دشواری چون شاهنامه دست‌زنند».^{۲۰}

۳- کتابت شاهنامه

نسخه‌ای از شاهنامه که بنا بر مقدمه‌ی معجم علوی توسی در مد رسته‌ی تاج‌الدین اصفهان بوده، به «خط مردی خطایی، معروف در خراسان و به نام ملک مؤید نوشته» شد و چون ملک مؤید آیه، غلام برکشید و سلطان سنجر، از سال ۵۴۸ تا ۵۶۹ هجری قمری، بر نیشابور فرمان‌روایی داشت.^{۲۱} می‌توان حدس زد که شاهنامه‌ی مذکور نیز در این سالها به نام او استنساخ شده و بر این اساس ۴۵ تا ۶۴ سال مقدم بر کتابت قدیمی‌ترین دست‌نویس شاهنامه، فلورانس (۶۱۴ ه. ق) بوده است. با این وصف یکی از کهن‌ترین نسخ شاهنامه

مدتها در کتابخانه‌ی مدرسه‌ای در اصفهان نگهداری می‌شد که متأسفانه امروزه از آن دست‌نویس مهم و حتی سرگذشت آن اطلاعی نیست. غیر از این نسخه - که البته در اصفهان کتابت نشده بود - قدیمی‌ترین آگاهی درباره‌ی استنساخ شاهنامه در اصفهان در مؤخره‌ی نسخه‌ای از شاهنامه به تاریخ ۶۸۹ هجری قمری، است که به میانجی‌گری دست‌نویسی دیگر (۷۷۹ ه. ق) به دست‌نویس بریتانیا (۸۴۱ ه. ق) راه یافته است.

در این مؤخره‌ی منظوم، کاتب به اقامت خود در لنجان اصفهان و تقدیم نسخه‌ی شاهنامه به حاکم آنجا، احمد بن محمد بن ابوبکر، اشاره کرده است:

چو در خان لنجان فراز آمد

به هرچ آن بگویی نیاز آمد

مرا او سوی خان خود راه داد

چو با من بدید او به خرگاه داد^{۲۲}

وی سپس داستان افتادن خود در رودخانه و نجاتش توسط پسر حاکم را بیان کرده است که این گزارش به دلیل تغییر تاریخ کتابت از ۶۸۹ به ۳۸۹ موجب اشتباه بعضی از پژوهشگران شده^{۲۳} و تا پیش از روشنگری مرحومان استاد محمد علی فروغی و استاد مینوی^{۲۴} تصور بر این بود که بیت‌های پایان این نسخه شرح حال خود فردوسی است و او به اصفهان آمده بود.

از دست‌نویسهای دیگر شاهنامه که در اصفهان یا به خط کاتبان اصفهانی نوشته شده، می‌توان از نسخه موزه‌ی تویقاپوسرای استانبول (۹۰۰ ه. ق) به خط محمود بن امیر حاج‌الحسینی اصفهانی و دست‌نویسی در مجموعه‌ای شخصی در نیویورک (۱۰۰۸ ه. ق) نوشته‌ی محمد بن حسین الکاتب اصفهانی نام برد.^{۲۵}

کثرت نسخ شاهنامه در اصفهان - که بعضی از آنها نیز آراسته به نگاره‌هایی از نقاشان هنرمند اصفهانی بودند^{۲۶} به گونه‌ای بوده که در میان اموالی که افغانها پس از تاراج اصفهان به فرمان‌روایان هند فروختند، از این دست‌نویسها هم بوده است و گویا شماری از آنها هنوز در کتابخانه‌های هند نگهداری می‌شود.^{۲۷}

۴- شاهنامه‌خوانی، نقلی و روایات مردمی

سابقه‌ی شاهنامه‌خوانی به پیش از شاهنامه‌ی فردوسی می‌رسد و به اشاره‌ی خود فردوسی در دیباجه‌ی

◆ در شهر
هنرپرور اصفهان،
شاهنامه، فراوان
موضوع کارهای
ذوقی و هنری متنوع
(نقاشی، خطاطی،
نمایش‌نامه‌نویسی
مجسمه‌سازی)
قرار گرفته
است.

شاهنامه مدتها پیش از آغاز شاهنامه‌سرایی او و حتی دیقی، متن منثور شاهنامه‌ی ابومنصوری را در جمع می‌خواند ه‌اند.

چو از دفتر این داستانها بسی

همی خواند خواننده بر هر کسی

جهان دل نهاد بر این داستان

همان بخردان نیز وهم راستان

(تختی ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷)

اما پس از پایان کار فردوسی، شاهنامه‌خوانی منحصر به برخواندن متن منظوم اثر فردوسی شد و در تاریخ دیرباز آن، پررونق‌ترین دوره‌ی این فن، عصر صفوی به ویژه روزگار شاه عباس و در پایتخت او اصفهان بوده است که در قهوه‌خانه‌های متعدد مردم را با حماسه‌ی ملی ایران آشنا و سرگرم می‌کردند.

از معروف‌ترین شاهنامه‌خوانان اصفهانی آن دوره، مولانا-فتحی اصفهانی بود است که به نوشته‌ی عالم‌آرای عباسی: «شاهنامه‌خوان بی‌مثل بود، شعله‌ی آوازش بی‌تکلف و اغراق یک فرسخ زبانه می‌کشید در نهایت پیچیدگی و نمک تحریر، مجملاً این شیوه را به سرحد کمال رسانیده بود».^{۲۸}



مرحوم مرشد عباس زیری

در کنار شاهنامه‌خوانی باید از نقالی هم یاد کرد که در اصل با شاهنامه‌خوانی متفاوت است. شاهنامه‌خوانی چنان‌که از نامش پیداست، بر خواندن عین متن شاهنامه فردوسی است اما نقالی روایت منثوری از داستانهای شاهنامه است که دقیقاً پای‌بند جزئیات سروده‌ی فردوسی نیست و معمولاً با تصرفات نقل و ورود روایاتی از منظومه‌های پهلوانی دیگر در آن، همراه است.^{۳۱}

به نظر شاد روان دکتر محبوب «نقالی در قهوه‌خانه کم و بیش به همین شیوه که امروز متداول است، در اصفهان آغاز شد... (و) استادان برجسته‌ی این فن بیشتر اهل اصفهان هستند».^{۳۲} از نامدارترین نقالان اصفهان مرحوم مرشد عباس زریبری (۱۲۸۸ ه. ش) است که خوشبختانه گنجینه‌ی طومارها و دست‌نوشته‌های ایشان موجود است.^{۳۳} ایشان در قهوه‌خانه‌های ناظر و خسرو آقایی اصفهان نقالی می‌کردند و در روایت سهراب‌کشی به قول خود «یک‌من‌اشک و یک‌من‌زرز مردم» می‌گرفتند.^{۳۴} شاید به تأثیر از رواج نقالی در اصفهان است که در این شهر در برخی از روایات نقالی و داستانهای مردمی، محل رویدادهای حماسی-اساطیری واقع شده است. برای نمونه در طومار هفت لشکر (متعلق به قرن ۱۳ ه. ق) از اژدها‌کشی گرشاسب در اصفهان سخن رفته^{۳۵} و در یکی از گزارشهای شفاهی/عامیانه‌ی داستان «رستم و کک کوهزاد» محل اقامت رستم در اصفهان معرفی شده است.^{۳۶}

این نکته را نیز باید یاد آور شد که حدود ۱۹ روایت از داستانهای «فردوسی‌نامه»ی روان‌شاد استاد انجوی شیرازی، منقول از مردم اصفهان است و این خود صورت دیگری از استمرار سنت نقالی در میان عموم اهالی اصفهان را نشان می‌دهد.

دیگر تأثیر قابل توجه شاهنامه و داستانهای باستان در جغرافیای فرهنگی و اقلیمی اصفهان-که شاید برخاسته از گسترش شاهنامه‌خوانی و نقالی در این منطقه باشد- استفاده از نامهای شاهنامه‌ای برای نامیدن پاره‌ای از دهستانهای پیرامون این شهر است. اسامی مانند: توران، تهموراسات (تغییر یافته ترکیب: تهمورث ارت)، دیو، شیده، ورنامخواست، هومان و یمه^{۳۷} و ارتباط نام فریدن با فریدون (رک: نصف جهان فی تعریف الاصفهان، همان، ص ۱۶۳) که بر پایه‌ی قاعده‌ی «امکان استنباطهای جامعه

یکی از مهم‌ترین مراکز شاهنامه‌خوانی اصفهان نیز قهوه‌خانه‌ی شاهی بود که به فرمان شاه‌عباس در چهارباغ ساخته شده بود.^{۲۹} علاقه به سنت شاهنامه‌خوانی در اصفهان پس از صفویه هم رواج داشت و برای نمونه در احوال محمد حسن خان قاجار آمده است که هنگام اقامت در اصفهان هر شب در مجلس او شاهنامه می‌خواندند.^{۳۰}



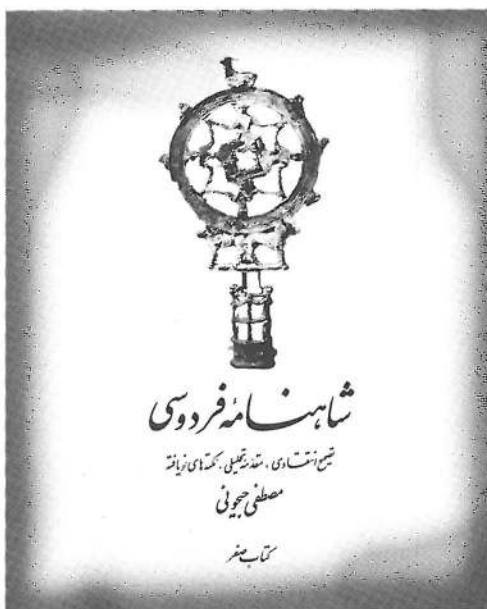
شناختی از بعضی نامها» نشان دهنده‌ی نفوذ ژرف شاهنامه و روایات آن در ذهن و زبان مردم (شهر و استان) اصفهان است.

۵- تصحیح شاهنامه

در تاریخچه‌ی تصحیح شاهنامه^{۳۸} نخستین بار با تأسیس بنیاد شاهنامه، تصحیح علمی متن حماسه ملی ایران در داخل کشور و به دست پژوهشگران ایرانی آغاز شد که آن هم متأسفانه به فرجام نرسید. از این روی متن پنج جلدی که به کوشش آقای مصطفی جیحونی در سال ۱۳۷۹ از سوی انتشارات شاهنامه‌پژوهی اصفهان منتشر شد اولین تصحیح انتقادی کامل شاهنامه است که در ایران و به همت یکی از محققان ایرانی انتشار یافته است.^{۳۹} این چاپ حاصل کوشش دوازده ساله‌ی فردی و بسیار توان‌سوز مصحح علاقمند آن است و چنان که از شیوه‌های مورد استفاده ایشان (رک: مقدمه متن، صص ۱۲۹-۱۱۸) و مقایسه ضبطهای برگزیده‌شان با چاپهای معتبر و مشهور پیشین (مانند ژول مول و مسکو) برمی‌آید، بسیار برتر و منقح‌تر از آنهاست. اما پرشگفتی و در عین حال افسوس برانگیز است که در جامعه علمی- ادبی ایران با نوعی تغافل همگانی روبرو شده گویی که شاهنامه پژوهان از انتشار این متن تازه بی‌اطلاعند و یا به عمد از استناد بدان و حتی مهم‌تر از آن، نقد باریک‌بینانه ضبطهایشان- که لازمه‌ی گریزناپذیر متن‌شناسی علمی شاهنامه است- پرهیز می‌کنند که در هردو صورت ضعف و نقص‌نمایی برای کارنامه‌ی شاهنامه پژوهی ایران در دهه‌ی اخیر است.

جالب‌تر این که در پژوهش‌های عالمانه‌ی جدیدی که به کوشش یکی از شاهنامه‌شناسان اصفهانی درباره‌ی «فردوسی و شاهنامه» منتشر شده، در بخش «ویرایش‌ها و چاپ‌ها»ی شاهنامه حتی نامی از این تصحیح نیز به میان نیامده و محقق محترم در برشماری مهم‌ترین چاپهای شاهنامه پس از چند تصحیح بنیاد شاهنامه، بلافاصله به کار سترگ دکتر خالقی مطلق پرداخته‌اند.^{۴۰}

به هر حال خورشید را نمی‌توان به گل اندود و داوروی منصفانه و علمی این است که تصحیح آقای جیحونی در غالب موارد برتر و دقیق‌تر از چاپ‌های مرجعه‌ی مسکوست و اصفهان همچون داور و موردا پیشین (تدوین فرهنگ و ترجمه‌ی شاهنامه) در تصحیح کامل متن



شاهنامه در ایران نیز گوی سبقت را ربوده است.

۶- تحقیق در شاهنامه

تأمل دقیق در کارنامه‌ی شاهنامه‌پژوهی ۷۲ سال اخیر (۱۳۸۵-۱۳۱۳ ه. ش) تردیدی در این نکته بر جای نمی‌گذارد که فصل درخشان و پیربرگ و باری از این شاخه مطالعات ایرانی، ویژه‌ی محققان شهر و استان اصفهان است. پیش از پرداختن به شاهنامه‌پژوهان این دیار یادآوری نکته‌ای فرعی اما مهم و مرتبط ضروری است و آن، این که شاد روان استاد ملک‌الشعرای بهار هنگامی که در اصفهان به سر می‌بردند، مقاله‌ی مفصل



متن

و در زمان خود، قابل توجه «شرح فردوسی از روی شاهنامه» را نوشتند و در مجله‌ی باختر (شماره ۱۲-۱۱ مهر، و آبان ۱۳۱۳، صص ۸۲۹-۷۴۸) در این شهر چاپ کردند و این نشان می‌دهد که نشریات اصفهان از همان ابتدا ای شاهنامه‌شناسی نوین و علمی در ایران در این حوزه فعالیت و مشارکت داشته‌اند. در میان فرهیختگان اصفهان با این که مرحوم استاد همایی به شاهنامه‌شناسی نامبردار نبود اما تصحیح و چاپ شهریارنامه عثمان مختاری (یا منسوب بدو) ضمن دیوان شاعر و طرح موضوع ابیات گم‌شده‌ی شاهنامه در مقدمه‌ی این منظومه^{۴۱} از کارهای درخور ذکر ایشان در زمینه‌ی مطالعات حماسی است. هم‌چنین مقاله‌ی ممتع ایشان با نام: «شاهنامه فردوسی، شاهکار سخنوری و سخندان» که در آن افزون بر گزارش

پنج جلدی

که به کوشش

آقای مصطفی جیحونی

در سال ۱۳۷۹ از

سوی انتشارات

شاهنامه‌پژوهی

اصفهان منتشر شد

اولین تصحیح انتقادی

کامل شاهنامه

است که در

ایران و به همت

یکی از محققان

ایرانی، انتشار

یافته‌است.



سابقه‌ی انس خود با شاهنامه و اهتمام در بازخوانی آن - که باید مورد توجه منتسبان امروزی ادبیات (استادان و دانشجویان این رشته) قرار بگیرد - بر لزوم تخصصی بودن/شدن «فن شاهنامه‌دانی» تأکید کرده‌اند.^{۴۲}

«فضل تقدم و تقدم فضل» زنده یاد استاد محمد محیط طباطبایی در برخی از مباحث فردوسی‌شناسی بر کسی پوشیده نیست و مطالعه‌ی مجموع ۲۸ گفتار ایشان در این زمینه^{۴۳} هنوز هم با این که از زمان چاپ بعضی از مقالات چند ده سال گذشته، دریافتهای تازه‌ای را پیش روی محققان می‌نهد و هوشیاری و نکته‌سنجی آن دانشمند خود ساخته را آشکارتر می‌کند.

شاد روان د کتر احمد تفضلی که به تأیید و انتخاب استاد مینوی، عضو شورای علمی بنیاد شاهنامه و از همکاران علمی ایشان در تصحیح شاهنامه بودند، دیگر دانشمند برجسته‌ی اصفهانی در شاهنامه‌شناسی است. از ایشان علاوه بر تألیفات و ترجمه‌های مرتبط با مسایل حماسی - اساطیری ایران (نظیر: نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، آرتور کریستن سن و...)، شش مقاله‌ی مستقل و دقیق درباره‌ی واژه‌شناسی، تصحیح و اسطوره‌شناسی شاهنامه به زبان فارسی در داخل و خارج کشور چاپ شده و بعضی از مدخل مربوط به نامهای شاهنامه‌ای در دانش‌نامه ایرانیکا تألیف ایشان است.^{۴۴}

نقد ها و مقالات د کتر محمود امید سالار و د کتر جلیل دوست‌خواه، د و شاهنامه‌شناس برجسته‌ی مقیم خارج از کشور، غیر از ایرانیان نزد ایران‌شناسان نیز معروف و معتبر است. د کتر امید سالار در تصحیح دفتر ششم با د کتر خالقی مطلق همکاری داشتند و خوشبختانه برگزیده‌های مقالاتشان در ایران چاپ شده است.^{۴۵}

از د کتر دوست‌خواه نیز در ایران افزون بر ترجمه‌ی د و کتاب مشهور کویاجی «آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان» و «پژوهشهایی در شاهنامه» - که در ویرایش تازه در کتابی واحد با نام «بنیادهای اسطوره و حماسه در لیرن» (نشر آگه، ۱۳۸۰) گنجانده شده - مجموعه‌ی مقالات و د و کتاب مستقل^{۴۶} در زمینه‌ی مورد بحث چاپ شده است.

از د کتر مهدی نوریان تا امروز چهار مقاله درباره‌ی

تاریخچه‌ی تقریباً هزارساله‌ی «شاهنامه در اصفهان» بسیار درخشان و پر بار است. کهن‌ترین فرهنگ شاهنامه در شهر اصفهان تألیف شده است.

فردوسی و شاهنامه چاپ شده است^{۴۷} که از میان آنها «آفرین فردوسی از زبان پیشینیان» در کنار د و کتاب، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی (د کتر محمد امین ریاحی) و زندگی‌نامه‌ی فردوسی و سرگذشت شاهنامه (د کتر سید محمد دبیر سیاقی) مرجع اشارات مربوط به فردوسی و شاهنامه در گذشته‌ی فرهنگی ایران است. مقاله‌ی «نخستین فکر، پسین شمار» هم در حل یکی از دشواریهای دیباچه‌ی شاهنامه بسیار سودمند است. جویا جهان‌بخش هم جوان دانشور اصفهانی است که آغاز فعالیت‌های علمی‌شان با مقالات شاهنامه‌شناختی بود تا جایی که نگارنده می‌داند ده مقاله و نقد باریک‌بینانه در کارنامه‌ی شاهنامه پژوهی ایشان وجود دارد.^{۴۸}

آقای مصطفی جیحونی هم غیر از کار دشوار و زمان‌گیر تصحیح شاهنامه، با چاپ کتاب «اختیارات شاهنامه» علی‌بن احمد، با همکاری د کتر محمد فشارکی (مرکز خراسان‌شناسی، ۱۳۷۹) گزیده‌ی شاهنامه (انتشارات شاهنامه پژوهی ۱۳۸۰) و چند مقاله‌ی تحقیقی^{۴۹} بر برگ و بار کارنامه‌ی فردوسی‌شناسی اصفهان افزوده‌اند. ضمن این که ایشان با تأسیس انتشاراتی با نام ویژه‌ی «شاهنامه پژوهی» و چاپ چند اثر درخور، بار دیگر بر مرکزیت اصفهان در فردوسی‌شناسی صحنه نهاد ه‌اند. این نکته‌ی بدیهی بر همگان روشن است که در شهر و استان اصفهان غیر از محققان یاد شده، شاهنامه پژوهان دیگری بودند و هستند منتها عدم ذکر نام و کارهای ایشان تنها به دلیل ناآشنایی و بی‌اطلاعی نگارنده بوده است و بس.

۷- کارهای ذوقی و هنری:

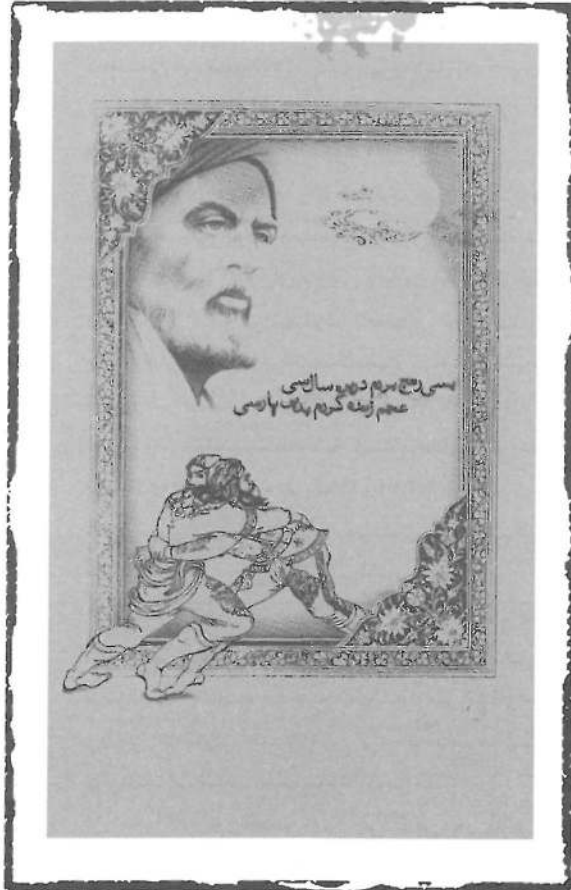
مسلم است که در شهر هنرپروری مانند اصفهان، شاهنامه فراوان موضوع کارهای ذوقی و هنری متنوع (نقاشی، خطاطی، مجسمه سازی، نمایش‌نامه‌نویسی و...) قرار گرفته است که آگاهی از همه‌ی آنها نیازمند استقصای تام در مآخذ بسیار و تحقیقات میدانی و مراجعات حضوری است. لذا نگارنده در این جا تنها به دو نمونه از انواع نمودهای هنری شاهنامه‌گرایی در اصفهان، به کوتاهی اشاره می‌کند.

نخست: سخن‌سرایی در تعظیم فردوسی و شاهنامه که شاید مشهورترین گواه آن مثنوی شاد روان حسین مسرور (سخن‌یار) با این مطلع باشد:





اصفهان و شاهنامه



کجا خفته‌ای ای بلند آفتاب

برون آی و بر فرق گرد و ن بتاب

مرحوم استاد همایی هم قطعه‌ای زیبا در توصیف آرامگاه فردوسی سرود هاند که این گونه آغاز می‌شود:

جلوه‌ی عرش است این در گه، کلاه از سر بنه

وادی طور است این جا، موزه از پایت بکن^{۵۰}

زمینه‌ی هنری دیگر ارتباط با شاهنامه، نگارگری و یکی

از عالی‌ترین مظاهر آن، بیست و دو شاهکار استاد

محمود فرشچیان از داستانهای شاهنامه است که

مجموع آنها به صورتی بسیار خوش چاپ و نفیس

منتشر شده است.^{۵۱}

بحث دراز دامن «شاهنامه در هنر اصفهان» به جرأت

می‌تواند موضوع رساله‌ای جداگانه باشد و نگارنده

امیدوار است که یکی از دانشجویان یا محققان اصفهانی

به این پژوهش میان رشته‌ای اهتمام ورزند.

۸- مراسم بزرگداشت و انجمنهای شاهنامه‌خوانی:

با پیشینه‌ی طولانی و درخشان شاهنامه پژوهی و

فردوسی‌گرایی در اصفهان، طبیعی است که مردم این

شهر آیینهای بزرگداشت فرزانه‌ی توس و جلسات

شاهنامه‌خوانی، اقبالی ویژه داشته باشند.

هم‌زمان با کنگره‌ی جهانی فردوسی در دانشگاه تهران

(دی ماه ۱۳۶۹) در هتل عباسی اصفهان نیز به مدت

سه روز مراسم شکوهمندی برگزار شد و در آن

شاهنامه‌شناسانی چون: مرحوم دکتر مهرداد بهار، دکتر

دوستخواه و استاد مهدی قریب به سخنرانی و بحث

درباره‌ی شاهنامه پرداختند.^{۵۲} پس از آن به تفاریق

مجالس گوناگونی در اصفهان برای فردوسی و شاهنامه

گرفته شده و چند سال است که در ۲۵ اردیبهشت‌ماه

(روز فردوسی) - و چند روز پیش و پس از آن - بزرگ

داشتهای متعددی به این منظور برگزار می‌شود و در

یکی از آنها (۳ اردیبهشت - ۸۵ موزه هنرهای معاصر)

توفیق بهره‌مندی از محضر دکتر خالقی مطلق، شاهنامه

شناس نامدار، نیز نصیب علاقمندان اصفهانی شد^{۵۳} که

افتخار بزرگی در تاریخ همایشهای شاهنامه‌شناسی

اصفهان است.

نمونه‌ی دیگر حرمت تقریباً هزار ساله‌ی فردوسی در

اصفهان، وجود انجمنهای شاهنامه‌خوانی در این شهر

است که خوشبختانه سنت دیرپای شاهنامه‌خوانی را به

شکل و شیوه‌ای دیگر در این شهر زنده نگه داشته است.

نگارنده که خود بارها بخت حضور در این جلسات و

نیز مراسم ویژه‌ی روز فردوسی را در اصفهان داشته

است، بدون کمترین گزارف و مبالغه‌ای تصریح می‌کند

که شور و جوش و علاقمندی مردم فرهیخته‌ی

اصفهان در این انجمنها به واقع خیره‌کننده و در سطح

کشور سخت کم‌نظیر است.

پانویس:

۱- ابیات از قصیده‌ی سعدالدین سعید هروی در وصف اصفهان

است. رکنه مافروخی اصفهانی، مفضل بن سعد، محاسن اصفهان،

ترجمه‌ی حسین بن محمد آوی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی،

سازمان فرهنگی - تفریحی شهرداری اصفهان ۱۳۸۵، ص ۵۳.



- ۲- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، نشر روزبهان، تهران، ۱۳۷۰، دفتر دوم/ ۴۴۳/۴۵۰ و ۴۴۴.
- ۳- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۷۳، دفتر چهارم/ ۱۵۹/ ۲۴۳۳.
- ۴- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۷۵، دفتر پنجم/ ۲۸۱/ ۵۵۱-۲۸۳.
- ۵- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، انتشارات شاهنامه پژوهی، اصفهان، ۱۳۷۹، کتاب چهارم/ ۱۷۱/ ۷۳.
- ۶- اسدی توسی: گرشاسب نامه، تصحیح حبیب یغمایی، کتاب فروشی بروخیم، ۱۳۱۷، ص ۴۲۷، بیت ۱۱۷ و ۱۱۸.
- ۷- برای دیدن این روایتها، رک: صدیقان، مهین دخت: فرهنگ اساطیری- حماسی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۷۶، و برای گزارشی درباره‌ی قیام کاوه از اصفهان و فرمان‌روایی او در این شهر، رک: الاصفهانی، محمد مهدی بن محمد رضا، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۱۵۸-۱۶۴.
- ۸- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، ۱۳۶۸، دفتر یکم/ ۶۹ و ۲۴۳۷۰-۲۸۸.
- ۹- ایرانشاه بن ابی‌الخیر: بهمن‌نامه، ویراسته‌ی دکتر رحیم عقیقی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۵۹۴، بیت ۱۰۲۵۹.
- ۱۰- اصفهانی، حمزه بن حسن: تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه‌ی دکتر جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ص ۳۶، مجمل‌التواریخ و القصص، تصحیح ملک‌الشعرای بهار، کلاله‌ی خاور، بی‌تا، ص ۵۰، مستوفی، حمد الله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۳۳، ص ۲۹.
- ۱۱- مجمل‌التواریخ و القصص، همان، ص ۳۹، ابن بلخی: فارس‌نامه، به سعی و تصحیح گای لیسترانج-رینولد آلن نیکلسون، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۳۳، ص ۲۹، ابن الفقیه، احمد بن محمد: مختصرالبلدان، ترجمه‌ی ح مسعود، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۱۰۰.
- ۱۲- خدیو جم، سید حسین: «شریف دفترخوان، مؤلف نخستین فرهنگ شاهنامه»، فرخنده پیام (یادگارنامه‌ی استاد دکتر غلامحسین یوسفی)، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۶۰، ص ۴۳۷-۴۲۳، نحوی، اکبر: «نکته‌ای درباره‌ی مؤلف معجم شاهنامه»، کتاب‌پاژ، شماره‌ی ۹، تابستان، ۱۳۷۲، ص ۱۵۷.
- ۱۳- معجم شاهنامه، تصحیح حسین خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳، ص ۱.
- ۱۴- آیدنلو، سجاد: «معجم شاهنامه و نکته‌هایی در شاهنامه‌شناسی»، آینه‌ی میراث، شماره ۳۳، تابستان، ۱۳۸۵، (زیر چاپ).
- ۱۵- شفیعی کدکنی، محمد رضا، «قدیم‌ترین ترجمه‌ی شاهنامه»، یشت فرازنگی (جشن‌نامه‌ی دکتر محسن ابوالقاسمی)، به اهتمام سیروس نصره‌الله‌زاده و عسکر بهرامی، انتشارات هرمس، ۱۳۸۴، ص ۳۴۱-۳۳۷.
- ۱۶- برای آگاهی بیشتر درباره‌ی بنداری و ترجمه‌ی او، رک: آذرنوش، آذرتاش: «بنداری»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، ص ۵۷۷-۵۸۱، صادقیان، محمد علی: «شاهنامه بنداری»، آینه، سال هفتم، شماره ۴، تیر، ۱۳۶۰، ص ۲۸۳-۲۷۷، سال هفتم، شماره ۶، شهریور، ۱۳۶۰، ص ۴۵۹-۴۶۷.
- ۱۷- رک: البنداری، الفتح بن علی: شاهنامه، فارنها بالاصل الفارسی و اکمل ترجمتها فی مواضع و صحح و علق علیها و قدم لها الدکتور عبد الوهاب عزام، د ارسعاد الصباح، الطبعة الثانية ۱۴۱۳ هـ.ق، ص ۹۸ (مدخل).
- ۱۸- رک: خالقی مطلق، جلال: «اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه»، ایران‌شناسی، سال هفتم، شماره ۴، زمستان، ۱۳۷۴، ص ۷۴۰.
- ۱۹- درباره‌ی وجوه اهمیت ترجمه بنداری در متن‌شناسی شاهنامه، برای نمونه رک: خالقی مطلق، جلال: «اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه»، همان، صص ۷۴۲-۷۴۰، فشارکی، محمد: «ترجمه بنداری و نقش تعیین‌کننده آن در شاهنامه‌شناسی»، ارج‌نامه ارج، به خواستاری و اشرف، محمد تقی: دانش پژوه- دکتر عباس زریاب خویی، انتشارات توس، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۲۵۱-۲۶۵.
- ۲۰- آذرنوش، آذرتاش: «بنداری»، همان، ص ۵۷۷.
- ۲۱- در اینباره رک: باسورث، اد موند: «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران (۶۱۴-۳۹۰ ه. ق.)»، تاریخ ایران (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخان)، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده: ج. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۵۵.
- ۲۲- رک: خالقی مطلق، جلال، گفتاری در شیوه تصحیح شاهنامه و معرفی دستنویسها (ضمیمه دفتر یکم)، انتشارات روزبهان، ۱۳۶۹، ص ۳۱.
- ۲۳- برای نمونه، رک: نولدکه، ثوردرور: حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، نشر سپهر و جامی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، ص ۵۵، تقی‌زاده، سید حسن: «شاهنامه و فردوسی»، هزاره فردوسی، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، صص ۹۹-۹۷.
- ۲۴- رک: مقالات فروغی، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۵۱، صص ۲۸، ۲۹، ۱۳۹، مینوی، مجتبی: «نسخه‌های خطی قدیم باید ملاک تصحیح متون ادبی بشود»، مجموعه سخنرانی‌های اولین و دومین هفته فردوسی، به کوشش حمید زرین‌کوب، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۳، صص ۲۵۷ و ۲۵۸.
- ۲۵- فشارکی، ارج: کتاب‌شناسی فردوسی، انجمن آثار ملی، چاپ دوم، ۱۳۵۵، صص ۲۲۰ و ۲۲۹.
- ۲۶- آد امواوات، ولت، گیوزالیان: نگاره‌های شاهنامه، مترجم زهره فیضی، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳، صص ۶۴ و ۶۵.
- ۲۷- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: شاهنامه آخرش خوش است، انتشارات عطایی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۴.
- ۲۸- لسان، حسین: (شاهنامه خوانی)، مجموعه‌ی سخنرانی‌های



- ۴۵- رک: جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۸۱.
- ۴۶- به ترتیب با این نامه: حماسه‌ی ایران یاد مانی از فراسوی هزاره‌ها (نشر آگه ۱۳۸۰)، فرایند تکوین حماسه‌ی ملی ایران و شناخت نامه‌ی فردوسی و شاهنامه (دفتر پژوهش‌های فرهنگی ۱۳۸۴).
- ۴۷- با این مشخصات: (آفرین فردوسی از زبان پیشینیان)، فصلنامه‌ی هستی، اسفند ۱۳۷۱، ص ۱۴۶-۱۳۱، (نخستین فکرت، پسین شمار)، نشر دانش، شماره‌ی ۹۰، پاییز ۱۳۷۸، ص ۳۵-۲۹، (خاقانی بر خوان رنگین فردوسی)، همان جا، شماره‌ی ۹۸، پاییز ۱۳۸۰، ص ۲۴-۲۰، (سراپرده زد بر لب جویبار)، شاهنامه پژوهی، با نظارت دکتر محمد رضا راشد محصل، فرهنگ سرای فردوسی، ۱۳۸۵، دفتر نخست، ص ۲۸۷-۲۸۱.
- ۴۸- برای این مقالات علاوه بر آنچه در فهرست فارسی دکتر ایرج افشار (ج ۶ ص ۴۰) آمده است، رک: (گیارنده، واژه‌ای در شاهنامه)، گلچرخ شماره‌ی ۱۷، آذر ۷۶، ص ۵۶-۶۱، (نسخ اقدم و اقدم نسخ شاهنامه)، همان جا، شماره‌ی ۱۹، اردیبهشت ۷۷، ص ۲۸-۲۳، (یاد داشته‌های درباره‌ی دیباجه‌ی شاهنامه)، ارج نامه‌ی ایرج، همان جا، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۳۹، (تفسیر و تأویل عرفانی شاهنامه)، خرد جاودان (جشن نامه‌ی استاد جلال‌الدین آشتیانی)، به کوشش علی اصغر محمد خانی حسن سید عرب، نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۷۷، ص ۱۵۱-۱۶۴.
- ۴۹- رک: (بررسی بیت‌هایی از شاهنامه)، آشنا، شماره‌ی ۱۸، مرداد و شهریور ۱۳۷۳، ص ۴۶-۳۲، ۱۹ مهر و آبان ۷۳، ص ۴۲-۳۳، ۲۰ آذر و دی ۷۳، ص ۸۳-۶۹، شماره‌ی ۲۱، بهمن و اسفند ۷۳، ص ۷۰-۵۸، (از این سوی جیحون و آنسو یمن)، گلچرخ شماره‌ی ۱۷، آذر ۷۶، ص ۳۸-۳۶.
- ۵۰- برای متن کامل این شعر، رک: سجادی، ضیاء الدین سخنان گزیده در باره‌ی فردوسی و شاهنامه، انتشارات سروش، ویرایش دوم ۱۳۷۱، ص ۳۴.
- ۵۱- رک: سیمای پهلوانان شیر اوژن در شاهنامه، به روایتگری دکتر جابر انصاری، انتشارات سروش و نگار ۱۳۷۰.
- ۵۲- برای سخنرانی‌ها و اشعار ارائه شده در این نشست‌ها، رک: یاد نامه‌ی آیین بزرگداشت آغاز دهمین هزاره‌ی سرایش شاهنامه‌ی فردوسی، نشر زنده رود و فیروز نشر سپاهان ۱۳۷۰.
- ۵۳- برای متن سخن‌رانی ایشان، رک: (شاهنامه خرد نامه‌ی ایرانیان - سنجشی کوتاه میان هومر و فردوسی -)، فصل نامه‌ی حسنات (چاپ اصفهان) شماره‌ی ۸، بهار ۱۳۸۵، ص ۹-۱۳.
- ششمین کنگره‌ی تحقیقات ایران، انتشارات دانشگاه آذربادگان ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۲۹.
- ۲۹- د وستخواه، جلیل: (شاهنامه نقالان، د گرد یسه ای از حماسه‌ی ایران یا ساختاری جد آگانه)، حماسه‌ی ایران یاد گاری از فراسوی هزاره‌ها، نشر آگه ۱۳۸۰، ص ۱۳۵.
- ۳۰- لسان، حسین: (شاهنامه خوانی)، همان، ص ۴۳۴.
- ۳۱- درباره‌ی تفاوت شاهنامه خوانی و نقالی رک: هفت لشکر، (طومار جامع نقالان)، تصحیح مهراڻ افشاری - مهدی مدائینی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۷۷، ص بیست و هفت مقدمه.
- ۳۲- محبوب، محمد جعفر (تحول نقالی و قصه خوانی، تربیت قصه خوانان و طومارهای نقالی)، ادبیات عامیانه‌ی ایران، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، نشر چشمه ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۰۹۶.
- ۳۳- این مجموعه‌ها به کوشش دکتر جلیل د وستخواه در حال تدوین و آماده سازی برای چاپ است و تا کنون دو بخش از آنها منتشر شده است (الف) داستان رستم و سهراب روایت نقالان، انتشارات توس ۱۳۶۹ ب) (کاوای آهنگر به روایت نقالان، تن پهلوان و روان خردمند، به کوشش شاهرخ مسکوب، طرح نو ۱۳۷۴، ص ۱۷۸-۱۵۱.
- ۳۴- شاهنامه آخرش خوش است، همان، ص ۵۶۵.
- ۳۵- هفت لشکر، همان، ص ۳۱۳.
- ۳۶- انجوی شیرازی، ابوالقاسم: فردوسی نامه (مردم و شاهنامه)، انتشارات علمی چاپ سوم ۱۳۶۹، جلد ۲، ص ۱۰۰.
- ۳۷- برای آشنایی با تاریخچه‌ی تصحیح شاهنامه، از جمله رک: شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، همان، کتاب صفر، ص ۱۱۱-۸۹.
- ۳۸- درباره‌ی این نواحی و ریشه‌های نام آنها، رک: مهریار، محمد: فرهنگ کهن نامها. آبادی‌های کهن اصفهان، انتشارات فرهنگ و مردم، اصفهان ۱۳۸۲، ص ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲.
- ۳۹- متن علمی انتقادی دکتر خالقی مطلق و همکارانشان، هم در خارج از کشور (آمریکا) چاپ می‌شود و هم کار تصحیح و انتشار آن هنوز به پایان نرسیده است.
- ۴۰- د وستخواه، جلیل: شناخت نامه‌ی فردوسی و شاهنامه، دفتر پژوهش‌های فرهنگی ۱۳۸۴، ص ۶۱-۶۴.
- ۴۱- مختاری، عثمان: دیوان، به اهتمام جلال‌الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۱، ص ۸۴۴-۷۴۹. برای فهرست کارهای علمی دکتر تفضلی، رک: آموزگار، ژاله: (انسانی والا دانشمندی بنام)، یاد نامه‌ی احمد تفضلی، به کوشش علی اشرف صادقی، انتشارات ۱۳۷۹، ص ۱۸-۲۵.
- ۴۲- برای این مقاله، رک: فردوسی و شاهنامه به کوشش علی دهباشی، انتشارات مدبر ۱۳۷۰، ص ۵۷۷-۵۱۲.
- ۴۳- برای این مقالات رک: فردوسی و شاهنامه (مجموعه مقالات محیط طباطبایی)، انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۹.
- ۴۴- برای فهرست کارهای علمی دکتر تفضلی، رک: آموزگار، ژاله: (انسانی والا، دانشمندی بنام)، یاد نامه‌ی احمد تفضلی، به کوشش علی صادقی، انتشارات ۱۳۷۹، ص ۱۸-۲۵.



بیدل و بهزاد

خسرو و احتشامی هونه گانی

در گستره‌ی ادبیات هزار ساله‌ی پارسی جای پای هنرمند ان
پر آوازه در حوزه‌های دیگر را به روشنی می‌توان دید. این
هنرمند ان، فرهنگ‌سازان و ناموران عرصه‌های تجسمی
همچون نگارگری، معماری، پیکرتراشی، خوشنویسی و
هنرهای روح‌انگیزی چون موسیقی و آوازند که شاید
چند ان نیازی به آوردن نامشان هم نباشد. بزرگانی مثل
باربد، نکیسا، مانی، سنمار و شاپور نقاش در ایران باستان
رضای عباسی، میرعماد حسنی، علی‌اکبر معمار اصفهانی،
صادقی بیک افشار و غیاث الدین یزدی در عصر
سرخ کلاهان. کمال‌الملک غفاری، قمرالملوک وزیری،
عارف قزوینی، صنیع همایون، سمیرمی، آقانجف کوچک
و بزرگ در عصر قاجار و معاصر و ...

بهزاد از نگارگران دوران فرهنگ ساز صفوی است
که در همان آغاز، آوازه‌اش از مرزهای ایران
در می‌گذرد و نامش در فهرست‌ها، تذکره‌ها،
تاریخها و مخصوصاً در مجموعه‌ی شعر شاعران، نماد
هنری است متعالی و افلاکی.

نگارگری که به روایت تاریخ در جنگ ایرانیان
و ترکان عثمانی به فرمان شهریار صفوی همراه با شاه
محمود نیشابوری خوشنویس در صندوقی محافظت
می‌شود و به جنگجویان قزلباش حکم می‌شود که
در صورت مرگ شهریار این صندوق را بازگردانند تا
به دست دشمن نیفتد و این روایت ساده‌ی این نیست!
بهزاد در سال ۸۵۴ در هرات تولد یافت. استاد ان او
پرسید احمد و میرک نقاش بودند. بهزاد با تشویق
سلطان حسین بایقرا به مقام عالی هنر رسید.^۱ او در سال
۹۲۸ با فرمان شاه اسماعیل اول به کلاتری کتابخانه‌ی
سلطانی منصوب گردید و تا سال ۹۴۲ زنده بود و
مورد عنایت و حمایت شاه طهماسب قرار داشت و
ریاست کتابخانه‌ی سلطنتی هم با او بود. بهزاد در تبریز
شاگرد ان زیادی تربیت کرد که خواجه عبد‌العزیز و
مظفر علی سرآمد شاگرد ان او بودند.^۲ آوازه‌ی بهزاد نه
تنها ایران که فرارود، شبه قاره، و عثمانی را درنوردید
و هنردستان و هنرشناسان برای به دست آوردن
تابلوهای او بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. نام بهزاد
اسطوره‌ی زیبا آفرینی بود. چنانکه توانست به
زودی یکی از «موتیوهای» مجموعه‌ی شعر شاعران
صفوی شود. کمتر دیوانی را سراغ داریم که از این



هنرمند بی نظیر نامی در آن نیامده باشد و با آوردن نامش مضمونی بکر زاده نشده باشد. چندان که مانی و ارزنگ و شاپور نقاش و صورتگران چینی که از مضمونهای رایج ادبیات فارسی تا قرن هشتم هجری بودند، آرام آرام پای از عرصه‌ی ادبیات سرخ‌کلاهان بیرون نهادند و کمترین بسامد را به خود اختصاص دادند. شهرت بهزاد در شبه قاره و در حوزه‌ی حکومتی بابرین کمتر از ایران نبود و می‌توان عللی را هم برای این آوازه برشمرد.

پناهندگی همایون - که خود از شاگردان بهزاد بود - به ایران در زمان شاه طهماسب و سفر بسیاری از تربیت‌یافتگان مکتب بهزاد، همراه همایون به هند که مستقیم یا غیرمستقیم در شهر هرات و مکتب آن شهر به نوعی با شیوه و سبک بهزاد آشنا بودند در این شهرت سهم‌اند. خرید و فروش آثار نقاشان بزرگ در بازار تجارت و دادوستد ایران و هند و اروپا برای برآوردن نیاز هنر و ستان را نیز نباید فراموش کرد. برای این نوع تجارت هنری هم شواهد فراوانی در تذکره‌ها و تاریخ‌های عصر صفوی ثبت و ضبط است که خود می‌تواند موضوع کتابی خاص باشد. سفرنامه‌نویسان فرنگی از معاوضه‌ی صنایع ظریفه سخن به میان آورده‌اند. به تصریح نصر آبادی «صادقی بیک از اعظم ایل افشار است در خدمت شاه عباس ماضی کمال قرب داشت. چنانچه در آخر به منصب کتابداری رسید. یعنی منصبی که پیش از او بهزاد داشت. در فن نقاشی بی‌عدیل بود. از مرحوم ملاغروی که صدق‌اندیش است مسموع شد که وقتی قصیدهای در مدح او گفته در قهوه‌خانه گذرانیدم. به این بیت که در تعریف سخن او گفته شده بود رسیدم.

چون عرصه‌ی زنگ و صدای زنگ است

صیت سخنش در جهان امکان

مسوده را از این فقیر گرفت و گفت حوصله‌ام بیش از این تاب شنیدن ندارد و بعد از لحظه‌ای آمد پنج تومان به دستاری بسته باد و صفحه کاغذ که خود از سیاه‌قلم طراحی کرده بود به من داد و گفت: تجار هر صفحه‌ی مرابه سه تومان می‌خرند که به هند و ستان ببرند. مباد ارزان بفروشی.^۳

تاورنیه در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد که «بین دربار ایران و هند، مینیاتورهای نقاشان بزرگ به عنوان هدیه رد و بدل می‌شد. شاهد بودم که مهتر چند تصویر مینیاتور نیم تنه در

کیفی بزرگ آورد که شاه خود شگشود و آنها را یکی پس از دیگری به من نشان داد. فوراً مغول کبیر شاه جهان را شناختم، همچنین تصویر پادشاه گلکنده و پیشاپور را میان تصاویر دیدم. تصویری هم از یک زن جوان ایرانی بود که شاه به من داد و گفت: در فرانسه آن را نشان بد هم تا ببینند که زنان ایران چگونه لباس می‌پوشند. پیش از این گفته‌ام که در ایران تنها به شیوه‌ی مینیاتور نقاشی می‌کنند.»^۴

این نمونه‌ها بیانگر علاقه‌ی مردم حتی پادشاهان به آثار نقاشان عصر صفوی است که در ایران و عثمانی و هند و فرارودان معمول بود است. وقتی مردم آثار نقاشانی را که در آوازه و شهرت کمتر از بهزاد بودند خرید و فروش می‌کردند، برای یافتن طرحی و نگاره‌ای از بهزاد یقیناً شوق و ذوق بیشتری داشته‌اند. لذا آوازه‌ی این نگارگر در هند چند ان شگفت نیست. از این‌که شاعری مثل بیدل بارها و بارها از او یاد کرده، توجه ما به این نکته معطوف می‌شود که نام بهزاد پس از سقوط اصفهان هم در هند و ستان مظهر هنر عرشی بود است. میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی متخلص به بیدل در سال ۱۰۵۴ هجری در عظیم‌آباد پتنه متولد شد. بیشتر عمر خود را در بنگاله به سر برد. و در سوم صفر ۱۱۳۲ قمری - دو سال قبل از سقوط اصفهان - در شهر دهلی وفات یافت. بیدل ۱۱۲ سال پس از مرگ بهزاد که احتمالاً در ۹۴۲ قمری اتفاق افتاده به دنیا آمده و مرگ او نیز تقریباً پایان قدرت دولت صفوی در عصر شاه سلطان حسین است.^۵ بسامد نام بهزاد در تعداد بیست و سه غزل علاقه‌ی وافر این شاعر را به نگارگر بزرگ ایران نشان می‌دهد.

این عشق با یک قرن فاصله پس از مرگ بهزاد در شبه قاره قابل تأمل است. در این ابیات خیال‌انگیز که از حس‌آمیزی و بیان تعبیرات تازه برخوردار است، شاعر، بهزاد را در برابر مانی و صورتگران چینی هنرمندی بهشتی نقش می‌زند و گاهی ضعف خود را در هوای جهان هوسی که پیدا کرده به موی خامه‌ی بهزاد تشبیه می‌کند^۶ و زمانی در مقابل دست‌ازلی به رنگ‌آمیزی‌ها و دست‌زدن به شیوه‌ی الوان و تصنع رنگین می‌پردازد و هنگام بازگشت به خویش شدن در هاله‌ای عارفانه بهزاد را به گونه‌ای ملاقات می‌کند که قلم‌موی خود را در دست شاعر می‌نهد.^۷ احتمالاً آنچه بیدل را به سوی بهزاد

بسامد نام بهزاد
در تعداد بیست و
سه غزل، علاقه‌ی
وافر بیدل را به
نگارگر بزرگ ایران
نشان می‌دهد. این
عشق با یک قرن
فاصله پس از
مرگ بهزاد در
شبه قاره
قابل تأمل
است.



کشیده مشابهت‌هایی است که در شعرا و نقاشی بهزاد موج می‌زند. مگر نه آنکه شاعر نیز در آفریدن تصویر خیال‌انگیز، تجریدی و پیچ‌درپیچ دست کمی از نقاشی که به او مهر می‌ورزد، ندارد. امروز به همان اندازه که فهم شعر بیدل برای ما دشوار است، درک نگارگری بهزاد هم همان قدر نیاز به دقت و موشکافی دارد. اصولاً شیوه و سبک شعر عصر صفوی با سنت نگارگری و حتی هنرهای جمیل آن دوران، قرابت‌تنگانگ دارد تا جایی که برای این قرابت‌های تام و تمام نیازمند شرحی روان‌کاوانه و جامعه‌شناختی خواهیم بود. تأثیر نگارگری در شاعران بزرگ عصر سرخ‌کلاهان امری مسلم و حتمی است. رنگ‌بندی‌ها، سایه‌روشن‌ها، غنای طراحی، وضوح نور، تضاد و تلفیق رنگ‌های دور از یک خانواده و ایجاد بافتی نوین همان کاری است که شاعران صفوی برای ساختار تصویر در شعر به کار بسته‌اند. هنری که با ظرافت در ذهن مخاطب می‌پیچد و رهایی را غیرممکن می‌سازد. چیزی که در ادبیات تودرتو و لبریز از ابهام اما دل‌انگیز بیدل حضور دارد. مقایسه‌ی این نگاره‌ها با شعر البته سهل و ساده نیست. زیرا نمی‌توان هنری دیداری را با هنری شنیداری مقابله کرد و به تفسیر و تعبیر نشست. اما همگونی و همخوانی در شعر شاعران صفوی و نگارگران آن دوران، به روشنی خود را به رخ کشیده به نحوی که رویگردانی از آن را سلب می‌کند و سرانجام مخاطب را به سیلان ابیات شاعر می‌سپارد و این ابیات نمایشگر تفکری است ژرف و تصویری گریزان و لایه‌لایه که بهترین نوع آن غزل بیدل است. نمی‌دانم از این گفتار که به پلوتارک یونانی نسبت داده‌اند تا چه حد می‌توان در مقایسه‌ی نقاشی بهزاد و شعر بیدل بهره‌جست که: «شعر، نقاشی ناطق است و نقاشی شعر صامت.»^۸ شاردن سیاح بزرگ فرانسوی هم درباره‌ی چهل‌ستون اصفهان سخنی نزدیک به پلوتارک دارد، می‌نویسد: «یکی از شاعرانه‌ترین بناهای جهان این بناست که تمام مانند یک غزل و کامل مانند یک افسانه است.»^۸ اما آنچه بیدل در مورد بهزاد به تصویر کشیده نازشستی است که شاعری توانا به نقاشی بزرگ نشان داده‌است.

از خیالش در دل مژنگ‌ها خون می‌خورد
یک سر مو کاش سر در کلک بهزاد می‌دهد^۹

«دیوان، ص ۴۳، جلد دوم»

◆
بیدل،
در آفریدن
تصویر خیال‌انگیز،
تجریدی
و پیچ‌درپیچ
دست کمی از
نقاشی که به او
مهر می‌ورزد،
امروز
به همان اندازه
که فهم شعرا و
برای ما دشوار
است، درک
نگارگری بهزاد
هم همان قدر
نیاز به دقت
و موشکافی
دارد.

چه ممکن است کشد نقش ناتوانی من
مگر به سایه‌ی موخامه بشکند بهزاد
«دیوان، ص ۹۴، جلد دوم»
نقاش یک جهان هوسم کرد لاغری
موی ضعیف خامه‌ی بهزاد می‌شود
«دیوان، ص ۱۲۰، جلد دوم»
از خجلت پرد از گل‌ات مانی و بهزاد
پیدا است که روها چقد رساخته باشند
«دیوان، ص ۱۶۲، جلد دوم»
پرواز رنگ من اگر آید به امتحان
مانی شکست خامه به بهزاد می‌برد
«دیوان، ص ۱۹۱، جلد دوم»
صد نگارستان چین با بی‌خودی طی کرد هام
لغزش پا هم به راهت خامه‌ی بهزاد بود
«دیوان، ص ۲۴۵، جلد دوم»
هیچ فردوسی به رنگ آمیزی امید نیست
سربه‌پایی می‌کشم از کلک بهزاد مپرس
«دیوان، ص ۳۰۰، جلد دوم»
ثبات رنگ امکان صورت امکان نمی‌بندد
فلک آخر ز روز و شب دوشد کلک بهزادش
«دیوان، ص ۳۲۳، جلد دوم»
خجلت تصویر عنقا تا کجا باید کشید
با صدف گم‌گشت رنگ خامه‌ی بهزاد ما
«دیوان، ص ۳۲۴، جلد اول»
غبار ناتوانم بسته نقش دست امید ی
که نتواند ز دامن کشیدن کلک بهزادم
«دیوان، ص ۴۲۰، جلد دوم»
ورنه حیف است نقشم از پس مرگ
گل زند بر مزار بهزاد م
«دیوان، ص ۴۸۲، جلد دوم»
هرچند به صد رنگ ز من دست تصنع
چون وانگرم خامه‌ی بهزاد تو دارم
«دیوان، ص ۵۰۸، جلد دوم»
کیفیت میان تو باغ تصور است
مودر دماغ خامه‌ی بهزاد می‌کنم
«دیوان، ص ۵۲۵، جلد دوم»





بیدل و بهزاد

بی‌نوشت:



- ۱- زکی محمد حسن، تاریخ نقاشی، ترجمه ی ابوالقاسم سحاب، چاپ سحاب، سال ۱۳۵۶، تهران، ص ۸۰
- ۲- آژند، یعقوب، مکتب نگارگری تبریز، انتشارات فرهنگستان هنر، سال ۱۳۸۴، تهران، ص ۱۰۲
- ۳- ناجی، محسن، تذکره ی نصرآباد ی، انتشارات اساطیر تهران، د و جلد، جلد اول، سال ۱۳۷۸، تهران، ص ۵۶-۵۸
- ۴- ترجمه، ارباب شیرانی، حمید، سفرنامه ی تاورنیه، انتشارات نیلوفر تهران، سال ۱۳۸۳، ص ۱۵۰، ص ۲۶۸
- ۵- شفیع کدکنی، محمد رضا، شاعر آینه ها، انتشارات آگاه تهران، سال ۱۳۷۶، ص ۲۱
- ۶- نقاش یک جهان هوسم کرد لاغری موی ضعیف خامه ی بهزاد می شود
- ۷- چون وانگرم خامه بهزاد تو د ارم هرچند به صد رنگ زخم د ست تصنع
- ۸- همایون، غلامعلی، اسنانهصور اروپاییان، جلد د وم، ص ۵۰، سال ۱۳۸۲
- ۹- بهد اروند، اکبر و اکانی، عباس، کلیات بیدل دهلوی، انتشارات الهام، سه جلد، سال ۱۳۷۶/همه ی ابیات از همین کلیات انتخاب شد هاند.

چه نقش ها که نسبت آرزو به پرد هی شوق
خیال موی میان تو کلک بهزاد است

«د یوان، ص ۵۸۰، جلد اول»

نقش تصویرم قبول رنگ جمعیت ند اشت
خامه بست از موی مجنون صنعت بهزاد من

«د یوان، ص ۶۶۹، جلد د وم»

ب ه نقش تحقیق رعشه دستم خطاست ترکیب رنگ بستم
د می که این خامه در شکستم هزار بهزاد می نگارم

«د یوان، ص ۵۸۰، جلد د وم»

تصویر سحر رنگ سلامت نفروشد
صورتگر ما خامه ی بهزاد شکستی است

«د یوان، ص ۶۶۷، جلد اول»

بی نشان رنگیم و تصویر خیالی بسته ایم
حیرت آینه نقش خامه ی بهزاد نیست

«د یوان، ص ۷۵۷، جلد اول»

در آن محضر که بالذ کلک رنگ آمیزی یاد ت
نفس با ناله جوشد تا کشد بهزاد خاموشی

«د یوان، ص ۷۹۵، جلد د وم»

تو هورنگی که خواهی حیرت دل نقش می بند د
ند ارد کارگاه وضع چون آینه بهزاد ی

«د یوان، ص ۸۱۵، جلد د وم»

ز حیرت پا زدم نقش نگارستان امکان را
به مژگانم نیازد خامه ی بهزاد قربانی

«د یوان، ص ۸۳۳، جلد د وم»

صورت ناوکش از دل نکشد جرأت من
به تکلف اگرم خامه ی بهزاد کنید

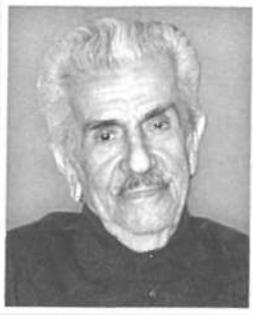
«د یوان، ص ۸۵۹، جلد اول»

بسکه در راحت کمین انتظارم پیر کرد
مو سپیدی نقش من بر کلک بهزاد آورد

«د یوان، ص ۸۶۶، جلد اول»

یوسفستان است عالم تا به خود پرد اختیم
د ر کف شوق انتظار کلک بهزاد یم ما

«د یوان، ص ۴۸۵، جلد اول»



هنرستان هنرهای زیبای اصفهان، طی سالیان طولانی نه تنها به عنوان مکانی که از جلوه های بصری برخوردار است دارای اهمیت بوده که خود زینت و پرورش دهنده ی جریانی است هنری و فرهنگی در این شهر، این مکان سالهاست نخیکان و هنرمندان درجه یکی را پرورش داده است که هریک از چهره های افتخارآمیز ملی و بین المللی هستند و از نمونه های بارز و آشنای آن می توان استاد رستم شیرازی، استاد فرشچیان و استاد پورصفا را نام برد. هفتاد و نین سالگرد تأسیس این هنرستان - دوم دیماه ۱۳۸۵ - بهانه ای بود برای نشست در محضر نقاش چیره دست اصفهانی استاد عباسعلی پورصفا

درختی گشایش بخوبی و بسیار شاخ

گفتگو با استاد عباسعلی پورصفا

مجید زهتاب

استاد، از افتتاح هنرستان برایمان بگویید و اینکه اولین ساختمان آن کجا بود؟

در سال ۱۳۱۵ هنرستانی به نام هنرستان صنعتی - در یک خانه ی استیجاری در خیابان سپه، کوچه ی تلفنخانه - تأسیس شد که ریاستش را شخصی به نام مایر - که اصلاً آلمانی تبار بود - بر عهده داشت. ایشان معاونی داشت به نام آقای اشتری، که به دو زبان خارجی تسلط داشت. در واقع، شروع به کار هنرستان از همین مکان بود. این هنرستان سه رشته داشت؛ مکانیک، درود گری و نقاشی. سرپرست رشته ی نقاشی هم مرحوم استاد عیسی بهادری بود. البته این را بگویم که من بدون اراده ی قلبی و کاملاً ناخواسته وارد هنرستان شده بودم. اصلاً نمی دانستم نقاشی چیست؟ مینیاتور چیست؟ طبیعت سازی چیست؟

چرا از میان رشته های مختلف هنرستان، نقاشی را انتخاب کردید؟

خیلی اتفاقی بود، بعد ها متوجه شدم که استعداد نقاشی در من ذاتی بود. البته باید بگویم پدرم چون سنشان بالا بود و بیمار بودند خیلی علاقمند

بودند که من پزشک شوم و یاد م هست به مدبر مدرسه ما می گفتند: پسر من باید پزشک شود. اما من نقاشی را انتخاب کردم.

یادم هست در دوره ی تحصیل در دبستان هم وقتی معلم یک گلدان یا ظرف را به عنوان سوژه ی نقاشی روی میز می گذاشت، اغلب پیش می آمد که من برای بچه های دیگر هم می کشیدم و جالب اینکه نمره ی آنها از خود من بیشتر می شد! بعدها متوجه شدم بدون اینکه هنر و نقاشی و شاخه های آن را به طور علمی بشناسم، به سمت این رشته گرایش داشتم. به یاد دارم در سال اول هنرستان د فائری داشتیم که آقای بهادری در آنها - بامداد - سرمشق هایی به ما می داد. ما هم تقلید می کردیم و به این طریق طراحی می کردیم. در سال دوم ناگزیر تعداد کلاسها اضافه برای هنرستان در نظر گرفته شد و باید مکان بهتری می شد. در اواخر سال دوم، هنرستان به ساختمان بزرگی - در جلوی پارک رجایی فعلی - که اتاقهای زیادی هم داشت و هم اکنون در اختیار شهرداری است، منتقل شد

آیا این ملک هم استیجاری بود؟



بله. مالکیت آنرا آقای راستی به عهد ه داشت. از سال دوم در اینجا مشغول به تحصیل شدیم. کارگاه ها در طبقه پایین و کلاسهای درس در طبقه بالا قرار داشت. کل هنرستان به این مکان منتقل شد با هنرستان تفکیک شد؟ نه هنوز تفکیک نشده بود. آقای بهادری آخر همان سال تصمیم گرفت نقاشی را رشته بندی کند و به رشته های طبیعت، مینیاتور و استیل تفکیک نماید. مسئولین هنرستان خواستند همان د فائری را که در آنها به ما سرمشق داده بود ند، بیاوریم تا تعیین کنند چه شخصی در چه رشته ای استعداد بیشتری دارد تا در همان رشته به ادامه تحصیل بپردازد. البته از اولیای هنرجویان تعهد کتبی می گرفتند تا بعد ها کسی حق اعتراض نداشته باشد.

افزوده شد. از جمله: قلم زنی، مینا کاری، منبت کاری و... بنای تازه تبدیل شد به هنرهای زیبا. یعنی هنرستان به دو بخش صنعتی و هنرهای زیبا تفکیک شد. هنرستان صنعتی در خیابان ابوذر فعلی و هنرستان هنرهای زیبا هم در ساختمان جدید مستقر شد. هنرجویان هنرستان صنعتی و هنرهای زیبا در روس مشترک مثل ریاضی، فیزیک یا زبان خارجه را در یک کلاس می گذراندند، اما کارگاه ها از هم جدا بود.

از معماری و ساخت هنرستان چه مطالبی را به خاطر دارید؟ آیا حضور آندره گدار^۲ - معمار معروف اروپایی - طی آن سالها در ایران، ساخت و معماری هنرستان را هم تحت تاثیر قرار داد؟ از قرار معلوم چند ساختمان هم در تهران و اصفهان ساخته است.



هر کس باید در هر رشته ای که تعیین می کرد ادامه تحصیل می داد. تکلیف همه شاگردان روشن شده بود به جز من. علت را که جویا شدم، گفتند ما نتوانستیم تشخیص دهیم که شما در کدام رشته باید ادامه تحصیل بدهید! چون در تمام زمینه ها استعداد دارید! و شخص شما مختار هستید هر رشته ای را که دوست دارید انتخاب کنید.

اینجا بود که من رشته ی طبیعت را انتخاب کردم. البته در عین حال که در ساختمان چهارباغ به تحصیل مشغول بودیم، ساختمان هنرستان (هنرستان فعلی واقع در خیابان مطهری) هم ساخته می شد.

استاد یادتان می آید شروع ساخت ساختمان چه سالی بود؟ فکر می کنم سال ۱۳۱۷ بود.

چند ساله تمام شد؟

تقریباً سال ششم تحصیل مابعد حدود سه سال طول کشیده بود. به همین حدودها بود. البته نظامت ساختمان چهارباغ به عهد ه خلیل خان اسفندیاری^۱ بود. زمانی که به ساختمان جدید نقل مکان کردیم، رشته های دیگر نیز به هنرستان

مثل موزه ی ایران باستان در تهران یا بانک ملی و مدرسه ی سعدی در اصفهان؟ آنچه به خاطر دارم این است که نقشه ی هنرستان را مایر طراحی کرده است اما نمی دانم چه کسانی دیگری در ساخت آن دخالت داشتند. آن موقع من هنرجو بودم و طبعاً این مسائل به من مربوط نمی شد.

از علایق دیگران برایمان بگویید استاد. شنیده ام به فوتبال علاقه ی خاصی داشتید؟ درست است؟

بله. من یکی از فوتبالیستهای معروف اصفهان بودم. تیم فوتبال هنرستان آن زمان خیلی معروف بود و همه ی تیمها را شکست می داد.

استاد برگردیم به آقای بهادری. ایشان ریاست هنرستان را از ابتدای تاسیس تا چه زمانی به عهد ه داشتند؟

آقای بهادری سرپرست رشته نقاشی بود و وقتی هنرستان تفکیک شد ایشان رئیس هنرستان هنرهای زیبا شد. در حقیقت از روزی که آقای بهادری به اصفهان آمد دوره رنسانس هنر در اصفهان شروع شد. در تمام رشته های هنری، نهضتی در اصفهان به پا شد.

آقای بهادری

سرپرست رشته ی نقاشی بود و وقتی هنرستان تفکیک شد ایشان رئیس هنرستان هنرهای زیبا شد. در حقیقت از روزی که آقای بهادری به اصفهان آمد، دوره رنسانس هنر در اصفهان شروع شد. در تمام رشته های هنری، نهضتی در اصفهان به پا شد.

هنرستان هنرهای زیبا به وجود آمد. بلبه البته مخالفانی هم داشت. اما ایشان ایستادگی کرد.

دوره ی ریاستشان هم طولانی بود؟

بله ایشان ریاست هنرستان را به عهده داشت تا زمانی که اداره ی فرهنگ و هنر (اداره ارشاد فعلی) به وجود آمد و ایشان مدیر کل اداره ی فرهنگ و هنر شد. آقای بهادری شخصیت والایی هم داشت. روزها ریاست هنرستان را به عهده داشت. و بعد از ساعات اداری دوست خوب ما بود و بسیار با هم صمیمی بودیم.

استاد، گویا آقای بهادری هنرهای متعددی داشت. هنرهای دیگر ایشان چه بود؟

ایشان در طراحی نقشه ی فرش در دنیا بی نظیر بود. در مینیاتور و طراحی هم فوق العاده بود. طبیعت هم کار می کرد. ولی آنچه که از ایشان به یادگار مانده نقشه های فرش است که کشیده و الآن در موزه هاست.

شنیده ام فرشهای خودرنگ از ابتکارات ایشان بود؟

بله همینطور است.

یعنی این نوع فرش قبلاً در ایران نبوده است؟

اگر هم بوده در اصفهان نبوده است. ایشان فرش خودرنگ را برای کف سالنها و اماکن دیگر مورد استفاده قرار می داد. و معتقد بود قیمت ارزان و رنگ ثابت دارد. درشت بافت هم هست. چیزی شبیه به موکت است. اینطور نیست؟

بله البته موکت اثر هنری نیست اما فرشهای خودرنگ، فرش هستند و ارزش هنری دارند.

استاد از هم شاگردیهایتان بگویند. آنهایی که در رشته ی هنرشان رشد کردند، یا آنها که ادامه تحصیل ندادند. کسی به خاطر تان هست؟

خوب به خاطر دارم، سال اول هنرستان، رشته ی نقاشی به تنهایی ۱۵ یا ۱۶ هنرجو داشت. از همان سال اینها هرکدام به تدریج هنرستان را ترک کردند. به طوری که وقتی من فارغ التحصیل شدم، در رشته ی طبیعت سازی دو نفر مانده بودند. البته اگر آن دوستم هم می رفت من می ماندم. چون علاقه ی سرشاری به هنر پیدا کرده بودم و خواب و خوراک و زندگی من نقاشی شده بود. در رشته ی طبیعت سازی بنده بودم و آقای به نام احمد اربابیان که به تهران رفت. در رشته

مینیاتور آقایان جواد رستم شیرازی، رضا ابوعطا، مصفا، حسن شفاهی، جواد افتکاری که در تذهیب عالی کار می کرد و بعد آقای بود به نام محمد علامه که طراح نقشه ی فرش بود و در کارش استادی به تمام معنا بود. نقشه های فرش او هنوز به قیمت بالایی به فروش می رسند ایشان روحانی و پیش نماز بود. ولی شغل اصلیش طراحی نقشه ی فرش بود. طراح قابلی هم بود. کارهای فرش او بی نظیر بود. مرد بسیار محترمی بود. در زمان جنگ هم پسرش شهید شد.

استاد، آقای فرشچیان بعد از شما بودند؟

بله. خیلی سال بعد از من بود.

اساتید شما چه کسانی بودند؟

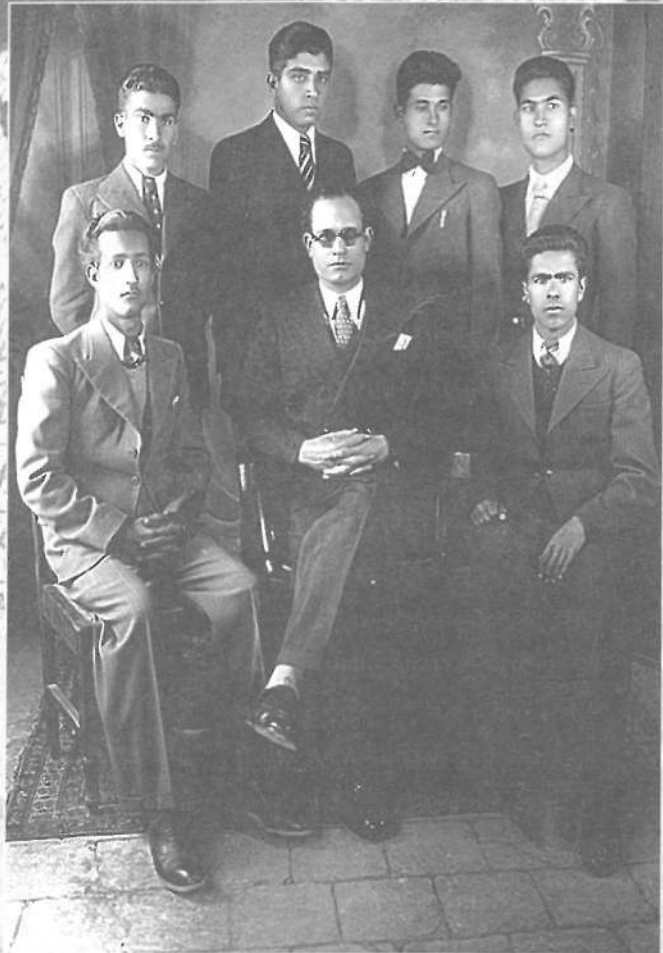
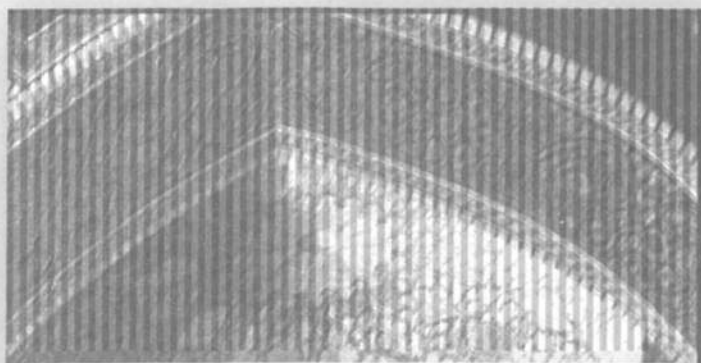
آقای به نام نور محمد معیری - از شاهزاده های قاجار - در همان زمان که به هنرستان هنرهای زیبا منتقل شدیم، به عنوان استاد نقاشی طبیعت سازی استاد ما بود. به اصفهان منتقل شده بود، اما متأسفانه ما از ایشان استفاده لازم را نبردیم. البته من عاشق نقاشی بودم و دائم طبیعت کار می کردم. از دیگر اساتید ما آقای به نام محمد ناصر صفا بود که به ما صورت سازی می آموخت. اما او هم رفت، و ما با آقای معیری تا سال آخر ادامه دادیم و چون من در بین کلیه رشته ها در هنرستان شاگرد اول شدم، نشان درجه سه شورای عالی فرهنگ به من داده شد. دلیلش هم این بود که اداره ی فرهنگ و هنر در ابتدا اداره ای بود به نام اداره ی هنرهای زیبا و جزء اداره ی ششم فرهنگ - آموزش و پرورش فعلی - محسوب می شد و از این جهت نشان فرهنگ به من اعطا شد.

بعد از فارغ التحصیلی از هنرستان، بلافاصله به عنوان استاد مشغول به کار شدید؟

نخیر. من به دانشگاه رفتم، چون می دانستم مدرک ملاک عمل است. خیلی دوست داشتم لیسانس بگیرم. اما آقای بهادری پیش پدر و مادر من رفت و مادرم نامه می نوشت که پدرت بیمار است و دوست دارد تو پیش او باشی. آقای بهادری هم تمایل داشت من برگردم و می گفت مدرک ملاک عمل نیست. و باید برگردی و این مسائل باعث شد که من سال اول دانشگاه را به اتمام نرسانده به اصفهان برگشتم، و از روز بعد حکم استادی هنرستان را به دست من دادند.

من بدون اراده ی قلبی و کاملاً ناخواسته وارد هنرستان شده بودم. اصلاً نمی دانستم نقاشی چیست؟ مینیاتور چیست؟ طبیعت سازی چیست؟ بعد ها متوجه شدم که استعداد نقاشی در من ذاتی بوده است.





بنیاده از راست: جواد افنکاری - حسن شفاپی - غلامرضا مصفا - رضا ابو عطا
نشسته از راست: عباسعلی پورصفا - عیسی بهادری - جواد رستم شیرازی

پهنک

در چه سالی استخدام شدید؟ و چند سال مشغول به کار بودید؟

سال ۱۳۲۲ استخدام و سال ۱۳۵۷ هم بازنشسته شد م. تقریباً ۳۱ سال و شش ماه کار کرد م. استاد مبلغ اولین حقوقتان را به خاطر دارید؟ مثل اینکه ۱۱۰ تومان بود.

الآن در بازنشستگی دریافتی شما چقدر است؟

تقریباً ۲۳۰ هزار تومان. البته با مدرک دکترا. عجب!... استاد، مسلماً شما خاطرات بسیار زیادی از آن سالها دارید، چیزی برایمان تعریف می کنید؟

در دوره ی هنرستان کمک هزینه ای به هنرجویان می دادند. موقعی که من هنرجو بودم ۱۰ تومان بود و بعد از دوره ی مابیه ۶۰ تومان رسید. ولی از اولیا تعهد کتبی گرفتند که هرکدام از هنرجوها را که دولت خواست به خدمت بگیرد، حق اعتراض ندارند.

تنها کسی که تعهد را امضا نکرد و کمک هزینه را نگرفت من بودم. همیشه می گفتم بعد از فارغ التحصیلی می خواهم آزاد کار کنم. اما دست روزگار هرطور که دلش بخواهد عمل می کند و جالب اینکه اولین کسی که استخدام شد هم من بودم!

من در مورد زندگی شما استنباطم این است که هرچه را که دوست داشتید به انجام رسیده و انگار برای شما مقدر بوده است. مثلاً دوست داشتید به هنرستان بروید اما رفتید. دوست داشتید استخدام هنرستان بشوید اما استخدام شدید و همه هم خوب بوده است؟

برای شما تعریف کردم که من به فوتبال بسیار علاقمند بودم. می گفتم آنقدر به فوتبال ادامه می دهم تا با پسر در یک تیم بازی کنم. آن موقع هم بازی کردن بسیار مشکل بود. اما انگشت من شکست و من از دنیای ورزش خداحافظی کردم. یادم است در مکان فعلی خیابان کاشانی یک صحرا بود که ما در همین جا بازی می کردیم. آقای دکتر عبدالباقی نواب هم در همین زمین بازی می کرد. یادش بخیر.

یادم است یک سال زمستان برف سنگینی باریده بود.

شب بود و ما می خواستیم فوتبال بازی کنیم، هوا سرد اما مهتابی بود. اول با بچه های تیم زمین را پارو کردیم و بعد بازی کردیم. با آنکه من به فوتبال علاقمند بودم اما وارد هنر شدم. همانطور که اشاره کردید همه ی اینها بر خلاف میل من بود، اما دست تقدیر سرنوشت من را این گونه رقم زده بود.

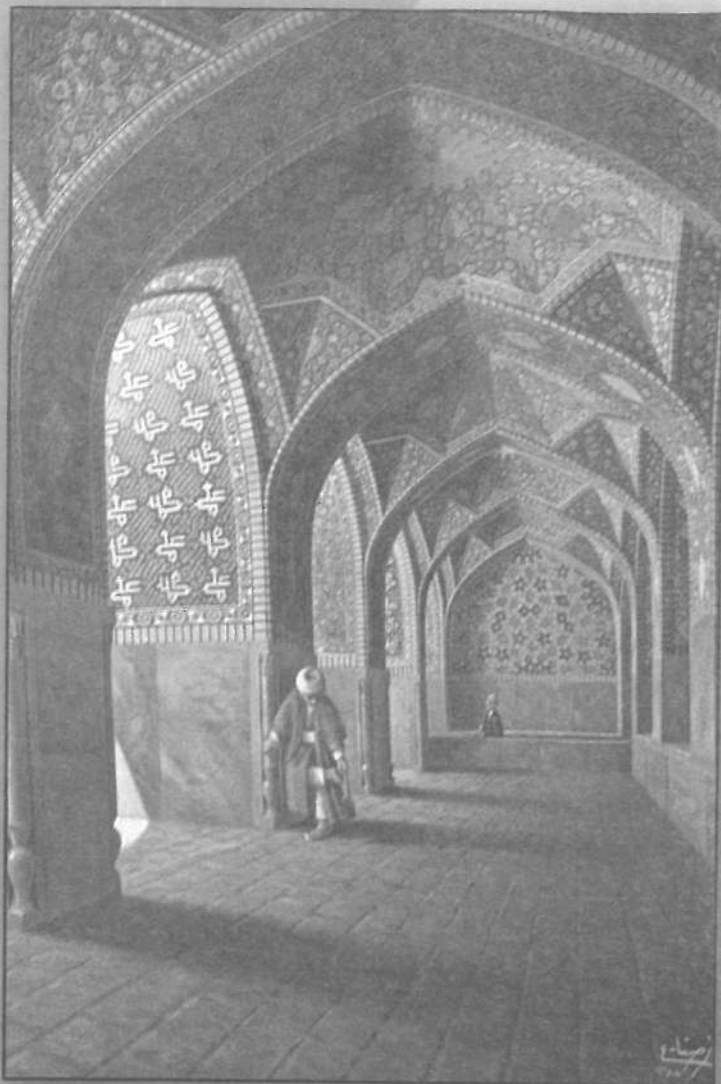
بله استاد فرمودید ناخواسته و تصادفی وارد هنر شدید. اما گاهی این گونه اتفاقات یا به قولی اشتباه ها، زندگی انسان را دگرگون و زیبا می کند. شما ناخواسته وارد رشته ی نقاشی شدید و این اتفاق علاوه بر اینکه زندگی شما را زیبا و متحول کرد، هنرمندی را آفرید که امروز مایه ی فخر و مباهات این سرزمین است.

شد مشتبه ز خانه به میخانه راه ما
ای خوشتر از هزار یقین اشتباه ما
از وقتی که در اختیار ما گذاشتید سپاسگزارم و برای شما آرزوی
بهروزی و سلامت دارم.

پینوشت:

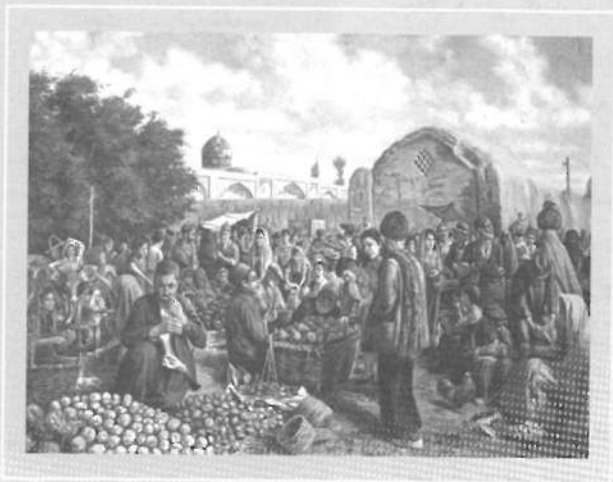
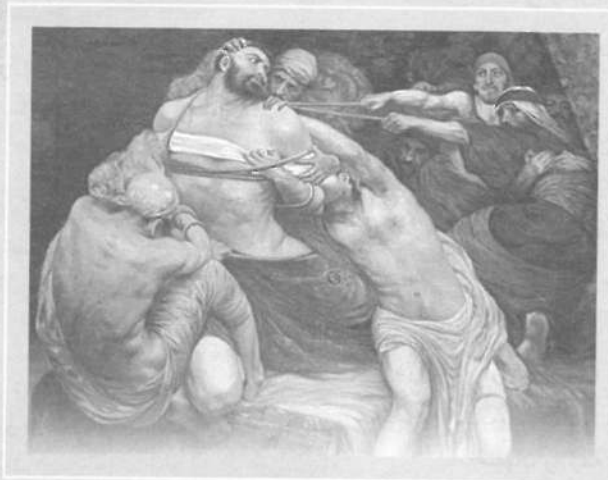
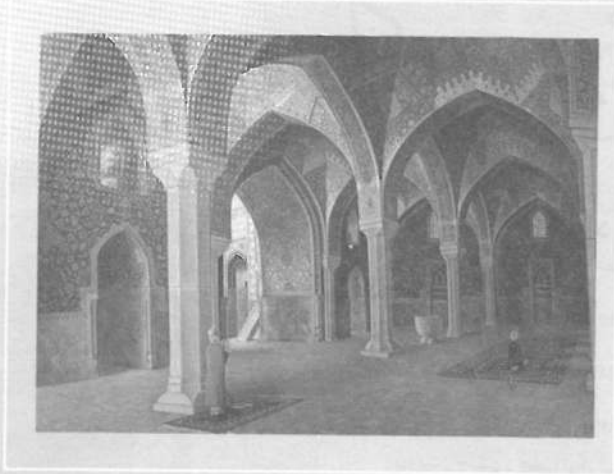
۱ پدر ثریا اسفند یاری که بعد ها ملکه ایران شد.
۲ آندره گدار در سال ۱۸۸۱ میلادی در پاریس به دنیا آمد. تحصیلات خود را در دانشکده هنرهای زیبای پاریس به پایان برد. در سال ۱۳۰۷ شمسی مطابق با ۱۹۲۹ میلادی به دعوت دولت وقت ایران، برای سازماندهی و راه اندازی اداره کل باستان شناسی وارد ایران شد. به موجب قراردادی رسمی که به امضای وزیر وقت معارف رسید، اداره موزه وزارت معارف را تا سال ۱۳۱۲ عهد دار بود. از ابتدای سال ۱۳۱۳ با حفظ سمت، به ریاست کتابخانه وزارت معارف و با تأسیس موزه ایران باستان به سمت مدیر کل موزه منصوب شد. آندره گدار در مدت ۳۲ سال اقامت در ایران، علاوه بر آنکه در مسوولیت های متعدد و همچون مدیر کل عتیقات (عتیقه جات) و رئیس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، خدمت می نمود از بسیاری آثار تاریخی و باستانی در سراسر ایران بازدید کرد. کوشش های او تنها به تحقیق و کاوش در باره این آثار محدود نمی شد.

او با همتی مثال زدنی و با کوشش فراوان، حفاظت و نگهداری از این آثار را جزو اهداف خود قرار داد. نامه نگاری ها و مذاکرات بسیار او با دست اندرکاران و مقامات دولتی شاهدهای بر این مدعا است.



درختی گش پبخ و بسیار شاخ





استاد عباسعلی پورصفنا

اصفهان

د کتر عطاء ... مهاجرانی

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

ارنست همینگوی در سال ۱۹۵۰ به دوستی نوشته است: «اگر بخت یاریت کرده باشد تا در جوانی در پاریس زندگی کنی، باقی عمرت را هر جا که بگذرانی، [پاریس] با تو خواهد بود؛ چون پاریس جشنی است بیکران!»

من این بخت خوش را داشتم که در جوانی، بهترین مرحله عمرم را در اصفهان بگذرانم... اصفهان برایم تکه‌ای از جغرافیا یا مقطعی از تاریخ عمر گذران نبود، چیز دیگری بود. روح داشت. حرف می‌زد می‌خندید. می‌گریست. شهر؛ صد فی بود از جنس مینا، به رنگ گنبد مسجد شیخ لطف الله. نرم و خمید. به شکوه تواضع استاد رضای بنای اصفهانی که درخشان‌ترین نگین هنر ایران - محراب مسجد شیخ لطف الله - کار اوست. «عمل حقیر فقیر استاد رضای اصفهانی».

اصفهان همان محراب بود. با رنگ‌های گریزانی که با درخشش آفتاب از دریاچه‌ها در گرگون می‌شد. مثل درخشش نور بر زاینده رود، بر پل خواجه، نور پرتقالی عصر و شکوه پل الله ورد یخان...

اصفهان را نیمه خواندند از جهان

صد جهان من دیده ام در اصفهان

شهر ایران را یکی پیکر شمار

کش صفاهان است بر جای روان

جلال همایی کد ام جهان را در اصفهان دیده بود؟ عبد الوهاب بیاتی از زمهری درخشان‌ترین شاعران عراق است. بخشی از شعرهای او را شفیع کدکلی با عنوان «آوازهای سند باد» ترجمه کرده است. می‌توان گفت شاعران می‌کوشند زیباترین و دلکش‌ترین تعبیر و تصویر را در ستایش چشم معشوق خویش بیافرینند. چگونه تصویر می‌کنند؟

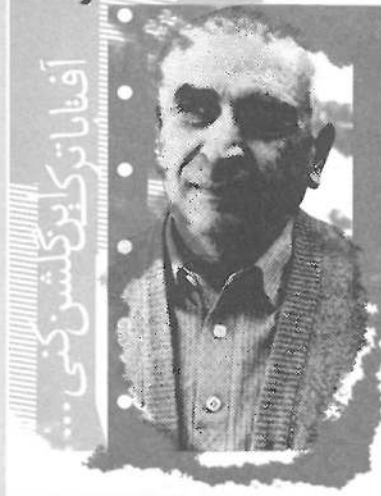
به یاد لعل لب و چشم مست می‌گویند

ز جام غم می‌لعلی که می‌خورم خونست

بیاتی چشم مست می‌گون حافظ و هزاران پیچ و تاب دیگر را در یک کلمه فشرده است:

«عیونک اصفهان!»: چشم‌های تو اصفهان است...

لطف الله هنرفر



آفتاب‌تاز کیش کنی...

لطف الله هنرفر در سال ۱۲۹۸ خورشیدی در محله شیخ یوسف از محلات قدیمی اصفهان متولد شد، برای تحصیلات ابتدایی به مکتب امجدیه و سپس به دبستانهای نوری و حکیم نظامی رفت. دوره اول متوسطه را در دبستان صارمیه اصفهان به پایان رساند و در دوره اول دانشسرای مقدماتی در سال ۱۳۱۶ به اخذ دیپلم ممتاز دانشسرا موفق گردید. در خرداد سال ۱۳۲۰ به اخذ درجه لیسانس در رشته تاریخ و جغرافیا از دانشسرای عالی دانشگاه تهران با رتبه شاگرد اول نایل آمد و به همین مناسبت

در دی ماه سال ۱۳۲۰ افتخار دریافت مدال درجه اول وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه ایران را به دست آورد. استاد دکتر هنرفر سالها با تدريس در دبیرستانها و دانشسرای اصفهان مصدر خدمات ارزنده فرهنگی بود و در خلال این ایام توفیق اخذ درجه فوق لیسانس تاریخ از دانشگاه تهران را نیز یافت. در تیر ماه ۱۳۴۱ به اخذ دکترای دوره اول تاریخ دانشگاه تهران با درجه بسیار خوب نایل آمد. او به اتفاق دکتر باستانی پاریری از نخستین کسانی بود که مدرک دکترای تاریخ دانشگاه تهران را دریافت نمود.

وی از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۹ ضمن ادامه تدريس، مأمور خدمت در اداره باستان شناسی اصفهان شد و انجام خدمات اداری و علمی ارزنده‌ای را در این مؤسسه به عهده داشت. تلاش در جهت حفظ و مرمت آثار تاریخی اصفهان و ثبت و ضبط کتیبه‌های تاریخی و تکمیل آن در ابنیه و آثار تاریخی اصفهان از جمله خدمات وی بود.

عضویت در «انجمن آثار ملی» و «شورای حفاظت آثار تاریخی اصفهان» و «کنگره جهانی ایران‌شناسان» و نیز مدیریت اداره باستان شناسی اصفهان این فرصت را فراهم آورد که پس از سالها پژوهش کتابخانه‌ای و تحقیق و تفحص میدانی و ملاحظه نقطه به نقطه آثار تاریخی اصفهان و مصاحبه با معماران و استادکاران بناهای تاریخی، کتاب ارزشمند «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» را منتشر کند که در سال ۱۳۴۴ برنده جایزه ی درجه اول بهترین کتاب سال شد.

استاد هنرفر پس از ۲۶ سال خدمت مداوم در فرهنگ اصفهان در سال ۱۳۴۶ به دانشگاه اصفهان دعوت شد و گروه آموزش تاریخ را در دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی پایه‌گذاری کرد و در عین حال نخستین درجه‌ای استاد تاریخ را در دانشگاه اصفهان کسب کرد و سرانجام بنا به درخواست شخصی خود در اول خرداد ماه ۱۳۵۸ با ۴۱ سال و ۸ ماه خدمت رسمی به افتخار بازنشستگی نایل آمده و به ادامه مطالعات، تحقیقات و تألیفات خود پرداخت.

استاد دکتر لطف الله هنرفر، سرانجام در عصر روز پنجشنبه ۹ آذر ۱۳۸۵ خورشیدی پس از چندین روز تحمل بیماری سخت در سن ۸۷ سالگی دارفانی را وداع گفت.



جشن بیکران

بارقه‌ی این چشم مست میگون برای من که جوانی‌ام را در اصفهان گذراندم مثل آینه‌ای در برابرم است. یک بار رنگین کمان را بالای میدان نقش جهان دیدم... انگار همان تابلو برای همه‌ی عمر بسند است.

کافکا به گوستاو یانوش گفته است: «می‌توان از یک ساعت زندگی یک عمر سخن گفت.» آن تابلو برایم همان یک ساعت زندگی است. آنقدر به رنگین کمان نگرستم که محو شد. رفتم مسجد شیخ لطف‌الله مقابل محراب ایستادم، رنگین کمان ره‌ایم نمی‌کرد، محراب هم رنگین کمانی شده بود که از دور دست تاریخ تا آن دم، پل زده بود و آن انحنای محراب از تمام آسمان خراش‌های جهان بلند تر بود.

اصفهان جشن بیکران است. به زندگی معنی می‌دهد. خواجه که در این جهان گذران، گذرند ه‌ای بود که قرار و آرام نمی‌شناخت و پای بست خانه نمی‌ماند، سروده است:

ز خانه هیچ نخیزد سفر گزین خواجه

که شمع دل بنشاند آنکه در وطن بنشست

شمع دل بی‌قرار خواجه در اصفهان قرار پیدا می‌کند و به نوامی رسد:

خیز خواجه که در این گوشه نوانتوان یافت

به سپاهان رو اگر زانک نوا می‌طلبی

چرا دل در اصفهان قرار پیدا می‌کند؟ چرا تا سرانجام عمر تو که مرحله‌ای از عمرت را در اصفهان گذرانده‌ای، گاهی از غروب آفتاب تا نیمه‌های شب توی رواق پل خواجه یا سی‌وسه پل ایستاده‌ای و به سایه روشن‌های نقره‌ای و کبود رود خیره‌مانده‌ای، هنوز هم بازی آفتاب پسین با چشمه‌های پل بی‌تابت می‌کند؟ گاهی آنقدر در برابر محراب مسجد شیخ لطف‌الله ایستاده‌ای تا چشمانت خیس اشک شده به نماز ایستاده‌ای... از دانشگاه تا فلکه‌ی طوقچی گام به گام با اصفهان حرف زد ه‌ای. مثل ماهی در رود چهارباغ شنا کرده‌ای، این صورت اصفهان است و من در ژرفای غریب این شهر غوطه‌ور بودم. یکبار اصفهان را مجموعه‌ای از انسان‌ها دیدم، همه گرم کار بودند. استاد علی اکبر داشت مسجد شاه را می‌ساخت و استاد محمد رضا مسجد شیخ لطف‌الله را

و رضای عباسی نقاش و علیرضای عباسی خوشنویس و ... همه داشتند اصفهان را می‌ساختند. در مد رسه‌ای میرداماد و ملا صدرا ی جوان گرم بحث بودند.

همان روزها فکر می‌کردم آیا شهر دیگری می‌توان سراغ گرفت که در موسیقی و معماری و کتیبه‌نگاری و کاشیکاری و ادبیات و فلسفه، مکتب‌های ماندگاری را تأسیس کرده باشد؟

اصفهان جشن بیکران است و روح جمعی هنر و فرهنگ ما در این شهر تحقق یافته و مجسم شده است. به تعبیر پوپ «هنر هدیه‌ی مردم ایران به جهان است.» اصفهان همان هدیه است. هدیه‌ای که با شکوه تمام در قالب یک شهر که چشم فرهنگ و تمدن ماست، سامان یافته است.

استاد ما دکتر لطف‌الله هنرفر این بخت خوش را داشت

که همه‌ی عمر با اصفهان زیست. زندگی و عشق او اصفهان

بود. او برای ما از اصفهان می‌گفت. خواندن کتیبه‌ها را، خط

کوفی بنایی را او به ما آموخت. او به ما یاد داد که در پس

این کاشی‌ها و رنگ‌ها و نقش‌ها، لابلای اسلیمی‌ها و ختایی‌ها

روح‌های بزرگی بود ه‌اند که آنچه هست اثری از همان جان‌های

درخشنده است. مرحوم هنرفر عاشق اصفهان بود، همه‌ی

شهرهای زیبا را با اصفهان می‌سنجید و از دریچه‌ی اصفهان

به تاریخ می‌نگریست. همیشه می‌گفت هیچ کجا برای من

اصفهان نمی‌شود. در کلاس آن‌چنان با عشق و عاطفه و

علاقه‌ی فراوان تدریس می‌کرد و سعی در فهماندن

مطالب و نشان دادن عظمت آثار باستانی اصفهان به

دانشجویان داشت که تصور می‌کردی سالها یار و همکار

استاد رضای اصفهانی بوده و در مسجد شیخ لطف‌الله

کاشی به دست او می‌داد ه‌ است.

آنگونه با عشق از آن نوادر معماری سخن می‌گفت که با

چشم خودت می‌دیدی آفتاب را که به مرمرهای سفید

مسجد جامع می‌تابد. مرمرها مثل چراغ می‌سوزند. چه کسی

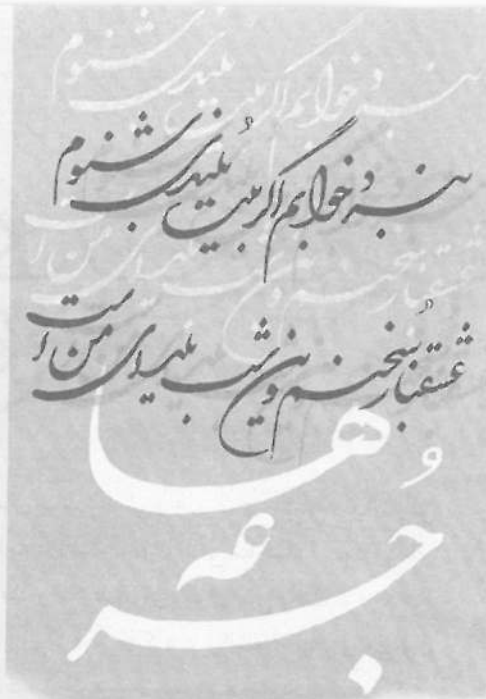
سنگ را به سخن درآورد ه‌ است؟ اصفهان جشن بیکران

است...

است.

استاد ما
دکتر لطف‌الله هنرفر
این بخت خوش را
داشت که همه‌ی عمر
با اصفهان زیست.
زندگی و عشق او
اصفهان بود. او برای ما
از اصفهان می‌گفت.
خواندن کتیبه‌ها را،
خط کوفی بنایی را
او به ما آموخت.
او به ما یاد داد که
در پس این کاشی‌ها
و رنگ‌ها و نقش‌ها،
لابلای اسلیمی‌ها
و ختایی‌ها روح‌های
بزرگی بود ه‌اند که
آنچه هست اثری
از همان جان‌های
درخشنده
است.





در مخضر بیا عباس غازی

هر صدا کز کوه کندن تیشه‌ی فرهاد داد
داد این معنی که از فرهاد و شیرین یاد باد
گر چه داد من نداد آن سنگدل اما ز من
گر کسی پرسد که دادت داد؟ گویم: داد، داد!
(علی محمد لادری اصفهانی)

کوه کن تا به دل اندیشه‌ی شیرین دارد
گر به مژگان بکند کوه گران، اینهمه نیست
(فروغی بسطامی)

نالهی من چون رسد هر شب به گوش بی ستون
بانگ بردارد که فرهاد و فغانش یاد باد
بیستون فرهاد را هر گز به من نسبت مده
از زمین تا آسمان فرق من و فرهاد باد
من به مژگان می‌کنم آن کار کاو با تیشه کرد
صد هزاران فرق ریزه موی با فولاد باد
(میرزاده عشقی)

نماند ناز شیرین بی خریدار
اگر خسرو نباشد، کوه کن هست

(حاجت شیرازی)

ای فلک اندوه شیرین بر دل خسرو منه
کاین بضاعت را خریداری به از فرهاد نیست
(جامی)

به هر صورت که باشد یار دل را می‌دهد تسکین
که بهر کوه کن از سنگ شیرین می‌شود پیدا
(صائب)

فرهاد رفت و کوه ملامت به جا گذاشت
کار تمام ناشده ای را به ما گذاشت

(مولائی تونی)

در ره عشق به سر تیشه زدن آسان نیست
کرد فرهاد در این مرحله شیرین کاری

(صائب)

نقش شیرین رود از سنگ ولی ممکن نیست
که خیال رخس از خاطر فرهاد رود

(جامی)

یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز
که ز رحمت گذری بر سر فرهاد کند

(حافظ)

چو کند صورت شیرین ز تیشه دانستم
از آن زمان که همان تیشه خصم فرهاد است

(عارف قزوینی)

زبان تیشه ندانم چه گفت با فرهاد
که تا به صبح قیامت به خواب شیرین است

(قبری مشهدی)

نالهی تیشه به گوش دل شیرین می‌گفت
که گذر بر سر فرهاد نکردی و گذشت

(لسانی شیرازی)





حیف فرهاد که با آن همه شیرین کاری
شد به خواب عدم از تلخی افسانه عشق
(صائب)

نام شیرین ز جهان رفت و هنوز از دل کوه
نالهی زیر و بم کوه کن آید بیرون
(ذوقی اردستانی)

عشق در کوه کنی داد نشان قدرت خویش
ورنه این مایه هنر تیشه‌ی فرهاد نداشت
(فرخی یزدی)

نه به خود گرفته خسرو پی آهوان ارمن
که کمند زلف شیرین هوس شکار دارد
(شهریار)

تا تلخی هجران نکشد خسرو پرویز
قدر لب شیرین شکر بار نداشت
(خواجوی کرمانی)

فرهادوار چند کنی کوه بی ستون
شیرین اگر به نام تو شد، شد، نشد، نشد
(راجی دزفولی)

فرهاد و من هر یک روان کردیم بر قدر توان
یک جوی شیراز سنگ او، صد جوی خون از دیده من
(شیخ علی نقی کمره ای)

همچو فرهاد ز جان خسرو اگر دست نشست
نقص عشقش نتوان گفت که جان شیرین است
(والهی قمی)

لاله نبود کز کنار بی ستون سر می زند
دست خون آلود فرهاد است بر سر می زند
(نجاتی صفوی)

کوه کن را دم رفتن به سر آمد شیرین
قدمش باد مبارک که چه شیرین آمد
(سنای اصفهانی)

آواز تیشه امشب از بی ستون نیامد
گویا به خواب شیرین فرهاد رفته باشد
(حزین لاهیجی)

شیوه عاجز کشی از خسروان زینده نیست
بی تکلف حیل‌های پرویز نامردانه بود
(صائب)



به تاج هد هد هم از ره میر که باز سفید
چو باشه در پی هر صید مختصر نرود

تاج هد هد*

د کتر مهدی نوریان

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

به تاج هد هد هم از ره میر که باز سفید
چو باشه در پی هر صید مختصر نرود

این بیت خود را به باز سفید تشبیه کرده، صفت کبر را که در همه حال صفتی مذموم است برای خود قایل شده باشد. ضمناً چرا «چو باشه» چیزی به معنای بیت نمی‌افزاید؟! حافظ در این بیت باز سفید را مظهر بلند همتی و باشه را نمودار دون همتی دانسته که به هر صید لاغری اکتفا می‌کند و خرسند می‌شود. بنده در عمق معانی این بیت شباهتی با این ابیات مولانا می‌بینم:

مانه زان محشمانیم که ساغر گیرند
و نه زان بز دلکان که بز لاغر گیرند
ما از آن سوختگانیم که از لذت سوز
آب حیوان بهلند و پی آذر گیرند...

برای حل این مشکل به نظر می‌رسد به منابع ریشه‌شناسی لغت باید رجوع کرد که باز و باشه را از یک

بعثتهایی که تاکنون از نظر تصحیح متن درباره‌ی این بیت شده، غالباً مربوط به نسخه بدلی است که چون در نسخه‌های مورد استفاده‌ی روان‌شاد استاد دکترخانلری اکثریت داشته، استاد آن را به جای «چو باشه» در متن آورده و آن نسخه بدل «زکبر» است. اما شاعر لطیف طبع و با ذوق روزگارمان، هوشنگ ابتهاج همان «چو باشه» را ترجیح داده و استاد دیگر زنده یاد د کتر محبوب در نقدی که بر حافظ ایشان نوشته‌اند، اینگونه می‌آورند: «چو باشه هیچ به معنای بیت نمی‌افزاید، اما قید «زکبر» علت از راه نرفتن به تاج هد هد را توضیح می‌دهد.»^۱

بنده با همه‌ی ارادت و احترام و علاقه‌ی بی‌پایانی که همیشه به استاد محبوب و محضر درسشان و مقالات و کتابهایشان داشته‌و دارم، بعید می‌دانم حافظ که در

* این مقاله به دوست دانشمند و حافظ شناس، استاد بها، الدین

خرمشاهی تقدیم شده است.



ریشه می‌دانند و نه به منابع پرنله شناسی. حل این مشکل باید از خودبیت استنباط شود که در فضای تخیل شاعر، بازسفید پرنله‌ی شکاری بزرگ بلند پروازی است که از بلند نظری در پی شکار مرغان ضعیف‌الجثه‌ای چون صعوه و گنجشک نیست. اما باشه که آن همت و نظر بلند را ندارد به همین صید های مختصر خرسند است. پس شاعر خود را به بازسفید بلند همتی تشبیه کرده است که حتی «غزاله‌ی خورشید» را «صید لاغر» خود می‌داند و می‌گوید: «... ولی سیمرغ می‌باید شکارم» و مدعیان را به باشه. اما پرسش اصلی در این است که ارتباط دو جمله‌ی بیت حافظ که با «که‌ی تعلیل» به یکدیگر پیوسته‌اند چیست. بیت را می‌توان این‌گونه به‌نثر نوشت:

مرا به (وسيله‌ی) تاج هدهد از راه میر (فرب هدهد)، زیرا که باز سفید مانند باشه نیست که در پی هر صید مختصری باشد. چنان‌که می‌بینیم جمله‌ی دوم تمثیلی است که برای توجیه و تعلیل جمله‌ی اول آمده است. اغلب شارحان، تاج هدهد را مجازاً به معنی خود هدهد دانسته و آن را پرنده‌ی کوچکی چون صعوه و گنجشک به شمار آورده‌اند که می‌تواند صید باشه باشد. از جمله مرحوم دکتر حسینعلی هروی و نقد مرحوم مسعود فرزاد که ضبط «زکبر» را مناسب تشخیص داده، می‌نویسد: «وجود هدهد در مصراع اول مناسبت باشه را صد چندان می‌کند، زیرا هدهد صید باشه است و شاعر می‌گوید بازسفید (کذا!) نیستم که هدهد صید کنم»^۲ حال آن‌که در بیت حافظ چنان‌که خواهیم دید، تأکید بر تاج هدهد است نه خود هدهد. استاد دکتر خطیب رهبر این نکته را به درستی دریافته‌اند، اما تاج هدهد را «کلاه جهان‌اری» معنی کرده‌اند و نوشته‌اند:

«به کلاه جهان‌داری که مانند تاج هدهد مختصر و ناچیز است مرا گمراه مساز...»^۳ اما اشکال در این است که نه خواهی حافظ شیرازی خود را در مظان جهان‌داری و فرمانروایی می‌دیده و نه تاج هدهد در داستان‌هایی که هست نشانه‌ی پادشاهی او دانسته شده است. گشودن‌گره‌ی این بیت حافظ را باید مانند بسیاری موارد دیگر در کتاب منطق الطیر عطار یافت. چنان که در ابتدای داستان گرد آمدن مرغان می‌گوید:

هدهد آشفته دل پراستظار
در میان جمع آمد بی قرار

حله‌ای بود از طریقت در برش
افسری بود از حقیقت بر سرش^۴

حله‌ی طریقت و افسر حقیقت، در واقع همان خرقة و کلاه پیران خانقاه است و هدهد به سبب سوابقی که در همراهی حضرت سلیمان داشته و وادی‌ها و کوه‌ها و راه‌های دور و درازی را پیموده است، از همان آغاز سمت ارشاد و راهنمایی مرغان را به عهده می‌گیرد و به عذر‌ها و اشکال‌های آنان پاسخ‌های مناسب می‌دهد و زمانی که مرغان مصمم به حرکت می‌شوند می‌خواهند به راه بیفتند:

جمله گفتند این زمان ما را به نقد
پیشوایی باید اندر حل و عقد
تا کند در راه ما را رهبری
زان که نتوان ساختن از خود سری

این بار هم قرعه به نام هدهد می‌افتد و شیخ عطار می‌فرماید:
هدهد هادی چو آمد پهلوان
تاج برفرش نهادند آن زمان^۵

بنابراین تاج هدهد همان تاج پیشوایی و شیخی مریدان، یعنی کلاه پیران خانقاه است. افزودن بر آن، در کتب و مآخذ مختلف، بارها کلاه ترک ترک در رویشان تاج نامیده شده و پوشیدن و بر سر نهادن خرقة و تاج از آداب مرسوم خانقاه‌ها بوده است.

چنان‌که در «اوراد الاحباب» می‌خوانیم: «... کلاه تاج کرامت است که بر سر نهاده‌ام و تکبر و تجبر از سر خود بنهاده‌ام»^۶ پس منظور حافظ از این که می‌گوید فرب هدهد را نمی‌خورم این است که منصب شیخی خانقاه برای بلند نظر شاهباز سدره نشینی چون من صید محقری است. نظیر این معنی را در ابیات دیگری از دیوان حافظ نیز می‌توان دید، مانند این ابیات:

ما را به رندی افسانه کردند
پیران جاهل، شیخان گمراه
رطل گرانم ده‌ای مرید خرابات
شادی شیخی که خانقاه ندارد
زلف دلدار چو زنار همی فرماید
بروای شیخ که شد برتن ما خرقة حرام

این‌گونه انتقادهای سخت‌به‌مشایخ خانقاه‌ها اختصاص به حافظ ندارد و چنان‌که خواهیم دید، در دیوان شاعران دیگر - که خود آنان به این مکتب منسوب‌اند -

تاج هدهد
همان تاج پیشوایی
و شیخی مریدان،
یعنی کلاه پیران
خانقاه است.
افزون بر آن،
در کتب و مآخذ
مختلف، بارها کلاه
ترک ترک در رویشان
تاج نامیده شده
و پوشیدن و
بر سر نهادن
خرقة و تاج از
آداب مرسوم
خانقاه‌ها بوده
است.



شد بدترین ضربه‌ها را بدین گونه بر سر آنان فرود می‌آورد و آنان را رسوا می‌کند:

... که زنه‌ار ازین کژدمان خموش
پلنگان درنده‌ی صوف پوش
که چون گربه زانو به دل برنهند
و گر صیدی افتد چو سگ درجهند
سوی مسجد آورده دکان شید
که درخانه کمتر توان یافت صید
ره کاروان شیرمردان زنند
ولی جامه‌ی مردم اینان کنند
سپید و سیاه پاره برد وخته
بضاعت نهاد ز زانده وخته
زهی جو فروشان گندم نمای
جهانگرد شبکوک خرمن گدای
... نه پرهیزگار و نه دانشورند
همین بس که دنیا به دین می‌خرند
عبایی بلبلا نه در تن کنند
به دخل حبش جامه‌ی زن کنند
ز سنت نبینی درایشان اثر
مگر خواب پیشین و نان سحر
شکم تا سرآکنده از لقمه تنگ
چو زنبیل در ریزه هفتاد رنگ^۱

و مولانا جلال الدین بلخی بارها و بارها چه در مثنوی و چه در دیوان شمس و سایر آثار خود به همین مسأله پرداخته است از جمله در قصه‌ی «فریفتن روستایی شهری را» در دفتر سوم مثنوی که در آن می‌فرماید: «ده چه باشد؟ شیخ واصل ناشده» و آنگاه خطاب به چنین کسی می‌گوید:

ساختی خود را جنید و بایزید
رو که نشناسم تبر را از کلید
بدرگی و مبلوی و حرص و آرز
چون کنی پنهان به شیدا‌ی مکرساز
خویش را منصور حلاجی کنی
آتشی در پنبه‌ی یاران زنی
ای خری کاین از تو خرابور کند
خویش را بهر تو کور و کر کند^{۱۱}

و پس از آن هم حکایت معروف شغالی را که در رخم رنگ افتاد و دعوی طاووسی کرد برای مجسم کردن با ادعاهای آن گونه شیدان می‌آورد و مردم را از سالوس و فریب آنان برحذر می‌دارد. در تأیید آنچه از این جوزی

فراوان دیده می‌شود. در باره‌ی علت آن هم، آنچه به اختصار می‌توان گفت این است که پدیده‌ی تصوف مانند هر پدیده‌ی دیگر اجتماعی در طول زمان هر اندازه طرفداران بیشتری در میان مردم یافته، عیار خلوص و پاکی آن به همان نسبت کمتر شده است. یا به زبان ساده، مطابق قانون رایج بازار، هر کالایی که خریدار بیشتر داشته باشد، انواع تقلبی آن به همان اندازه افزون‌تر می‌شود. در میان متصوفه یا مدعیان آن نیز به تدریج از قرن پنجم به بعد برخلاف زهدی که این مکتب در ابتدا برپایه‌ی آن شکل گرفته، آلودگی به مطامع دنیوی رواج روزافزون یافته است. چنانکه در نیمه‌ی دوم قرن پنجم حکیم سنایی غزنوی در آثار خود بارها با تندترین تعبیرات از این گونه آلودگیها انتقاد کرده است. از جمله در این ابیات:

خرقه پوشان مزور سیرت سالوس ورز
خویشان را سخره قیماز و قیصر کرده‌اند
گاه خلوت صوفیان وقت با موی چو شیر
ورد خود ذکر برنج و شیر و شکر کرده‌اند^۷

و یا این بیت حدیقه الحقیقه که شباهتی با بیت ما نحن فیه حافظ دارد:

پارسا صورتان مقصد کار
باز شکلان ولیک موش شکار^۸

به‌ویژه همان گونه که در شعر سنایی می‌بینیم آمیختگی مدعیان تصوف با امرا و حکام و «سخره قیماز و قیصر» یعنی پادشاهان شدن آنان که با ادعایشان منافات کلی دارد، آلودگی آنان را افزود و هرچه زمان بیشتر آمده، شدت این مسأله هم بیشتر شده است. چنانکه ابن جوزی در اواخر قرن ششم در کتاب تلیس ابلیس صریحاً می‌نویسد: «اکثر ارتباطهم قد بناها الظلمه و وقفوا علیها الاموال الخبیثه»^۹ و ضمن انتقادهای شدید دیگر از کسانی که خود را پیرو بشر حافی و جنید و امثال آنان می‌دانند، در اینکه روابطها (خانقاه‌ها)ی آنان را ستمگران بنا می‌کنند و اموالی ناپاک را بر آن وقف می‌کنند سخت به آنان می‌تازد. دو شاعر بزرگ قرن هفتم، مولانا و سعدی نیز هریک به شیوه‌ی خود پرده از نیرنگ و فریب چنین مدعیان شیادی برداشته‌اند، از جمله شیخ اجل در خلال یکی از حکایت‌های بوستان، به صورتی سخت زیرکانه و غیرمستقیم به ظاهر از زبان مردی گستاخ،

اغلب شارحان
تاج هد هد را
مجازاً به معنی
خود هد هد دانسته
و آن را پرند ه‌ی
کوچکی چون صعوه
و گنجشک به شمار
آورده‌اند که می‌تواند
صید حقیری باشد.
حال آنکه در بیت
حافظ چنان که
خواهیم دید،
تاکید بر تاج هد هد
است نه
خود هد هد.



نقل شد، در مجموعه‌های رسائل و احکام پادشاهان قدیم نمونه‌های فراوانی می‌توان یافت که از خلفای عباسی و شاهان سلجوقی گرفته تا ایلخانان مغول و فرمانروایان وابسته‌ی آنان، خانقاه‌هایی ساخته‌اند و اموال بسیاری را که با زور و نهب و غارت از مردم بینوا گرفته‌اند، بر آن خانقاه‌ها وقف کرد‌ه‌اند و رسماً برای فلان پیر طریقت حکم صاد رکرد‌ه‌اند که منصب شیخی فلان خانقاه به شما واگذار می‌شود تا در آن به دستگیری و ارشاد مریدان بپردازید و درآمد موقوفات خانقاه را در مصالح خود خرج کنید. برای نمونه بخشهایی از یکی از این احکام را در اینجا نقل می‌کنیم که در زمان حافظ در کتاب «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» ثبت شده است مؤلف در آن کتاب احکام گوناگونی را که برای مناصب مختلف حکومتی نوشته شده، جمع‌آوری کرده و به سلطان اویس جلایری تقدیم کرده است. حکمی که گفته شد در فصل دهم آن کتاب زیر عنوان: «درفیوض شیخی خانقاه» آمده و در طی آن می‌خوانیم: «... چون شیخ بزرگوار نظام الدین اردبیلی از جمله‌ی مشایخ دیندارست و روزگار بر ارشاد مریدان مصروف گردانید... شیخی خانقاه ابواب البر شریفه‌ی غازانی به شنب تبریز به کمال تورع و تشرع او تفویض رفت... بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال متولیان وقف خاص غازانی (اورا) شیخ خانقاه دانسته (درآمد موقوفات را در اختیار او بگذارند) و تصرف او در آن شرعاً حلال... تا او آن را در وجه اخراجات و مصالح خود صرف نمود...»^{۱۲}

حال به این ترتیب اگر در مثنوی جام جم اوحدی مراغه‌ای که در نوجوانی حافظ یعنی در سال ۷۳۳ ه. ق. سروده شده در وصف این گونه پیران خانقاه بخوانیم:

روی گیتی پر از صلف شد و لاف
همه زرق است و شید قاف به قاف
اهل زرق و نفاق هم پشتند
صادقان را به خون دل کشتند
پیر شیا دانه پاشیده
گرد او چند ناتراشیده^{۱۳}...

نباید شگفت زده شویم و هرگاه در دیوان حافظ بخوانیم:

- به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط
- صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبهه می‌خورد
- واعظ شهر چو مهر ملک و شحنه‌ی گزید

- که می‌حرام ولی به زمال اوقافت

- زمال وقف نبینی به نام من درمی

و نظایر فراوان دیگر، باید در نظر داشته باشیم که حافظ از چه کسانی سخن می‌گوید. کسانی که باریا و تزویر و فریب دادن مردم بدون کمترین اشتباهی خود را جانشین جنید و بایزید و خرقانی و بوسعید معرفی می‌کنند، و حافظ باین سحر فریب خویش بدین گونه از آنان بیزاری می‌جوید که کلاه شیخی آنان را چون تاج هدیه‌صید مختصری می‌داند.



پیش‌نوشت:

- ۱- محبوب، محمد جعفر: نقدی بر حافظ سایه، مجله کلک، شماره ۶۰، ص ۲۷۶.
- ۲- فرزاد، مسعود: نقدی بر حافظ، مجله تحقیقات و بررسیها، شماره ۱۳-۱۶ سال ۱۳۵۲، ص ۲۷۷.
- ۳- شمس‌الدین محمد متخلص به حافظ: دیوان، شرح دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علیشاه، ص ۳۰۵.
- ۴- عطار نیشابوری، فریدالدین: منطق‌الطیر، به تصحیح استاد دکتر محمد رضا شفیع‌ی کدکنی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۶۳.
- ۵- همان، ص ۳۰۳.
- ۶- باخزی، ابوالمفاخر یحیی: اوراد الاحباب و مفصوص‌الاداب، به تصحیح استاد ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ج ۲، ۱۳۵۸، ص ۳۳.
- ۷- سنایی غزنوی: دیوان، به تصحیح استاد مدرس رضوی، انتشارات ابن‌سینا، ص ۱۴۹.
- ۸- سنایی غزنوی: حدیقه‌الحقیقه، به تصحیح استاد مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۶۷۷.
- ۹- عبد الرحمن بن جوزی: تلبیس ابلیس، طبع دارالکتب، بیروت، ۱۳۸۸ ق، ص ۱۷۵.
- ۱۰- سعدی، شیخ مصطفی‌الدین: بوستان، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ص ۱۲۶.
- ۱۱- رومی، جلال‌الدین: مثنوی به تصحیح نیکلسون، دفتر سوم، ص ۳۹.
- ۱۲- نخجوانی، محمد بن هند و شاه: دستورالکاتب، به تصحیح عبد‌الکریم علی‌اوغلی‌علیزاده، مسکو ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۲۳۳.
- ۱۳- اوحدی مراغه‌ای: دیوان به تصحیح استاد سعید نفیسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰، ص ۶۴۱.

سیری در آثار و احوال سروش اصفهانی

علی محمدی
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تولد

در تذکره‌های معاصرین سروش به تاریخ تولد او اشاره‌ای نشده است و در آثار شاعر نیز هیچ‌گونه صراحتی در باب تولدش وجود ندارد. باین‌حال در فرجام قصیده‌های طولانی - ۱۱۰ بیتی - که در فتح چناران، قوچان و سرخس سروده، به ۲۰ سالگی خود اشاره کرده است.

سپهرم د و د ه سال بر سرگذشته

کنون کاین قصیده نویسم به د فترا

بر اساس نوشته‌ی مورخین زمان قاجار، جنگ چناران و سرخس در سال ۱۲۴۷ و یا ۱۲۴۸ قمری اتفاق افتاد است. سروش در آن تاریخ بیست ساله بوده، به این ترتیب ولادتش باید در سال ۱۲۲۷ هجری قمری و یاد در حدود «۱۲۲۸» اتفاق افتاده باشد.

زادگاه

سروش در دیوان اشعارش به زادگاه خود اشاره نکرده است با این حال تمام تذکره‌نویسان عصر قاجار و پس از آن، زادگاه او را در یکی از محلات «سده»^۳ به نام «فروشان» ذکر کرده‌اند. صاحب تذکره‌ی گنج شایگان می‌نویسد: «بعد از ورود به اصفهان هنگام ایاب و ذهاب فصحا از شیخ و شاب اصحاب نیک و بد آن بلد مکرر شنید و به تواتر رسید که چهارده ساله جوانی محمد علی نام که چون مه‌چارده از حسن تمام و متخلص است به سروش از «فروشان» روی به شهر آورده و از چهره‌زیبا و طبع غرافته‌ی دهر گشته»^۴ و نیز در مجمع‌الفصحا آمده است: «اصلش از بلوک موسوم به سده»^۵ است. هم‌چنین در مآثر الباقریه محل تولد او «قریه‌ی فروشان ماربین اصفهان» نام برد شده است.

سروش در چند بیت تعلق خاطر و دل‌بستگی خود را به موطن اصلی خود اصفهان بیان نمود است:

بدان گهی که مرا بود در صفاهان جای

هزار دستان را جای در صفاهان بود

ترا بگویم کز بهر چه فتادم دور

از آن دیار که مرگوهر مرا کان بود^۶



چکیده

سروش اصفهانی یکی از شاعران بزرگ دوره‌ی قاجار و از پیروان سبک خراسانی است. دوران جوانی خود را در اصفهان گذراند و در همانجا به تحصیل علم و ادب پرداخت. در زمان ولیعهدی ناصرالدین میرزا به تبریز رفت و نزد او راه یافت و بعد از این که ناصرالدین شاه به پادشاهی رسید از ملازمان و نزدیکان دربار وی گردید. شهرت سروش اصفهانی بیشتر به قصاید و مدایح فراوانی است که از او به‌جای مانده است. ولی برخلاف وسعت آثارش، درباره‌ی وی و اهمیت اشعار او کمتر کار تحقیقی قابل توجهی صورت گرفته است تا جایی که تذکره‌نویسان معاصر وی نیز به ذکر نمونه‌هایی از شعر او بسنده کرده و از تحلیل زندگی و اشعارش سر باز زده‌اند. سروش یکی از صنعتگران شعر فارسی است که شایسته است نویسندگان کتابهای فنون و بلاغت از بیت‌های زیبای او که سرشار از آرایه‌های لفظی و معنوی است به عنوان شاهد مثال استفاده کنند. این مقاله، نخستین بخش از سلسله مقالاتی است که برای معرفی سروش اصفهانی و بررسی بخشی از آثار او تدوین گردیده است. به این امید که بتوانیم در شماره‌های آینده تحلیلی از آثار و اشعار این شاعر معروف سبک بازگشت، ارائه نماییم. باشد که راهگشای زمینه‌های دیگری برای تحقیق و تفحص پیرامون وی و اشعارش گردد.



و در جای دیگر آرامش گذشته‌ی خود را در اصفهان به یاد می‌آورد و از دور افتادن از زادگاهش دریغ می‌خورد:

دریغ از اصفهان و از صفای او
که بوی مشک می‌دهد هوای او
هواش غم زداید از دل حزین
خوشا خوشا هوای غم زداى او
در آن دیار بود را مشی مرا
که ناپدید بود انتهای او^۷

خاندان سروش

سروش با وجود همه‌ی شهرت و منزلتی که نزد ناصرالدین شاه قاجار یافته است، از شرح حالش به ندرت سخن گفته‌شده و آنچه نیز در تذکره‌ها آمده، کوتاه و یکسکان است و از لحاظ اطلاع بر احوال او کم اهمیت است.

استاد همایی در مقدمه‌ی عالمانه‌ای که بر دیوان سروش نگاشته‌است او را این‌گونه معرفی می‌کند: «سروش از دهقان زادگان «سده» بود، پدرانش مرد می‌فقیر و بی‌نام و نشان بودند و به کاسبی و مشاغل دهقانی روزگار می‌گذاشتند»^۸ خود او نیز در قصیدهای که در مدح محمد خان امیر نظام سروده، گرچه خاندان خود را پیشکار ملوک دانسته، در عین حال به دهقان‌زادگی خود نیز اشاره کرده است:

اگرچه خود نیم اکنون ز جمله اعیان
ولی نیای من اندر شمار اعیان بود
مرا نیاکان بود ند پیشکار ملوک
کشان نگاشته با لاجورد ایوان بود
ز کین کیهان شد بازگونه ایوانشان
که کینه‌توزی تا بود کار کیهان بود
ز گشت کیوان لابد پدرم دهقان گشت
که این نتیجه مرا و را ز گشت کیوان بود^۹

کشاورز بودن پدر را از سرنوشت بد خود می‌داند و از ممد و حان و دیگران می‌خواهد بدون توجه به روستایی بودن او به اشعار پارسی‌اش بنگرند که در سرایش آن صاحب فن بوده و شبیه «نابغه» در روزگار نعمان است:

مرا نگه‌کن و در پارسی عبارت من
بدین نگاه مکن که پدرم دهقان بود

یگانه‌ی فن خویشم به روزگار امیر

چنان که نابغه در روزگار نعمان بود^{۱۰}

با این‌که پدرانش مرد می‌فقیر و بی‌نام و نشان بودند «اما سلسله نسب خود را به نجم ثانی از سرداران نامدار شاه اسماعیل صفوی منتهی می‌کرده»^{۱۱} و گفته است:

اگر چه خود نیم اکنون ز جمله اعیان
ولی نیای من اندر شمار اعیان بود
مرا نیاکان بود ند پیشکار ملوک
کشان نگاشته با لاجورد ایوان بود^{۱۲}

در جای دیگر به زندگی سخت و فقیرانه سروش این‌گونه اشاره شده است:

«والدش در قریه‌ی فروشان ماریین اصفهان به شغل شنیع قصابی می‌پرد ازد و از آن کار کربه فقیرانه وجه معیشتی می‌سازد و سروش نیز به مقتضی شرط مطاوعت به ملزومات فروع شغل مربوط گاهی در مراتع دواب با اغنام محشور و زمانی به چربی فضول در اسلخ متنعم و مسرور بودی»^{۱۳}

از این نکات می‌توان دریافت که سروش در مدت زندگی خود در سده که تا چهارده سالگی ادامه داشته، در محیط خانوادگی روستایی با وضع بدی، زندگی را با مشقت و سختی گذرانیده‌است.

اطلاعی بیش از این از وضع خانوادگی او در دست نیست جز این‌که برادرانش پس از فوت پدر، که در کودکی شاعر اتفاق افتاده بود - با او بنای ناسازگاری گذاشتند و او مجبور شد، خانه‌ی پدری و محیط روستایی زادگاهش را به قصد اصفهان ترک نماید.

نام و نسب
میرزا طاهر در تذکره‌ی گنج شایگان او را این‌گونه معرفی نموده است «سروش و هو صدر جریده‌الفضل، استاد الكل، شمس الشعراء، محمد علی الاصفهانی»^{۱۴} در مجمع الفصحان نیز «نام شریفش میرزا محمد علی»^{۱۵} ذکر شده‌است. در هیچ‌یک از تذکره‌هایی که در زمان شاعر نوشته‌شده، اسمی از پدر وی به میان نیامده‌است. از متأخرین مرحوم علامه محمد قزوینی ضمن اشاره به نام پدر سروش او را این‌گونه معرفی کرده‌است: «میرزا محمد علی بن قنبر علی اصفهانی سده‌ی از فحول شعرای قرن اخیر»^{۱۶}

با وجود
همه‌ی شهرت
و منزلتی که سروش
ز نذر ناصرالدین شاه قاجار
یافته است،
از شرح حالش
به ندرت سخن
گفته شده
و آنچه نیز
در تذکره‌ها آمده،
کوتاه و یکسکان است
و از لحاظ اطلاع
بر احوال او
کم اهمیت
است.



لقاب

یکی از لقب‌های بسیار معروف سروش «شمس الشعرا» است و بنا به نوشته‌ی گنج شایگان، این لقب از طرف ناصرالدین شاه به او داده شده است. و «شاید با صباحت منظر سروش بی‌مناسبت نباشد»^{۱۷}

سروش به استقبال قصیده‌ی دندانی‌یه‌ی رود کی قصیده‌ای سروده و در آن از وجاهت و زیبایی خود در ایام نوجوانی چنین یاد می‌کند:

نرسته بود هنوزم به رخ خط مشکین

ولی ز شرم پر مشک روی دیوان بود

د و طره‌ی من مانند د و شب تاری

دو گونه‌ی من چون د و چراغ تابان بود^{۱۸}

وی در قصیده‌ای که در مدح امیرکبیر سرود است، از بی‌توجهی نسبت به شأن و شاعری خود شکوه می‌کند که:

امیرا! از آن تا شود کار من به

به رحمت یکی سوی من بنده بنگر

به خدمت بر میر بودم مقدم

به رتبت چرا باشم اکنون مؤخر

مرا چشم دارم که بر درگه شه

کنی چون معزی به درگاه سنجر^{۱۹}

تا این که در دوران صدارات میرزا آقاخان نوری «اعتماد‌الدوله» لقب «شمس الشعرا» به او داده شد و در قصیده‌ای که در مدح صدر اعظم سرود، به این نکته اشاره شده است:

با من از مکرمت چنان کردی

که کند نو بهار با گلشن

چون بنفشه فکنده سر بودم

بر کشیدی مرا چو سرو سمن

لقبم شمس شاعران دادی

بر فزودی به نام و نعمت من^{۲۰}

و در دیوان اشعارش مکرراً این لقب یاد کرده است:

ماه رمضان بود و هوا تافته پذیر

«شمس الشعرا» مدح تو گر مختصر آورد^{۲۱}

شعر بسیاری از گفته‌ی «شمس الشعرا»

بود در مدح وزیرالوزرا از برا و^{۲۲}

یکی دیگر از لقب‌هایی که به سروش اعطا شد، لقب دیوانی «خان» است. گنج شایگان در این باره می‌نویسد: «در سال تحریر^{۳۳} این کتاب به لقب خانی که از القاب مخصوص

امراست ملقب گشت و هم‌اکنون ملک الشعرا بی است به رسم و مستقل بر منصب.^{۲۴}»

در مرآت البلدان نیز در ذکرو قلیع سال ۱۲۷۲ چنین آمده است: «شمس الشعرا میرزا محمد علی متخلص به سروش به لقب خانی و خلعت همایونی مفتخر گردید.^{۲۵}»

تخلص سروش

«تخلص شاعر زمانی که در روستا زندگی می‌کرد منشی بود است و پس از آنکه به اصفهان وارد شد و در دستگاه سید شفتی^{۳۶} بار پیدا کرد، تخلص خود را به «سروش» مبدل ساخت.^{۲۷}»

صاحب‌کتاب متأثرالباقریه مدعی است که وی تخلص سروش را به شاعر داده است و می‌نویسد: «تخلص از حقیر دارد.^{۲۸}» در اشعارش از تخلص منشی ذکری به میان نیاورده اما از تخلص سروش بارها نام برده شده است:

یک بیت از این قصیده کسی گر کند جواب

ناشاعری «سروش» زنی گرز شمر دم^{۲۹}

زمانه هیچ سخنور نژاد تا ایدون

که از «سروش» نکوتر سخنوری کند^{۳۱}

تحصیلات و معلومات سروش در یادگیری علوم زمان از شاعران هم‌طراز خود چون نشاط، قالی و صبا فروتر بود زیرا در پانزده سالگی خواندن و نوشتن را آموخت. پس از آن نیز ظاهراً فرصتی در تحصیل نیافته و همه‌ی دانش او منحصر به مطالعه‌ی دیوان شاعران و کتابهای اهل ادب و تاریخ و سیر بود است.

گرچه در دیوان او به بعضی از اصطلاحات فلسفی، ادبیات عرب، نجوم و سایر دانش‌ها بر می‌خوریم اما دانش او صرفاً در حد استفاده از این اصطلاحات بود است و این نشان می‌دهد که شاعر تنها با قریحه‌ی ذاتی و طبع خداداد توانسته از کالای هنر خود به کمال استفاده کند و راه پیشرفت و ترقی را به سرعت در نوردد.

اگر مجموعه‌ی عوامل تشکیل دهنده‌ی جریانهای ذهنی شاعر را فرهنگ عمومی، فرهنگ شعری و تجربه‌های شخصی او بدانیم فرهنگ عمومی سروش یعنی آگاهی او از آنچه در گذشته و حال، در محیط دور و نزدیک او جریان داشته، از مسایل تاریخی و اجتماعی و سیاسی گرفته تا اطلاعات دینی و اساطیری و علمی و فلسفی^{۳۳} از دامنه‌ی بسیار وسیعی برخوردار است این دانش و اطلاعات در جای جای ابیات دیوانش.



اگر

مجموعه عوامل تشکیل دهنده‌ی جریانهای ذهنی شاعر را، فرهنگ عمومی، فرهنگ شعری و تجربه‌های شخصی او بدانیم فرهنگ عمومی سروش، از دامنه‌ی بسیار وسیعی برخوردار است.



بازتاب دارد. آگاهیهای وی در زمینه‌ی الفاظ و معانی شعری، و «آشنایی او با همه‌ی ریزه‌کاری‌های زبانی»^{۳۳} و « بهره‌گیری صحیح از کلمات و ترکیبات فارسی، از غور و تأمل او در دواوین شاعران گذشته حکایت دارد. در زبان شعر چنان به شیوه‌ی امیر معزی و فرخی نزد یک شده که گاهی شعرش با شعر آن دو قابل اشتباه است.»^{۳۴} و نیز تجربه‌های خصوصی او در طول زندگی، از روزگار کودکی تا هنگام پیری بخش دیگری از اطلاعات و آگاهی‌های او را تشکیل می‌دهد. تلمیحاتی که به فراوانی در شعرش به کار گرفته شده، نشان می‌دهد از آگاهی‌های تاریخی، اساطیری، ادبی و حتی فلسفی و علمی بهره‌مند بود است.

آغاز شاعری

سروش ۱۴ سال از دوران کودکی و نوجوانی خود را در «سد» سپری کرد. وی در کنار پدر به مقتضای محیط روستایی به شغل کشاورزی می‌پرداخته و گاهی به چوپانی گوسفندان در مراتع روزگار می‌گذرانده است. همه تذکره‌ها به آثار نبوغ شاعری او در هنگام کودکی اشاره کرده‌اند، و با وجود این که به علت نبودن وسایل تحصیل و همچنین تهیدستی خانواده‌ی پدرش او را به مکتب نفرستاده بود و از خط و سواد بکلی بی‌بهره بود با این حال، «در همان دوران کودکی اشعار نغز و آبدار می‌سرود»^{۳۵} به طوری که باعث شگفتی و تعجب همگان می‌گردید. همین ویژگی سروش او را از دیگر برادرانش متمایز می‌ساخت و به همین علت پس از فوت پدر - که در ۱۴ سالگی او اتفاق افتاد - «برادران با او بنای ناسازگاری گذاشتند»^{۳۶} و همین بی‌مهری آنان و این که محیط روستا را، برای پیشرفت خود نامناسب می‌دید به ناچار زادگاه خود را ترک کرد و راهی اصفهان شد و شاید هم به مصداق بیت زیر، برای رسیدن به کمال، نقش مسافرت را با اهمیت می‌دانست:

بی‌سفرها مرد کی خسرو شود؟

از سفرها مرد کی خسرو شود^{۳۷}

محمد علی در سال ۱۲۴۴ از سد به اصفهان آمد و به راهنمایی ارباب ذوق و معرفت به محضر سید محمد باقر شفتی معروف به بیدآبادی راه یافت. در حقیقت ادوار زندگی او را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد:

دوره‌ی اول:

سروش نزدیک به ۲۰ سال از عمر خود را در زادگاه خود اصفهان سپری کرد. در این ایام بزرگترین ممدوح وی سید شفتی معروف به سید بیدآبادی بوده است.

دوره‌ی دوم:

مسافرت به تبریز است. سروش تمام مدت ولیعهدی ناصرالدین شاه را در تبریز به سر برد. در آن زمان و در مدت نزدیک به ۱۵ سال، ولیعهد، شاهزادگان و امرای بسیاری را مدح گفت که از معروفترین آنان می‌توان به قهرمان میرزا، محمد محسن میرزا، محمد خان امیر نظام و بهمن میرزا اشاره کرد. نامبردگان در حق او نیکویی‌های بسیار کردند و در تجلیل و تشویق او سعی فراوان بکار بردند.

دوره‌ی سوم:

دوره‌ی پایانی زندگانی سروش، دوره‌ی کمال پختگی طبع و نهایت شهرت اوست که در تهران گذشت. سروش در این ایام تا پایان عمر به عنوان شاعری بزرگ و ارجمند در دربار ناصرالدین شاه انجام وظیفه کرد و مورد لطف شاه قرار گرفت و به نوشته‌ی گنج شایگان در سال ۱۲۷۰ به لقب شمس الشعرا مفتخر گردید.

از این به بعد بود که سروش در جشن‌ها و اعیاد به مناسبت‌های گوناگون قصیده می‌خواند و صله و جوایز دریافت می‌کرد.

مقام شعری سروش

یکی از قصیده‌سرایان بزرگ دوره‌ی بازگشت ادبی سروش اصفهانی است. علامه قزوینی او را از فحول شعرای قرن سیزدهم هجری می‌داند.^{۳۸} گرچه سروش در بیشتر قالب‌های شعری طبع آزمایی کرد است با این وجود استادی و مهارت او در سرودن قصاید مدحی است و «یکی از بزرگترین قصیده‌سرایان این عصر و همه اعصار پیش از خود است.»^{۳۹}

با این که سروش در سن ۱۵ سالگی از نعمت خواندن و نوشتن برخوردار گردید و بعد ها هم در نوشتن مهارتی کسب نکرد اما «احاطه او بر الفاظ و چیره دستی اش بر تعبیرات، ثابت می‌کند که کلام روان و اندیشه باریک نیازمند مطالعه در فنون ادب نیست و ساختن شعر روان غریزی آدمی است و از موهبات خداوندی است.»^{۴۰} دکترا شمیسا زبان سروش را یاد آور فصاحت و بلاغت زبان گذشتگان می‌داند و هم او وی را از همه‌ی شاعران سبک بازگشت به لحاظ زبان برتر و بالاتر می‌شمارد.^{۴۱} از دیگر ویژگیهای شعر سروش استفاده‌ی فراوان از

سروش
۱۴ سال از
دوران کودکی
و نوجوانی خود را
در «سد»
سپری کرد.
وی در کنار پدر
به مقتضای
محیط روستایی
به شغل کشاورزی
می‌پرداخته و گاهی
به چوپانی گوسفندان
در مراتع
روزگار
می‌گذرانده
است.



واژه‌ها و ترکیبات فارسی است. او: «به همه ی ریزه کاری‌های زبانی آشنایی دارد»^{۴۱} به طوری که: «به دشواری ممکن است کلمه‌ای نازیبا و ناپسند از قصیده‌های او بیرون کشید.»^{۴۲} دیگر از ویژگی‌های شعر او تشبیهات و استعارات بدیعی است که لطف و طراوت به دیوان او می‌بخشد. با این حال تشبیهات و استعاراتی که او در اشعارش بکار برده، مانند سبک شاعران عهد غزنوی همچون فرخی و عنصری به همان شیوه‌ی ساده‌است و «به جای تشبیهات پیچیده و نوین فرخی به توصیف قناعت کرده است.»^{۴۳} از جایی که «سروش ذاتاً شاعر خلق شده و با تکلف این هنر را اختیار نکرده و از طرفی اهل تألیف و تصنیف و تحقیق و کنجکاوی در هیچ رشته‌ی از فنون علمی، عقلی یا نقلی هم نبوده است.»^{۴۴} و تمام دوران خود را صرف پرداختن به شعر و تتبع در دیوان‌های شاعران گذشته کرده است، مسایل و اصطلاحات علوم و فنون وارد دیوان او نشده و همین خود موجبات سادگی و روانی شعر او را فراهم آورده است.

مذهب و عقیده‌ی سروش

سروش دهری کودکی خود را در محیط روستایی و مذهبی سده‌ی اصفهان گذرانیده و همان‌گونه که از اشعارش برمی‌آید شاعری مذهبی و پیرو شریعت اسلام بوده است. بیشتر قصاید وی در نعت و منقبت پیامبرگرامی اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) می‌باشد که بخش عمده‌ی این اشعار در کتاب شمس المناقب درج گردیده است. در ضمن این مناقب عقیده‌ی شیعی بودن خود را آشکار کرده است. البته اعتقادات مذهبی سروش نه عارفانه است و نه می‌توان او را دانشمندی کلامی دانست. آنچه از تربیت خانوادگی دوران کودکی و چند سالی که در اصفهان نزد آیت الله شفتی د روس قدیم را فراگرفته، اعتقادات مذهبی او را تشکیل می‌دهد. عشق و ارادت سروش به شریعت اسلام و مذهب تشیع در اکثر قصاید وی به خوبی آشکار است. اما این که در عمل به ترک محرمات و انجام فرایض همت می‌گمارده یا نه به تحقیق معلوم نیست، باین حال از بعضی ابیات او مشخص می‌شود که در جوانی اهل عیش و عشرت بوده و روزگار را به لهو و لعب گذرانیده است:

ای برادر در ره طاعت سبک بایست رفت
 نه چومن بر خیره در طاعت گرانی داشتن
 من توان اندر جوانی کرد هام در کار لهو
 عهد پیری سستی است و ناتوانی داشتن^{۴۵}

البته محیط زندگی سروش و معاشرت و مصاحبت دایمی‌اش با حکام و شاهزادگان آن زمان عامل اصلی این احوال است. در هر صورت خود را سرزنش می‌کند و بر عمر از دست رفته تأسف می‌خورد:

سروش عمر به غفلت گذاشتی و گناه
 به جان خویش ستمگر به نفس خویش ظلوم
 کنون سزد که به عمر گذشته ند به کنی
 بدان صفت که عرب نوحه بر طلال و رسوم^{۴۶}

شراب دوستی آل نوش، تا نوشی
 از آن شراب که با غالیه بود مختوم^{۴۷}
 گویا بیشتر از آنچه مرد عمل باشد، فقط به گفتار بسند ه
 می‌نموده که این امر باعث رنجش او شده:
 به قول و فعل یکی باش تا شوی مقبول
 که هست قول تو مطبوع و فعل تو مذموم^{۴۸}
 ولی باز اعتقاد دارد که شعر او می‌تواند او را از عذاب
 دوزخ رهایی بخشد:

سپر همی کنی از این قصیده‌ی غرا
 چو مالکان سقر بر تو آورند هجوم^{۴۹}

آثار سروش

آثار ادبی که از سروش به یادگار مانده، عبارتند از:

۱- شمس المناقب

نزدیک و هزار بیت از قصاید سروش در قالب^{۶۹} قصیده در مدایح و مناقب پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهربین (ع) سروده شده است.

این قصاید با عنوان شمس المناقب به همت حاج میرزا ابراهیم مشتری توسی - از شاگردان خاص سروش - جمع‌آوری و به سال ۱۳۰۱ قمری به طریقه‌ی چاپ سنگی طبع شده است.

۲- روضة الاسرار

مثنوی معروف به روضة الاسرار در بحر رمل مسدس محذوف (مقصور) (فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن) سروده شده و دارای ۱۱۵۹ بیت می‌باشد. موضوع این منظومه در شرح و قایع عاشورا و مرثی‌های حضرت امام حسین (ع) است. این مثنوی نخستین بار به نام «هزار بیت سروش» به سال ۱۲۸۶ - یک سال بعد از مرگ سروش - به روش چاپ سنگی در تبریز به چاپ رسیده است. روضة الاسرار باین بیت آغاز می‌شود:

دارم اندر دست خونین خامه‌یی
 تا که بنویسم مصیبت نامه‌یی^{۵۰}

و در خاتمه گوید:

◆ اعتقادات مذهبی سروش

نه عارفانه است و نه می‌توان او را دانشمندی کلامی دانست. آنچه از تربیت خانوادگی، دوران کودکی و چند سالی که در اصفهان نزد آیت الله شفتی د روس قدیم را فراگرفته، اعتقادات مذهبی او را تشکیل می‌دهد.





شکر الله آن چنان که خواستم
این مصیبت نامه را آراستم
دیدمش چون روضه‌یی پر رنگ و بوی
روضه‌الاسرار کردم نام او^{۵۱}

۳- ترکیب بند سروش

ترکیب بند سروش معروف به شصت بند در مرثیه‌ی عاشورا
همچنان که از نامش برمی‌آید، دارای شصت بند است. این
ترکیب بند در واقع حکم یک منظومه‌ی مستقل را دارد.
سروش در بند پایانی، درخواست‌های خود را، در قالب
دعا این گونه مطرح کرده است:

یارب مرا به دوستی هشت و چار بخش
جرم من از یکی است و گر صد هزار بخش
فردا که سر بر آورم از خاک خشک لب
از آب کوثرم قدح خوشگوار بخش
پاداش هر دو بیت من از بهر اهل بیت
یک باغ و یک سرای به دارالقرار بخش
رحمت فرست بر پدر و مادر سروش
او را به حب حیدر و آل کبار بخش^{۵۲}

و طبق معمول، با یاد کرد نام ناصرالدین شاه و دعای او شعر
خود را به پایان می‌برد.

۴- منظومه‌ی اردیبهشت

این مثنوی در بحر متقارب مثنی محذوف (مقصور) (فعولن
فعولن فعولن فعول) - هم وزن شاهنامه - و در سرگذشت
احوال پیامبر اکرم (ص) و غزوات ایشان و شرح دلاوری‌های
حضرت علی (ع) سروده شده است. این مثنوی دارای ۹۲۱۹ بیت و
در اوایل عهد ناصرالدین شاه سروده شده و با این بیت آغاز می‌شود

ابر پاک یزدان فراوان سپاس
که ما را ز اهریمنان داشت پاس^{۵۳}

و درباره‌ی موضوع منظومه گوید:

سروش کنون شعر پردخته گوی
سخن هر چه گویی خوش و سخته گوی
سخن از علی گوی و پیغمبر
وزان یازده شاه دین پروا
پراکنده کرد ارشان گرد کن
به نظم اندر آور ز سر تا به بن^{۵۴}

و ضمن اشعار به نام منظومه نیز اشاره دارد:

گر ایزد مراد ستیاری کند
جهنده جهان پایداری کند
یکی نامه‌ی نغز آرایمی
نیوشنده را مغز آرایمی

کنم نام این نامه اردی بهشت
بیارایم او را چو خرم بهشت^{۵۵}



شاهنامه

این منظومه نیز با ستایش پادشاه وقت ناصرالدین شاه ختم می شود. ۵- از جمله آثار ارزشمند دیگر سروش - که به آن کمتر پرداخته شده - اشعار فارسی کتاب هزار و یک شب است. بخشی از این اشعار ترجمه اشعار عربی اصل کتاب است که به زیبایی به فارسی برگردانده شده است. بخشی از اشعار نیز مناسب قصه ها و حکایت ها از طبع سروش تراوش کرده و سروده ای اوست. سروش قصیده های در توصیف کتاب سروده است و با این ابیات آغاز می شود:

بهشتی گراز حور خواهی مصور

نظر کن بدین نامه ی روح پرور

ورق های او همچو اوراق طوبی

جد اول در او رشک تسنیم و کوثر^{۵۶}

۶- دیوان قصاید و غزلیات و مسمطات

مهمترین اثر سروش دیوان اوست. این دیوان شامل ۳۶۹ قصیده، ۲۱ غزل و ۱۰ مسمط است و جمعاً ۱۲۱۷۲ بیت را شامل می شود. این دیوان اولین بار به وسیله شاگرد او حاج میرزا ابراهیم مشتری توسی تدوین و توسط او تحریر شده است. در سال ۱۳۲۹ حسین کی استوان در یک جلد آن را منتشر کرد و در سال ۱۳۳۹ نیز با اهتمام محمد جعفر محبوب و با مقدمه ی مبسوط و عالمانه مرحوم جلال الدین همایی در دو جلد به چاپ رسیده است.

وفات سروش

سروش حدود ۵۷ سال زندگانی کرد. در این سالها قسمتی از عهد سلطنت فتحعلی شاه قاجار و تمام دوره ی پادشاهی محمد شاه و بیست و یک سال از سلطنت ناصرالدین شاه را درک کرد. از این مدت عمر حدود بیست سال در اصفهان می زیست. آغاز ولیعهدی ناصرالدین شاه را در تبریز به سر برد و از زمان پادشاهی ناصرالدین شاه تا پایان عمر در تهران با کمال عزت و اشتهار، به مداحی پادشاه و وزرا و شاهدگان و رجال دولت روزگار گذراند تا این که سرانجام در سال ۱۲۸۵ هجری قمری زندگانی را در تهران بد رود گفت و جنازه ی او را به قم انتقال دادند و در همانجا دفن گردید.^{۵۷}

پیوست:

- ۱- سروش اصفهانی، دیوان به اهتمام محمد جعفر محبوب، چاپ اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۹، ص ۲۱۳
- ۲- جلال الدین همایی، مقدمه ی دیوان سروش اصفهانی، ص ۲
- ۳- سده در ۱۰ کیلومتری اصفهان واقع شده و مرکب از سه محله ی بزرگ به نامهای ورنوسفادران، خوزان و فروشان می باشد. سده بعد ها به همایون شهر تغییر نام داد و اکنون به خمینی شهر معروف است.
- ۴- میرزا طاهر اصفهانی، گنج شایگان، چاپ سنگی، ص ۲۰۳
- ۵- رضاقلی خان هدایت، مجمع الفصحا، به اهتمام مظاهر مصفا (چاپ دوم)، امیرکبیر، تهران ۱۳۸۲، جلد ۴، ص ۵۹
- ۶- سروش اصفهانی، همان، ص ۱۶۲
- ۷- همان، ص ۵۹

- ۸- مقدمه دیوان، ص ۲
- ۹- سروش اصفهانی، همان، ص ۱۶۲
- ۱۰- همان، ص ۱۶۲
- ۱۱- جلال الدین همایی، مقدمه دیوان سروش، ص ۲
- ۱۲- سروش اصفهانی، همان، ص ۱۶۲
- ۱۳- جلال الدین همایی، مقدمه دیوان سروش، ص ۲
- ۱۴- رک، دیباچه نگار گنج شایگان، گنج شایگان، ص ۲۰۲
- ۱۵- رضاقلی هدایت، مجمع الفصحا، ص ۴۰۶
- ۱۶- علامه محمد قزوینی، مجله یادگار، شماره اول و دوم، ص ۱۰۲
- ۱۷- جلال الدین همایی، مقدمه دیوان سروش، ص ۱
- ۱۸- سروش اصفهانی، همان، ص ۱۶۲
- ۱۹- همان، ص ۲۵۶
- ۲۰- همان، ص ۴۸۱
- ۲۱- همان، ص ۱۰۷
- ۲۲- همان، ص ۵۶۷
- ۲۳- مقصود مؤلف گنج شایگان از سال تحریر کتاب سال ۱۲۷۲ هجری قمری است.
- ۲۴- میرزا طاهر اصفهانی، گنج شایگان، ص ۲۰۶
- ۲۵- اعتماد السلطنه، مرآت البلادان، به کوشش عبدالحسین نوری و میرهاشم محدث (چاپ اول تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷)، جلد ۲، ص ۱۲۴
- ۲۶- حجة الاسلام شفتی، از مشهورترین رجال مذهبی اوایل قرن ۱۳ هجری در حوزه ی مذهبی اصفهان، رک لغت نامه ی دهخدا، ذیل حجة الاسلام شفتی
- ۲۷- جلال الدین همایی، مقدمه دیوان سروش، ص ۳
- ۲۸- همان، ص ۶
- ۲۹- سروش اصفهانی، همان، ص ۴۳۵
- ۳۰- همان، ص ۱۵
- ۳۱- شفیعی کدکنی، صورخیال در شعر فارسی (چاپ سوم، انتشارات آگه، تهران، ۱۳۶۶)، ص ۲۰۳
- ۳۲- سیروس شمیسا، سبک شناسی شعر (چاپ ششم، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۹)، ص ۳۱۱
- ۳۳- محمد غلامرضایی، سبک شناسی شعر پارسی (چاپ اول، جامی، تهران، ۱۳۷۷)، ص ۴۵۰
- ۳۴- جلال الدین همایی، مقدمه دیوان سروش، ص ۳
- ۳۵- همان، ص ۳
- ۳۶- سروش اصفهانی، دیوان به اهتمام حسین کی استوان (چاپ اول، تهران، ۱۳۲۹)، ص ۷۱۹
- ۳۷- یادداشت های قزوینی سال پنجم شماره ۱ و ۲، ص ۱۰۲
- ۳۸- حمیدی شیرازی، شعر در عصر قاجار، (چاپ اول، گنج کتاب، تهران، ۱۳۶۴)، ص ۳۳
- ۳۹- لطفعلی صورتگر، ادبیات توصیفی ایران (چاپ اول، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۶)، ص ۱۱۴
- ۴۰- سیروس شمیسا، سبک شناسی شعر، ص ۳۱۵
- ۴۱- همان، ص ۳۱۱
- ۴۲- مهدی حمیدی شیرازی، شعر در عصر قاجار، ص ۳۳
- ۴۳- سیروس شمیسا، سبک شناسی شعر، ص ۳۱۵
- ۴۴- جلال الدین همایی، مقدمه دیوان سروش، ص ۸
- ۴۵- سروش اصفهانی، همان، ص ۵۶۷
- ۴۶- همان، ص ۴۷۰
- ۴۷- همان، ص ۴۷۰
- ۴۸- همان، ص ۴۷۰
- ۴۹- همان، ص ۴۷۰
- ۵۰- همان، ص ۷۷
- ۵۱- همان، ص ۸۳۰
- ۵۲- همان، ص ۷۷۲
- ۵۳- همان، ص ۸۳۵
- ۵۴- همان، ص ۸۳۷
- ۵۵- همان، ص ۸۳۷
- ۵۶- همان، ص ۲۱۷
- ۵۷- جلال الدین همایی، مقدمه دیوان سروش، ص ۱۰ و ۱۲

